

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihṙān Musavvar. (۱۸)., Tihṙan Musavvar (18)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166694>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

تقدیر از مصور

جمعه ۴ خرداد ۱۳۵۸ - شماره ۱۸ - سال سی و هفت

غول استبداد...!



در هفته‌ی گذشته، تلفنهای ما دمی نبود که زنگ نزند و محبت خوانندگان "تهران مصور" را به ما نرساند - البته در میان آن، تک و توکی بد و بیراه نیز بود که به آن بقیه که بزرگ بودند و بزرگوار بخشیدیم.

باری، در ستون تلفنی، از آنهمه محبت که ابراز کرده‌اید، چیزی را منتشر نکردیم چرا که در این ستون به درد دل‌هایی که جنبه عمومی دارد، می‌پردازیم. و آن تلفن‌ها مساله‌ای بود بین ما و شما. گر چه این مساله‌ای خصوصی نیست، توجه شما، مطبوعات ایران را متعهد و مسئول می‌کند. واکنش فوق العاده شما، در برابر همه‌ی آن ناملایمات و نامردمی که می‌دانید، به آن قوت قلب و توان تازه می‌بخشد. تهران مصور

- آقا، من مینا، س دانشجوی دانشگاه تهران. ما ۴۰۰ تن دانشجوییم و آماده توزیع مجله «تهران مصور» خودمان توزیع می‌کنیم. حسی کسانی را داریم که می‌توانند در شهرستانها دست به اینکار بزنند.

- ولی ما هنوز از محبت و همت روزنامه فروشهای شریفی که عمری را در این کار نهاده‌اند، نومید نشده‌ایم. اما بهر حال سپاسگزار از محبت شما و هم‌شمانی که محبت‌تان، چراغ راه ماست.

- من نادره موسوی. خانه‌دارم. مادر سه فرزند، اطلاعاتی دارم پیرامون آن عکس و آقای قطب‌زاده، می‌خواهم در اختیارتان بگذارم.

- بسیار سپاسگزاریم، اما ما گروهی را مامور کرده‌ایم تا در اطراف این عکس تحقیق کنند و به دنبال کسب اطلاعاتی در امریکا و از عکاسی که این عکس را گرفته، هستیم. بهر حال شما اطلاعاتتان را بفرستید، ما بقیه اسنادی را هم که جمع کرده‌ایم یکجا، بزودی منتشر می‌کنیم.

- آقا من سرهنگ حشمت. ۴ همسایه شما هستیم. در همین کوچی که دفتر شماست خانه‌دارم. این بار سومی است که عصر کسانی بدر خانه ما می‌آیند و درباره شما و رفت و آمدتان پرس‌وجو می‌کنند، ترا خدا مواظب باشید.

- حتما ما نمی‌ترسیم. آن که گناهی مرتکب نشده، از چه بترسد؟

- من از شیراز تلفن می‌کنم، می‌خواستم بپرسم چرا اینقدر دروغ می‌گوئید.

- کدام دروغ؟

- در مورد عکس آقای قطب‌زاده خواهر..ها، مادر..ها.. شما ضد انقلابید و منافق.

- چرا. برادر چرا؟!

- عکسی که چاپ کرده بود مال آقای قطب‌زاده نیست. عکس سرهنگ ظفری است و در شیراز و خودش دیروز در روزنامه بیک جنوب اعلام کرده اوست. حالا دیدید...ها..ها.

- من پریشور اعتصام هستم. امروز کتک خورده‌ام

- چرا؟

- از روزنامه فروش محله‌مان «آبندگان» و پیغام امروز می‌خواستم که ناگهان جوانی به من حمله‌ور شد. این آزادی است. ترا بخدا بگوئید؟

- بله. خانم عزیز حتما آزادی است. منتی یک نفر پیدا شده است و معنی آزادی را نمی‌داند، او هم تقصیری ندارد ۵۰ سال به‌زور و در محیط اختناق همه را دور از آزادی نگه داشته‌اند، حالا او دارد امتحان پس می‌دهد.

- پس روزه شد، بنویسد. اما خواهش می‌کنم شما جا نزنید و

جا خالی نکنید. خواهش می‌کنم.

- مگر آقای بهنود ننوشته بود سقوط دولت بازرگان، تسلط فاشیسم را در پی دارد؟

- چرا؟

- پس چرا خودتان برای دولت مشکل می‌تراشید.

- کدام مشکل؟

- همین مطالبی که چاپ می‌کنید، همین انتقادات که می‌کنید فحاشی که دارید.

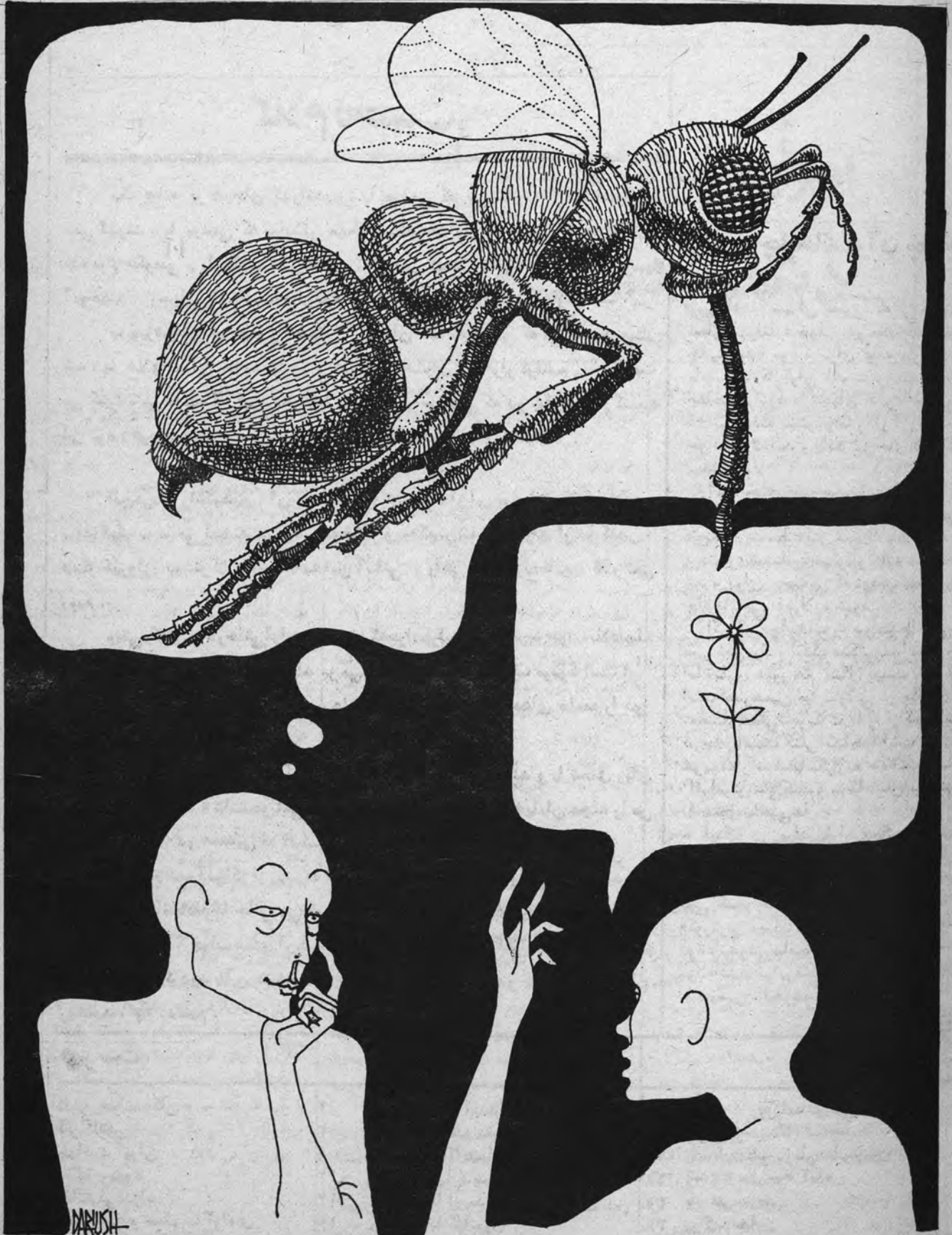
- تصور میکنم اشتباه می‌کنید، انتقاد و تذکار اشتباه‌ها، فحاشی نیست و دولت را تضعیف نمی‌کند.



روی جلد:

غول استبداد...!

عنوان نقاشی تمثیلی حجت شکبیا
نقاش خوب معاصر است که روی جلد این شماره ما نشست است.



کلام نخست

یک هفته پر هیجان گذراندیم . با مردمی که بی تفاوت از کنار حوادث نمی گذرند ، با مردمی که برایشان مهم است در کدامین سرزمین ، با چه نظام و چه نوع حکومتی و با چگونه مطبوعاتی زندگی می کنند . با مردمی که به ما درسها آموختند ، درسهایی از محبت و از توجه ، از جدی بودن از گذشت ، از شهامت . .

به ویژه وقتی در نیمه راه هفته ، " کیهان " به سرنوشتی که می دانید مبتلا شد ، ما علاوه بر آن محبت ها ، زیر فشار این سؤال نیز قرار گرفتیم : " مقاومت می کنید . می مانید ؟ " این سئوالها با همه نگرانی هائی که در بیان مطرح کننده آن بود ، فرمانی بود از سوی ملت به ما : " مقاومت کنید و بمانید ! "

این فرمان را شنیدیم . آن محبت ها را دیدیم ، از آن مردمانی که گروه گروه برای کمک به ما می آمدند درس ها آموختیم و محکم تر شدیم ، برای از جا کندن ، دیگر نیروئی بیشتر لازم است ، به این آسانی از راهی که برگزیده ایم ، کنار نمی رویم .

وقتی یک تن رادرجائی آزار می دادند که چراتهران مصور خریدی . بلافاصله دوشیر غران پیدامی شدند که فریاد بر می داشتند : " به شما چه مربوط است ؟ ! " و آن " ضد انقلابی " ها ، ضد آزادی ها ، آن لومین ها ، و زایدده های جامعه را دور می کردند .

در این صف همه بودند ، روزنامه فروشها که می ایستادند و با تحمل زیان مقاومت می کردند ، دانشجویانی که خود جلو دانشگاه ، کنار خیابان مجله را می فروختند و . . . در هفته بی که گذشت ما راه خود را باز یافتیم .

در پاسخ همه آنها که از اینهمه شور بی خبر بودند و با نگرانی می پرسیدند : " می مانید ، یا شاهم جا خالی می کنید ؟ " باید بگوئیم ، اگر بخواهیم هم دیگر چگونه می توانیم ؟ جواب همه آن دسته گلها که فرستادید ، تلگرامها که در حمایت از ما مخابره کردید ، آن همه محبت ها که با تلفن و تلگرام و حضوری بر سرمان ریختید ، چه بدهیم .

فهرست

تلفن خوانندگان	۲	طرحهای یک آیندگانی	۱۸	دهقان ، روزنامه نویسی که . . .
کاریکاتور	۳	عکسهای حمله به سفارت آمریکا	۲۱	ایران از دیدگاه لوموند
حوادث ایران	۵	عقشها و ناکامیهای قذافی	۲۶	نامه اینانلو درباره تلویزیون
مقاله بهنود	۱۲	از قذافی باید ترسید ؟	۲۸	نفت: ۵ سال سیاه آیتده
مقاله کی نژاد	۱۴	مصاحبه با احمد شاملو	۳۰	پاد علی شریعتی
مطبوعات و حمله به آزادی	۱۶	مصاحبه با کیانوری	۳۶	پراکنده ها

از این چاپخانه به آن چاپخانه

برای " تهران مصور " که از نخستین شماره دوره تازه خود ، در چاپخانه افست چاپ شده بود ، برای ماکه در تمام این ماهها با کارگران افست زیسته بودیم ، صبحهای زود ، شبهای دیر ، مشکل بود که این هفته بشنویم ما را از آن چاپخانه جواب کرده اند و باید در جای دیگر لنگر بیندازیم .

این مجله خود چاپخانه بی داشت ، که سالها پیش پس از اعلام مخالفت هایی با هویدا ، توسط دکتر شیخ الاسلام زاده با دستیاری شهبانوی نیکوکار ! از دستش خارج شد ، برای مجله بی که توقیف شده بود ، چاپخانه بی هم لازم نبود .

اگر آن چاپخانه را دولت طاغوتی از بین نمی برد ، اینک مشکلی نداشتیم . . . اما ، باری هنوز هم مشکل نیست ، اما لازم است که در همین جا - وقتی در میانه راه تعصب و بعضی تحریکات ما را از دوستان در چاپ افست کنار انداخته است ، یادآور شویم که از آنها سیاستگزاریم ، محبت هایشان را فراموش نمی کنیم و به یادشان می مانیم با همه سختی ها . . .

اینک در میان یاران دیگری هستیم . محیط چاپخانه همیشه با محبت است و گرم حتی وقتی تعصب در آن رخنه کند . فراموش نمی کنیم که کارگران چاپخانه همیشه از فکورترین ، مبارزترین و روشن ترین گروه بوده اند و در سالهای بحرانی همیشه سدی بوده اند در برابر فشار و حرکات ضد آزادی ما بهمین دلخوشیم و امیدوار .

تهران مصور

امپریالیسم امریکا یا ...

دشمن کیست؟

وقتی دشمنان بزرگتر داریم ، وقتی سنای امریکا به تهدید ایران ، چنگ و دندان نشان می‌دهد ، وقتی بسیاری از پاره‌های تن رژیم آن سفاک هنوز زنده است و فعال، وقتی هنوز ناآرامی‌هایی وجود دارد ، هنوز اغتشاش‌هاست و هنوز ترور ، راهزنی ، قاچاق و ... وقتی رئیس ستاد ارتش‌مان می‌گوید مرزها باز است و ما هنوز امکان پاسداری از آنها را نداریم - ولی خطری هم از سوی همسایگان ما را تهدید نمی‌کند! - وقتی هزاران سلاح و جنگه‌افزار در دست افراد نایاب است که نمی‌دانیم با آن چه خواهند کرد ، وقتی هنوز ضعیف و آسیب‌پذیریم ... وقتی ...

سؤال ما اینست که در چنین دوران باید کوشش ما مصروف مبارزه با این یا آن روزنامه یا روزنامه‌نویس شود ؟ کوشش ما باید مصروف تندروییهای غیرلازم ، نفاق‌افکنی ، جری‌کردن گروه‌های مخالف ، و بستن دهان آزادیخواهان شود؟ زهی‌شعور! زهی‌تصعیر و آگاهی! ظاهراً متخصصان «مبارزه با رژیم» دارند باردیگر از تخصص خود استفاده می‌کنند ، منتهی این بار مبارزه با رژیم که آنها را بر سرکار آورده‌است! دواجتماعی که روز شنبه در تهران برپا شد؛ آیا امکان نداشت که باهم باشد و درپایان آن جهان بداند انقلابیون ایران آگاه‌تر از آنند که باید ، باهمند ، تحمل‌هم را دارند ، گروه‌های فاشیستی برای سرکوب یکدیگر تربیت نمی‌کنند ، مردم را مدام علیه یکدیگر نمی‌شورانند .

باری ، خدای ناکرده ؟ اگر حوادثی چون کودتاه تنگین ۲۸ مرداد اتفاق افتاد ، که الزاماً ملت ایران نمی‌گذارد اتفاق بیفتد ؟ آقایان مناققان ، سانسورچیان ، ای شما آقایانی که دیر آمده‌اید ، ای همه‌شما تندروها ، که این روزها تمام هم و غمتان صرف پرونده‌سازی برای این مخالف ، ترساندن آن مخالف ، قلدردی ،

دهن‌کچی به مردم ؟ تهدید آزادیخواهان و بهره‌برداری از علاقه مردم به انقلاب راستین و ... می‌شود . ای شما سخنوران نامنی که می‌توانید با یک کلام تمام جهان را بر سر ما خراب کنید .

در صورت تکرار آن حوادث شما متصر خواهید بود ؟ گرچه خودتان فریاد برمی‌دارید «مرگ برمنافع» ، اما منافع اصلی چیز شماکی نیست . شمائی که دارید درصفوف راه‌پیمائی‌ها ، در صفوف عاشورا ، در صفوف استقبال از امام شکاف می‌اندازید و انداخته‌اید . استدلال شما بدان می‌ماند که سر حریف را ببرید و بعدگله کنید ، دادترن همسایه‌ها می‌فهمند! آقایان بریدن سر ما کاری ندارد . می‌توان تمام کتابفروشی‌ها را سوزاند ؟ روزنامه‌ها را بست یا در اختیار گرفت ؟ هر صدای مخالفی را خفه‌کرد ، تظاهرات آزادیخواهان را بهم زد ، نشانه‌هایی با اطلاعات جعلی درباره افراد درست کرد . اصلاً می‌توان وسیله‌ی خرید و تمام مخالفان را یکشنبه «موافق» کرد ، وسیله‌ی اختراع کرد و جامعه‌ی یکپارچه با «وحدت کلمه» ساخت که همه در آن یک سخن بگویند ، یکجور فکر کنند؟ یک حرف بزنند ، باهم مناظره و مجادله‌ی نداشته باشند . نماینده‌ها ، ادیبان ، شرها ، همه و همه یکسان باشد . ناخالصی‌ها هم گیرم شبانه دریک کوره ریخته شود !

پس از تمام این اقدامات ؟ تنها کاری که می‌ماند ظاهراً دعوت آقای کارتر و هویزر به ایران است و عذرخواهی از آقای هلنز و جاویتیس و ... !

راستی چنان جامعه‌ی را می‌خواهیم چه کنیم ؟ جامعه‌ی بسازیم گونه‌گون و دارای سلاقی مختلف و طرز تفکرها ؟ مرامها و نوع زندگی مختلف ، مادربرابرجایی تسلط طلب مقاوم و بیادار . جامعه‌ی یک‌رنگ ،

به گورستان می‌ماند .

همه اینها مقدمه‌ی بود تا بگوئیم برادران! زیر تاثیر این مناققان واقع نشوید ، بگذارید کارمان را بکنیم ، پیش از آن که در اثر این عملیات شکاف افکنانه جاهلانه مجبور به تحمل ننگ ۲۵ سال زندگی در یک نظام کودتایی شویم . «تهران‌مصور نابود باید گردد» ، دردی از من و از شما دوا نمی‌کند ، آن امپریالیسم است که نابود باید گردد . بسیار خوب ، تهران‌مصور نابود گشت ! مشکل شما حل نخواهد شد .

بیا خیزید برویم و با تمام ستم‌دیدگان و مستضعفان جهان همصدا شویم ، در فلسطین بجنگیم ؟ با رزمندگان سیاه در زیمبابوه همراه شویم ؟ یا «ساندی‌نیست»‌ها علیه «شاه سوموزا» مبارزه کنیم . بلند شویم بروسیم در جنوب لبنان ، دربلندیهای گولان ، در بیت‌المقدس ، در افریقا ؟ در آسیا ، هر جا پیش آمد علیه‌ستم و زور بجنگیم . برادر ژ - ۳ ات را پرخ‌ما نکش ، گردنکشی و قلدریات را برای چند نویسنده مصرف نکن ، دشمن تو جای دیگر نشسته است و آنها که ما را در هدف تنفر و کینه و مشت و ژ - ۳ می‌نشانند ، می‌خواهند از آن دشمن دورت کنند .

برادرم ! خواهرم ! پیش از آن که شعار بدهی . پیش از آن که اعلامیه‌ای افترا آمیز را به دیوار بچسبانی که خود به مفاد آن اطمینان نداری . پیش از آن که با تلفن ما را تهدید کنی و به روزنامه فروش حمله کنی ، یا به خانمی که این یا آن نشریه - به زعم تو مخالف - را می‌خواند ؟ کمی فکر کن . اگر فکر نکنی کلاه از سرمان می‌ریزند .

هشیمت قحری‌پوریه

نگاهی دوباره به هفته هفته حمایت مردم از مطبوعات



آنسو تر، علی شایگان، مرد آزاده‌ای که که
به اندازه مصدق نگران آزادی‌های مردم
کشور خویش است، نشسته بود و هم
بود که در پایان سخنان دلنشینی گفت
اگر نتوانستم بار دیگر در اجتماع شما
حضور یابم، فراموش نکنید که به شما گفته
همواره از آزادی دفاع کنید آزادی برادران
گرامی دارید و به این دام نیفتید که
من صحیح است که نظر من صحیح است
دیگران همه غلط می‌گویند.
هنگامیکه سخنان دکتر شایگان به پا
رسید و سرودی از بلندگوها پخش می
تانبوت به دیگران برسد، چریک‌های فدائ
خلق پلاکاردی بر سر جایگاه آویختند
آزادی ۴۳ نفر اعضاء و هواداران ساز
را طلب میکرد. جمعیت ناگهان غریب
با مشت‌های گره کرده و خشماگین آزاد
چریک‌ها را خواستار شد: "زندانی سیاسی"

شاهد سیل عابرنی بود که بسوی دانشگاه
روانه بودند. جمعیت بیش از اندازه زیاد
بود، اما تخمین آن شاید کار درستی نباشد،
برخی ده‌ها هزار و برخی بیش از صد هزار
گفتند و نوشتند. هر آینه، همه آنها در
دانشگاه جمع شدند که آزادی مطبوعات
را که با توقف انتشار آیدگان و مساله
کیهان و حمله رادیو تلویزیون به مطبوعات
دچار مخاطره جدی شده است، پاس دارند
و بنا بر قول اعلامیه‌ای بگویند: "وقتی
امروز آزادی قلم و اندیشه را به بند می-
کشند، فردا خلق‌های ما را در بند خواهند
کرد."

زمین چمن دانشگاه که میعادگاه این
گرد همائی بود، از جمعیت انباشته بود
و در محل سخنرانی، عکس بزرگی از دکتر
محمد مصدق وجود داشت که گوئی نگاهش
نگران آزادی مردم کشورش بود. اندکی

مهمترین حادثه هفته، از دیدگاه جنب
وجوش اجتماعی، در ادامه انقلاب ایران،
میتینگ بود که در دانشگاه صنعتی تهران
(سر اسمش هنوز دعواست برخی دانشگاه
شریف واقفی هم می‌گویند) برگزار شد، به
دعوت جبهه دموکراتیک ملی به مناسبت
صدمین زادروز پیشوای بزرگ ملت ایران،
دکتر محمد مصدق با هدف: حراست از
آزادی مطبوعات، اعتراض به اختناق و
ارعاب و تحکیم مواضع انقلاب، این میتینگ
قرار بود، در دانشگاه تهران برگزار شود،
اما به دلیل آنکه عده‌ای از مقامات دولتی
وابسته به دولت آن را به خود اختصاص
دادند، ناگزیر در دانشگاه صنعتی برگزار
شد.

از ساعت چهار بعد از ظهر شنبه ۲۹
اردیبهشت سیل جمعیت روانه این دانشگاه
شد و پیاده روهای خیابان آیت‌نهار قدیبه

آزاد باید گردد". "چریک فدائی آزاد باید گردد". این شعار، علاوه بر آنکه خواست مردم را بیان می کرد، حسرتی با خود داشت؛ سه ماه پس از انقلاب، مردم شعارهای دوره طاغوت را تکرار می کردند. آیا دولت انقلاب راهی در پیش خواهد گرفت که باز دیگر مردم به شرایط گذشته بازگردند.

منوچهر هزارخانی سخنران بعدی بیانیه جبهه دموکراتیک ملی - برگزار کننده میتینگ - را خواند.

سخنان او، بویژه بخشی از آن، ادامه

موضع چند ماه اخیر خود را در برابر دولت تغییر داده اند. رویهمرفته گوئی مفاد پیام برای جمعیت غیر منتظره بود و نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده بود. آنها در این پیام ضمن محکوم کردن سیاست کنونی رادیو تلویزیون که "دوباره چون گذشته به بلندگوی حکام بدل شده است و به جای آنکه مردم را در جریان واقعی امور بگذارد، عملاً" به سرکوب آزادیخواهان بدل شده است و چنان اختناق و سانسوری بر آن حاکم است که روی رژیم گذشته را سفید کرده است" از صدای پای فاشیسم

مساله کیهان که در حقیقت یکی از مسائل مهم امروز مطبوعات ما است و یکی از عناصر تشکیل دهنده محتوای میتینگ بود که از آن سخن گفتیم، در روز سه - شنبه ۲۵ اردیبهشت ماه بروز کرد.

در چند ماه اخیر کشاکش بزرگی بین اعضای تحریری کیهان و اعضای انجمن اسلامی این روزنامه وجود داشت، که در این روز آشکار شد، صبح که دوستان کیهانی



همان حسرت و دردی بود که در جمعیت زنده شده بود: "آیا آزادی این است که گروههای وسیعی از مردم میهن ما از حق هرگونه اظهار عقیده درباره اساسی ترین و بنیادی ترین مسائل که به استقلال این مملکت مربوط می شود محروم شوند؟"

سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، دانشجویان پیشگام، کانون نویسندگان، سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن، سازمان وحدت کمونیستی، حزب جمهوری فدراتیو خلقهای ایران، جبهه آزاد بیخش فلسطین، روزنامه نگاران فلسطین، و گروهی دیگر از سازمانها در این میتینگ بیانیه داشتند.

در این میان محکم ترین و قاطع ترین پیام از آن سازمان چریکهای فدائی خلق بود. آنها در این پیام لحنی داشتند که گوئی

خبر دادند: "امروز ما به وضوح صدای هولناک های فاشیسم را می شنویم که هر لحظه نزدیکتر می شود. نفس فاشیسم اکنون روز بروز بیشتر بر گونه های آزادیخواهان احساس می شود." و اما مهم ترین نکته ای که فدائیان خلق گوشزد کردند این بود: "تاریخ همه کشورهای جهان، بویژه تاریخ میهن ما به خوبی نشان میدهد که امپریالیسم و سرمایه داری وابسته برای استقرار و تحکیم سلطه خویش، پیش از هر چیز باید آزادی مطبوعات و آزادی فعالیت های سیاسی را از پیش پای خود بردارند. این تراژدی دوباره در میهن ما باشدت هر چه تمامتر در حال تکوین است."

مانند همیشه بر سر کار خود حاضر شدند، نگهبانی به بیست تن از اعضای تحریریه اجازه ورود نداد و در عوض نامه ای بدست آنها داد که ظاهراً "امضای مدیریت موسسه را داشت اما امضای مشکوکی که هیچکس آن را نمی شناخت. توجه برانگیز و آنکه مدیر موسسه کیهان از ایران گریخته است و معلوم نیست که این مدیر اکنون چه کسی است. دیگر اعضای تحریری که وضع را چنین دیدند و دیدند که بیست تن از بهترین و مبارزترین اعضای کیهان در شرف اخراجند، دست از کار کشیدند و قلم هارا بر زمین گذاشتند. به این ترتیب نباید روزنامه ای منتشر میشد، اما شد. چه کارگران و دیگر اعضای انجمن اسلامی، به هر حیل های بود روزنامه را در چهار صفحه منتشر کردند، و علاوه بر این به قم رفتند و با گزارشهایی، چنین وانمود کردند که

آنان برحقیقت و تحریریه ضد انقلاب، اما واقعیت این نیست و تاکنون مردم این را دریافته‌اند.

در پی این مسأله اعضای تحریری کیهان بیانیهای صادر کردند و در آن اخراج توهین آمیز گروهی از بهترین دوستان خود را بر ملا کردند و از دولت خواستند برای داوری درباره مطبوعات مراجع قانونی را تقویت کند و از سندیکای نویسندگان خواستند که به عنوان نماینده قانونی اعضای خود به مسأله رسیدگی کرده، از حقوق پایمال شده آنان قاطعانه و همه جانبه حمایت کند.

بدینسان، سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات بار دیگر، درگیر یک مسأله بزرگ شد و ناگزیر رهبری نخستین اعتصاب مطبوعات را در دوره انقلاب بر عهده گرفت. سندیکای نویسندگان تاکنون مسأله اعتصاب را به خوبی و با متانت به پیش برده است.

سالروز اشغال فلسطین

دانشگاه تهران روز ۲۵ اردیبهشت (۱۵ ماه مه) شاهد تظاهرات بزرگی بود که در آن مردم ایران بار دیگر اشغال فلسطین را توسط صهیونیست‌ها محکوم کرد. سی و یک سال پیش (۱۵ ماه مه ۱۹۴۸) تروریستهای صهیونیست با حمایت امپریالیسم جهانی سرزمین فلسطین را اشغال کردند و خلق زیر ستم آن را از سرزمین خویش بیرون راندند. از آن زمان تاکنون خلق فلسطین به مبارزه مدام خویش علیه زور و ستم ادامه داده است و در لحظاتی از این مبارزه توانسته است، پشت امپریالیسم آمریکا را بلرزاند.

حمله امام به آمریکا

در هفته‌ای که گذشت سنای آمریکا ظاهراً به علت بشر دوستی و احترام به حقوق بشر، اعدام خیانتکاران در ایران را محکوم کرد. جالب توجه این است که شاخک‌های حسنی سناتورهای آمریکا پس از لغو کاپیتولاسیون به حرکت درآمده است. گوئی انسان دوستی آمریکائی فقط با منافع آمریکائیان در ارتباط است و هر عملی که منافع آمریکائیان را در بر نداشته باشد، البته از نظر آنان انسانی نخواهد بود، اما امام خمینی که خود در ۱۳۴۲ بر اثر اعتراض به وضع کاپیتولاسیون، ناگزیر از ترک وطن شد پاسخ سناتورهای آمریکائی را به نحو دندان شکنی داده



خلخالی رئیس دادگاه‌های نیست

مصاحبه مطبوعاتی روز دوشنبه دکتریزدی وزیر خارجه، حاکی اطلاعات مهمی بود که گرچه در این زمان صفحات مجله بسته است ولی می‌بایست به آن اشاره می‌شد. در این مصاحبه وزیر خارجه تاکید کرد شیخ صادق خلخالی که خود را حاکم شرع و رئیس دادگاه‌های انقلاب معرفی کرده است، نقش و سمتی ندارد، و دیگر آشکار ساخت که در حوادث اخیر خوزستان «لیبی» دست داشته است.

۱ - تهران مصور نخستین نشریه‌ی بود که چندماه پیش سؤالهایی پیرامون شیخ خلخالی مطرح کرد و پرسید او کیست که می‌گویند همکاری زیر سر اوست. بعد از آن جناب نامه خلخالی درباره حزب جمهوری خلق مسلمان و توهین به حضرت آیت‌الله شریعتداری مطرح شد که مردم سراسر کشور واکنش مطلوب را نشان دادند. هفته پیش ناگهان او دوباره وارد صحنه شد بایک مصاحبه مطبوعاتی و پس از آن هرروز در صفحه اول مطبوعات ظاهر بود به‌عنوان «رئیس دادگاه‌های انقلاب». در مصاحبه نخست اشتباه فاحشی داشت که مطبوعات سانسور شده، از کنارش آسان گذشتند او وقتی درباره تیمار جهانیان معذور صحبت می‌کرد گفت «چرا از او دفاع می‌کنند که برای زندگی انگلیس‌اش جشن هنر شیراز را ترتیب داد و در ماه مبارک رمضان بر خلاف نظر مردم نمایشنامه خوک و بچه و آتش را در شیراز بر صحنه آورد، این خطاست. تیمار جهانیان را به کار هنر چه اظاهر؟ مقصود رئیس دادگاه‌های انقلاب جهانیان دیگری بوده است که در همان زمان رئیس رادیو تلویزیون فارس بود و از برگزارکنندگان جشن هنر شیراز آقای خلخالی که گویا اصرار داشت اطلاعات غلط بدهد، به این اکتفا نکرد و در مورد خلعتبری یادآور شد که او تفاله‌های اتمی را وارد ایران کرد و دفن کرد «چرا استغناء نداده و باز ظاهر؟ قصد او خلعتبری دیگری است که تبعه امریکاست. در ثانی اصلاً به تاکید نماینده دولت موقت انقلابی، تفاله اتمی در ایران دفن نشده است. تازه مگر تقصیر برای تیمار جهانیان و خلعتبری قحط است که دنبال این موارد بگردیم؟

است: " ما روابط با آمریکا را می‌خواهیم چه کنیم. آنها برای داشتن روابط به ما احتیاج دارند... اگر آمریکا از اعدام هویدا ناراحت نمی‌شد تعجب می‌کردیم

و یا اگر آمریکا برای اعدام نوکرانش متأسف نمی‌شد، به نوکر ۱۵ ساله‌اش وفاداری نکرده بود.



جان عباس آقا در خطر است

به محل نمایش ریختند و بازیگران و تماشاگران را کتک زدند

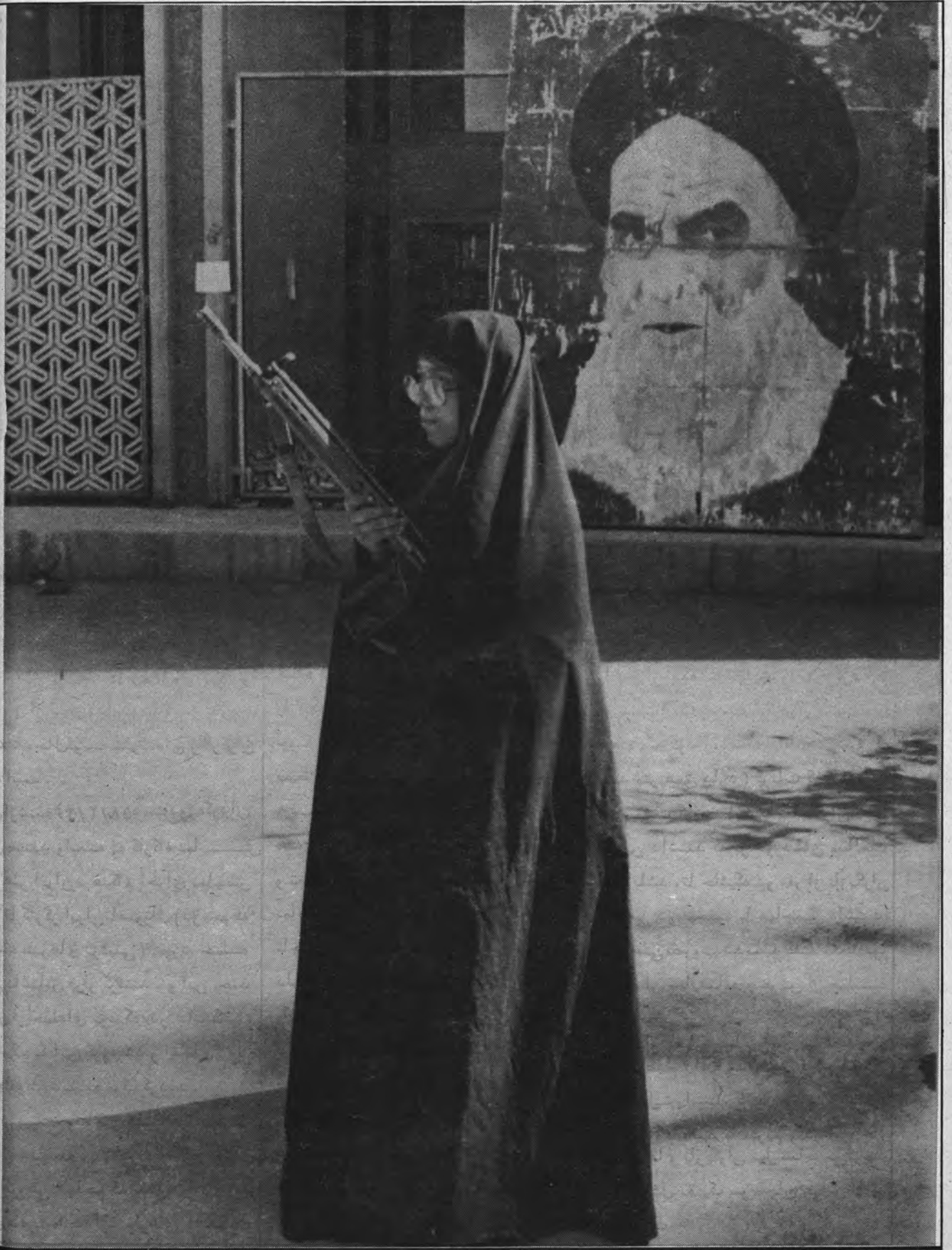
دربهار آزادی، پس از آتش زدن کتابفروشیها دستگیری و ضرب و شتم روزنامه فروشان، آزار و ایذاء اکثریت خاموش و درگیری و کودتاهای از پیش تدارک شده در درون روزنامهها، حال نوبت هنرمندان و کارگران رسیده است.

چهارشنبه ۲۶/۲/۵۸ دسته دوره گردان نمایش مستند وابسته به کارگاه نمایش کارگاه هنر ایران، هنگام اجرای نمایش عباس آقا کارگر ایران ناسیونال (در محوطه دانشکده هنرهای تزئینی) مورد حمله گروهی ناشناس قرار گرفتند. و این چند روز پس از حمله‌ای بود که در دانشکده پلی تکنیک به این گروه شد و اعضای گروه را با چاقو تهدید به مرگ کردند.

در بیست و دومین شب اجراء نمایش که تا آن شب ۴۵۰۰۰ نفر تماشاگر داشته است، گروهی مهاجم که حدوداً ۱۵۰ نفر تخمین زده شده‌اند، از دیوارهای دانشکده

حمله کنندگان که شعار اسلام پیروز است را تکرار میکردند، یکی از خانمهای تماشاگر را پس از آنکه لباسهایش را پاره کرده و به شدت کتک زدند، از چهار دست و پا گرفته و به گودال وسط حیاط دانشکده (که چند متر عمق دارد) پرتاب کردند، در تمام مدت گروه نمایش و تماشاگران سعی بر این داشتند که بر خوردشان مسالمت آمیز باشد، تا جائیکه دو نفر از بازیگران که سعی در صحبت با مهاجمین داشتند، به سختی مضروب شدند به گفته سلطانیور کارگردان نمایشنامه چند تن از حمله کنندگان خود را به بازیگران رسانده و خواستار "فیلم عباس آقا" شده‌اند، به آنها توضیح داده شد که این فیلم نیست، بلکه نمایش است. گفته‌اند: عیبی ندارد نمایش را بدهید ما ببریم و در این حال عباس آقا و بازیگران نمایشنامه می‌گویند همه مسائل به یک سو، جان عباس آقا در خطر است.

هنرهای تزئینی و در ورودی با چوب و چماق سرازیر شدند و به بازیگران و تماشاگران حمله کردند. پرده‌ها و وسایل نمایش را پاره کردند، سکوهای چوبی را خرد کردند، چوب دست پلاکاردهای نمایش را کردند، ضبط صوتها را ربودند، پروژکتورها و شیشه‌های دانشکده را خرد کردند و این همه جدا از کتک‌هایی است که به بازیگران و تماشاگران زدند. دو تن از بازیگران نمایش همایون امامی و پدram اکبری از ناحیه سر و دست به شدت مجروح شدند دلفک نمایش و چند تن از دختران بازیگر را با زنجیر به کتک گرفتند. یکی از بازیگران دختر نمایش را چهار نفر کشان کشان به گوشه خلوتی بردند و به آزار بدنی او پرداخته و تمام لباسهایش را دریدند، در حالیکه فریاد می‌زدند: شماها کمونیست هستید و با زنان و دختران کمونیست هر عملی انجام دهی، حلال است!



انتخاب روز تولد فاطمه مقدمه تعویض تاریخ ما نیست؟

روز زن و شخصیت فاطمه (ع)

و فاطمه به عنوان - زن - انسان به مفهوم مطلق فاطمه است و از حدود هر تعریفی فراتر و اگر انسان در مبارزه و معرفت تعریف می شود چه کسی دانش عظیم و زندگی مبارزاتی او را دارد .

اما علیرغم تأیید ما از این انتخاب پرش نگران کننده ای نیز مطرح میشود . آیا دسیسه ای برای تبدیل سال شمسی به سال قمری طراحی شده است؟ مساله این است که سال شمسی نه تنها یک سنت ایرانی میراث ملت ما و یکی از عناصر تشکیل دهنده هویت ملی ما است بلکه بعلمت تطابق کامل آن با گردش طبیعی فصول ، شاید بهترین و کاراترین ماه شماری دنیا باشد . و از طرفی سال قمری هم به علت گردش آن در طی فصول و هم به علت بیگانه بودن آن از زبان سنت و فرهنگ جامعه ما نمی تواند مبنای گاه شماری رسمی باشد و حتی بعضی از کشورهای عربی که سال قمری سنت ملی آنهاست به علت عدم کارآئی سال میلادی به عنوان گاه شماری رسمی



پذیرفته شده است . و بهر حال ما اعتقاد داریم که احیای سنن ملی تا آنجا امری انقلاب است که بتواند در خلق هویت فرهنگی ما نقشی سازنده داشته باشد ، و نه صرفاً " پرستش گذشته آنهاست گذشتہ ای عربی و نه ایرانی را هدف گیری کند . و بهر حال آنچه نباید فراموش شود این است که ما ایرانی هستیم و نه عرب .

آینه صادق انسانیت در بالاترین فراز آن است و شهادت سرخ و قیام حق طلبانه اش خلافت و آگاهانه از " گریلا " و " شهادت " اسطوره مقاومت و مبارزه را می سازد . و فاطمه به عنوان - زن - همسر همسر علی است و همسر علی بودن و نه در کنار او همچون سایه بلکه دوشادوش او همچون اور و همگام مشکل ترین و وظیفه تاریخی است .

مساله زنان و مبارزه حق طلبانه آنها برای کسب حقوق دموکراتیک اجتماعی و سیاسی خود ، یکی از اساسی ترین مسائل جامعه ما و یکی از محورهای مبارزه نیروهای رزمنده خلق ما است و این مبارزه نه تنها به این دلیل که سرنوشت خواهران و مادران مادران شکل می گیرد ، بلکه به این دلیل اساسی تر که جامعه ما نمی تواند جامعه ای آزاد باشد اگر نیمی از افراد آن آزاد نباشند مساله ای مهم و اساسی است . مبارزه زنان یعنی یکی از محروم ترین نیروهای جامعه از مبارزه تمامی جامعه برای رهایی خود جدانیست و از این روست که " روز زن " بویژه در ایران صرفاً " جنبه تقدیس او را ندارد بلکه همچنین و شاید مهمتر نمادی از تأکید بر حقانیت خواستهای زنان و همراهی با مبارزه آنها است .

روز زن معمولاً در روز تولد فلورانس نایتینگل برگزار میشود ، اما مسال در ایران روز تولد فاطمه زهرا به عنوان روز زن اعلام شد . سازمانهای شناخته شده مبارز زنان که بارها و به ویژه در قضیه حجاب نقش فعالی در جهت مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک زنان ایفا کرده بودند ، ظاهراً " این تغییر را به رسمیت نشناختند .

اگر این درست است که روز زن باید بیانگر و آموزنده الگوی " زن آرمانی " باشد و هر شخصیت تاریخی که روز زن را با نام او توأم می کنیم باید تمثیل تمام نمای زن آرمانی بوده و زندگیش تعریف انسانیت را فراتر از حال و اکنون به آینده گسترش دهد چه کسی از فاطمه زهرا و یا زینب به مفهوم زن آرمانی نزدیکتر است ؟ طرح گویای زندگی ، دانش ، و شخصیت فاطمه سه جلوه اساسی زن آرمانی زن - همسر زن - مادر - و زن - انسان به مفهوم مطلق آن را در تمامی ابعاد شکوهمند و شگفتی آفرین آن نشان می دهد .

فاطمه به عنوان زن - مادر مادر حسین است و پرورش فرزندی از اینگونه که زندگیش



مسعود بهنود

کارنامه سه ماهه دولت بازرگان

مبارزه با امپریالیسم غرب، هدف اول انقلاب ایران بود

* دستگاههای تبلیغاتی بجای آن که کوششهای ضدامپریالیستی دولت را منعکس کنند، به تبلیغات ضد چپ مشغولند.

* دولت با چند اقدام انقلابی در سیاست خارجی به خواستهای ملی پاسخ گفته است.

جمع‌بندی فعالیت‌های دولت بازرگان - که چند هفته‌ی پیش نوشتیم شکست آن، تسلط فاشیسم را در پی خواهد داشت - کارنامه‌های سه‌ماهه‌ی این دولت را تشکیل خواهد داد، که بانگاهی به آن می‌توان دریافت، این دولت در مجموع نمرات قبولی داشته است، یانه.

این جمع‌بندی، به‌ویژه در پایان هفته‌ی میسر است که دولت با چند اقدام انقلابی آزمینده‌ی سیاست خارجی، چهره‌ی دموکراتیک و ضد امپریالیستی خود را در جهان نشانه زده است.

آنچه مانع از آن می‌شود تا موفقیت‌های دولت، در داخل کشور نمودی داشته باشد و به زبان ساده‌تر به حساب دولت - و نه حکومت - گذاشته شود، در مرحله نخست به دو عامل بازدارنده بستگی دارد:

۱ - تبلیغات، دستگاههای تبلیغاتی (رسانه‌های توده‌یی) اعم از رادیو، تلویزیون و مطبوعات، گرچه بیشتر در اختیار حکومت قرار دارند، ولی هر جا در بست در اختیار قرار گرفته‌اند، به جای آن که کوششی داشته باشند در جهت نمایش اقدامات ضدامپریالیستی و دموکراتیک و انقلابی دولت، درگیر مسایل دیگری شده‌اند که آنها رویارویی با چپ‌هاست و میدان گرفتن از دست آنها - و یا کسانی که تصور می‌شود چپ یا چپ‌نما هستند - و به این ترتیب دولت را به معرض قضاوت مردم نمی‌گذارند و بخصوص مهمترین آنها

(رادیو و تلویزیون) خدمتی به دولت نمی‌کند که هیچ، خود یک نمره منفی در کارنامه دولت به حساب می‌آید.

۲ - ضعف دولت، از آنجا که در دولت تلاشی برای به دست گرفتن قدرت و استقرار حاکمیت در سطح کشور و جلوگیری از پراکندگی کانونهای قدرت، به چشم نمی‌خورد، فعالیت‌های مثبت، دموکراتیک و انقلابی دولت نمودی ندارد. به زبان ساده‌تر، به نظر بیشتر مردم، دولت محلی از اعراب ندارد که موفقیت یا عدم موفقیتش به نظر آنها مهم جلوه کند، تصمیم‌ها در جاهای دیگری گرفته می‌شود، چه بسا در همان جاها نیز به اجرا در می‌آید.

- از همین رو، هر بار پیامهای دوره‌یی مهندس بازرگان، کم اثرتر و کم اهمیت‌تر جلوه می‌کند.

حال آن که نگفته پیداست، یکی از عوامل اصلی در پیروزی انقلاب، قدرت گرفتن دولت، استقرار حاکمیت دولت در سطح کشور و همه‌گیر شدن آن و از بین رفتن کانونهای چندگونه قدرت است که در اصل برای حفظ دستاوردهای انقلاب، در روزهای بحرانی و نخستین انقلاب بوجود آمدند، اما اینک کوششی در جهت دائمی شدن و بصورت نهادهای ثابت قدرت در آمدن، در آنها مشهود است.

با این مقدمه، جمع‌بندی فعالیت‌ها و کوشش‌های سه ماهه دولت، گرچه در

دیدمگان اهمیت چندانی نداشته باشد لازم می‌نماید، چرا که الزاما" در تعیین خطوط آینده کشور، سهم اساسی دارد. بی‌آن، تصویرکردن آینده غیر ممکن است "سیاست خارجی" در کانون مسایل انقلاب ایران و خواستهای انقلابی مردم ایران قرار داشت و دارد. از این زاویه است که جهان در می‌یابد تحولات اخیر ایران که منجر به سقوط رژیم شاه شد "انقلاب" بود و نه یک شورش علیه یک دیکتاتور - که الزاما" نباید تحولات بنیادی را در بر بند اجزای یک کشور باعث آید در حقیقت قلب انقلاب ایران در "سیاست خارجی" می‌زند. وقتی ملت فریاد می‌کشید "بعد از شاه نوبت امریکاست وقتی در همه‌ی تصاویر دیواری که بهترین نشانه‌های انقلاب و خواستهای ملت بوده‌اند همه جا شاه را در کنار اربابش کارتر می‌دیدیم، وقتی حتی شعار همه پرسی بود "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی پیداست ملت، درست قلب مساله را هدف گرفته بود و رژیم سر سپرده غرب را سرنگ می‌کرد، تا نظامی ناوابسته، نه نوکر سرسپرده برپا دارد. و این متکی به سوابق بود که رژیم شاه را جلوه‌گرمی ساخت. شاه، ایران را مستعمره غرب - به ویران آمریکا - کرده بود، ایران زمین دیدنی غرب بود در مجاورت مرزهای شوروی و پاسبان غرب، ژاندارم منطقه برای خنثی کردن منافع غرب و خلاصه یک مستعمره بود و

در نوکری و سرسپردگی غرب از چیزی فروگذار نمی کرد. منابع اصلی ایران - نفت - را به آنجا می فروخت که آمریکا می خواست و با درآمد آن چیزی می خرید که باز آمریکا می خواست - اسلحه - و با آن اسلحه به کاری مشغول میشد که آمریکا می خواست - حفاظت از منافع غرب در منطقه - به این ترتیب همه تخم مرغهای ایران در سبد آمریکا بود و شاه چنان حکومت وابسته و مطیع نسبت به غرب ساخته بود که جانشینانش نیز، اگر بخواهند، نتوانند از آن بگریزند، و همه اینها، تنها به این قیمت که شاه، از سوی ارباب استعمارگر و مستعمره دار، "فرماندار کل" این مستعمره باقی بماند - گیرم با عنوان شاه شاهان که نه فقط ایرانیان، بل نژاد آریابه او مهر می ورزد! پس بریدن از غرب - با تمام ابعادش - و به زیان بهر تدور شدن از وابستگی نوکری و سرسپردگی هدف اصلی انقلاب ایران بود که دولت موقت، در نخستین گام باید به سوی آن حرکت کند و در این هفته، اخبار نشان از آن داشت که چنین کرده است:

خروج از سنتو، پیوستن به گروه کشورهای ناوابسته، لغو کاپیتولاسیون (مصونیت قضائی برای مستشاران آمریکا) و مطالعه برای لغو قراردادهای پر شمار و استثماری ایران با آمریکا و ... از مهمترین گامها در این راه است.

با این تصمیمات - علیرغم کوششی که در وسایل تبلیغاتی دولتی و وابسته به رژیم صورت می گیرد تا مسأله اصلی ایران در مرحله دوم انقلاب را مبارزه با چپهای داخلی یعنی ایرانیانی با تمایلات سوسیالیستی - جلوه دهد - دولت چنان که بایسته است، مبارزه با امپریالیسم جهانخوار را هدف گرفته است.

وقتی می گوئیم " پیوستن به کشورهای غیر متعهد " یا " خارج شدن از سنتو " به نظر آسان می آید و به بیان ساده می - رسد، اما در عمل، این یعنی یک سلسله اقدامات بنیادی که در بند بند سیاستهای نظامی، اقتصادی و اجتماعی کشور اثر می گذارد.

به عنوان مثال در زمینه نظامی: ایران، از آنجا که بعد از جنگ جهانی دوم ماموریت گرفت و انتخاب شد تا ضعف سنتی یکی از جناحهای ناتو به پیمان دفاعی غرب - را ببوشاند و سوراخی را پر کند که در این پیمان بود. پس با کمک مستشاران نظامی آمریکا، برای این زمینه برنامه ریزی شد.

بر اساس این برنامه ریزی، مجموع جنگ افزارها و مراکز نظامی تهاجمی و دفاعی ایران در غرب کشور و به موازات دیواره طبیعی زاگرس مستقر بود. و این وظیفه در غالب

تصمیمات سنتو - پیمان دفاعی ایران، ترکیه و پاکستان، با نظارت آمریکا و انگلستان - شکل می گرفت.

از سوی دیگر، وقتی درآمدهای اضافی نفت، دلارهای نفتی را به ایران سرازیر کرد، غرب با بهره گیری از جنون فرعون شاه، حلقه را بازتر کرد و وظیفه پاسداری از منابع حیاتی غرب در جنوب ایران را نیز به ارتش ایران سپرد.

نیروی هوایی و وسعت گرفته بود تا مرزهای شمالی کشور - در حقیقت مرزهای جنوبی شوروی - را زیر نظر بگیرد و در فرض سرازیر شدن ارتش سرخ بسوی جنوب، سرگرمش کند - خواب و خیال رضا خانی که در شهریور ۲۰ نقش بر آب شد و شاه در آرزوی جبران آن بود -، نیروی هوایی نیز گسترش سرطانی جنون آسای گرفت، تا وظیفه ی دشوار پاسداری از منابع حیاتی تامین انرژی غرب در منطقه نفت خیز را، به خرج ملت ایران، به عهده گیرد - تنها در نظر آورید که بزرگترین ناوگان هورور کرافت دنیا خریداری شد و به جزیره بی آب و علف نظامی در تنگه هرمز، در مقابل بحرین ثروتمند، همزمان با خروج بریتانیای فقیر از منطقه خلیج فارس، در اختیار ایران قرار گرفت - این نیرو، می بایست مرز منطقه حفاظت شده خود را با صرف میلیاردها دلار تاجزیره دیاگوکارسیا، پایتخت نظامی آمریکا در اقیانوس هند گسترش دهد، و در حقیقت نفتکشهایی را که آب حیات غرب را با خود حمل می کردند از بنادر بارگیری تا دیاگو کارسیا بدرقه کند و آنجا به ناوگان ناتو بسپارد.

پس، مجموع برنامه ریزیها و وسعت گرفتن ارتش ایران، برای این پایه بود که غرب چه می خواهد و چه تدبیری را در این قسمت از جهان، دنبال می کند. شاه مدام وظایف سنگین تر در نوکری به عهده می گرفت، تا ارباب را به خود نیازمندتر کند و امکان برکناری خود را به حداقل برساند!

و اینک، با این مثال، " پیوستن به کشورهای غیر متعهد " برای ایران، یعنی برچیدن بساط سرسپردگی و بیرون ریختن نقشه ها و نقشه ریزان (مستشاران نظامی) غرب از ایران. " خارج شدن از سنتو " مکمل این معنی است. " لغای کاپیتولاسیون " نیز.

دولت با این تصمیم گیریهای انقلابی، در حقیقت، در همان جهتی که ملتی با ۷۰ هزار شهید در لحظات انقلاب خود طلب می کرد، در زمینه " سیاست خارجی " واکنش نشان داده است. این پاسخی است به فریادها، شعارها، پلاکاتها، بیانیه ها،

سخنرانیها و ... که در روزهای انقلاب دیدیم و شنیدیم و صدای انقلاب بود.

* * *
کارنامه دولت در زمینه سیاست خارجی، دارای نمرات مثبتی است، به ویژه که قطع رابطه با مصر، ایجاد ارتباط و نزدیکی با دولت های ترقی خواه منطقه، کوشش برای لغو قراردادهای اقتصادی و فرهنگی استثماری با غرب نیز بر آن بیفزائیم.

و بر این جمع بندی باید کوششهای کما بیش موفق، اما موقتی و نه بنیادی حل مشکل بیکاری - گرچه با انتقادهایی به جهت دوباره سازی صنایع فرسوده و بنجل مونتاژ و ... همراه است - و تلاشهای سازنده یی در کار کشاورزی مسکن، آموزش و پرورش، جهانگیری و ... را افزود. اما در کنار این نمرات مثبت، دولت در پاره یی از بخش ها نیز نمرات منفی دارد.

۱ - در مورد مطبوعات، دولت، در برابر ترکتازی گروههای فشار از طریق تجهیز مردم و کمیته ها و کانونهای محلی قدرت - همه در اختیار تندروها - بر آزادی مطبوعات وارد آورده اند. ساکت مانده است.

قرار گرفتن در لاک محافظه کارانه، بلکه سازشکارانه ی " دولت مطبوعات را سانسور نمی کند " یا " دولت اعلامیه ی دفتر امام را در مورد مطبوعات تأیید می کند "، شایسته این دولت نیست. دولت انقلابی باید جلوتر از اینها و پاسدار دستاوردهای انقلاب باشد. از جمله بهترین دستاوردهای انقلاب " آزادی " است.

دیگر، سکوت و توداری و احياناً " رباکاری در زمینه روبرو شدن با مسأله ی خلق های ایران است، آنجا که آنها خود مختاری می طلبند و زیر فشارهای نظامی یا غیر - نظامی - بهر حال مسلح - قرار می گیرند.

و به عنوان آخرین نمره منفی در کارنامه ی سه ماهه دولت باید از سردرگمی و بلا تکلیفی در زمینه مسایل اقتصادی یاد کرد. همانجائی که دانشمندان و محققان چون بنی صدر نیز در مانده است و در بلا تکلیفی است. این تردیدها از آنروست که دولت هنوز آن قدرت را پیدا نکرده است تا به انتخاب یک مشی اقتصادی ثابت بپردازد و بتواند اعلام بقیه در صفحه ۴۰

حق با کیست مطبوعات یا روحانیت؟

مهندس احمد کی نژاد

در یکی دو هفته اخیر، وسائل ارتباط جمعی ایران ناظر مسائل و مشکلاتی گردید که این مسائل، عکس‌العملهای متفاوتی را برانگیخت، گروهی ممدود از شادی با دم گردو شکستند، گروهی از خشم دندان برهم فشردند و گروهی متاسف و مبهوت به‌نظاره ایستادند.

اعلامیه دفتر امام در مورد روزنامه آیندگان، سرآغاز بود و سپس عکس‌العمل مضحك وتلافی‌جویانه تلویزیون و بعد اطلاعیه جامعه روحانیت تهران و در انتها، عکس‌العمل کارگران روزنامه کیهان بدنبال آمد و البته هنوز معلوم نیست آیا به‌ختم ماجرا رسیده‌ایم و یا اینکه تازه آغاز ماجراست.

چون عکس‌العمل تلویزیون و وقایع روزنامه کیهان هر دو معلول اعلامیه دفتر امام است و از طرفی اطلاعیه جامعه روحانیت تهران از نظر بررسی، اهمیتی معادل اعلامیه دفتر امام دارد و می‌تواند در روشن شدن قضیه راهگشا باشد لذا اول به بررسی اطلاعیه جامعه روحانیت تهران پرداخته و سپس در ارتباط با این صحبت کوتاهی نیز درباره اعلامیه دفتر امام خواهد شد.

لازم به توضیح است که هدف از این نوشته فقط متذکر شدن انحرافات است که به روند حرکت برای دستیابی به اسلام حقیقی لطمه وارد می‌سازد و کوششی است برای روشن شدن حقیقت و جلوگیری از اشتباهات مشابه در آینده.

اسلام، دین حق و حقیقت، راستی و صراحت، شهادت و شجاعت و ارج گذاردن به ارزشهای و الای انسانی، و پیروی از این الگوهاست و از استعمار و مردم‌فریبی، و عتده و کینه‌توزی بیگانه بوده و فرستگها فاصله دارد.

در اسلام برای شعار «هدف وسیله را توجیه می‌کند» جایی نیست و معتقدم اگر کسانی دانسته و آگاهانه، پیرو این شعار باشند و برای رسیدن به هدف علیرغم دستورات و ارزشهای اسلامی، به‌زیاد مردم‌فریبی توسل بجویند، اینان یا اسلام را شناخته‌اند و مسلمان آیکی هستند یا اصولا مسلمان نیستند و لسی زیر پوشش اسلام رفته‌اند. باتوجه به موارد فوق برای بررسی اطلاعیه جامعه روحانیت تهران، قسمت شروع اطلاعیه عیناً ذکر می‌گردد. در این اعلامیه آمده است: بسم‌الله الرحمن الرحیم

«ملت شریف ایران - روزنامه آیندگان در شماره ۳۳۵۲ مورخه چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۸ تحت‌عنوان «به‌شما پاسداران انقلاب» چنین می‌نویسد «هموطن عزیز، شما معرف گروههایی هستید معتقد به اصول عالی اسلام که در عین حال شخصاً از آخوندبازی

انتقاد می‌کنند و آنها را بدتر از مشرکین می‌دانند» آری از نظر بعضی از کارگردانان آیندگان، روحانیت بدتر از مشرکین است ... الخ»

چند نکته

حال برای بررسی به روزنامه آیندگان شماره مزبور نظر می‌افکنیم.

در این شماره آیندگان، در صفحه دیدگاهها، تحت‌عنوان به‌شما پاسدار (نه پاسداران که در اطلاعیه جامعه روحانیت آمده است) به‌شما پاسدار انقلاب اسلامی، مقاله‌ای بقلم آقای محمدعلی سپانلو ادیب و نویسنده معروف کشور نوشته شده که شروع این مقاله با «هموطن گرامی جهان‌شاه پناهی» آغاز گردیده. و پاسخی است به مقاله آقای جهان‌شاه پناهی پاسدار انقلاب که در شماره ۱۶ اردیبهشت روزنامه آیندگان چاپ شده بود. آقای سپانلو پس از تأیید و تأکید برایمان و صداقت این پاسدار ادامه می‌دهد که «هموطن عزیز، شما معرف گروههایی هستید معتقد به اصول عالی اسلام» که در عین حال شخصاً از آخوندبازی انتقاد می‌کنند و آنها را بدتر از مشرکین می‌دانند» سپس نویسنده در ادامه مطلب سؤالاتی را برای این پاسدار انقلاب مطرح می‌نماید که این سؤالات، واقعا در افکار بسیاری مردم وجود دارد. و جواب به این سؤالات می‌تواند دست بسیاری از دست‌اندرکاران را رو نموده و مردم را به حقایق امر آگه نماید.

در رابطه این مقاله با اطلاعیه جامعه روحانیت تهران چند نکته لازمست مورد توجه قرار گیرد.

۱ - مقاله مزبور بقلم و با امضاء آقای محمدعلی سپانلو و در پاسخ مقاله آقای جهان‌شاهی پاسدار انقلاب نوشته شده.

۲ - مقاله مزبور در صفحه دیدگاهها درج گردیده که این صفحه فقط منعکس‌کننده نظرات اعلام شده بوسیله مردم می‌باشد و محل برخورد و تلاقی افکار و نظرات نویسندگان مقالات است و اگر درج مطلب یک نویسنده در این صفحه دلیل بر آن باشد که نویسنده مطلب مزبور از کارگردانان آیندگان است پس آیت‌الله مکارم‌شیرازی، حسن صدر، رضابراهنی، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، صادق قطب‌زاده، مجاهدین خلق ایران، اتحاد ملی زنان، سیدزالدین حسینی، نهضت‌رادیکال ایران و همه کسانی که مطالبشان در این صفحه درج گردیده باید از کارگردانان آیندگان بصباب آیند! و در این صورت باتوجه به تعدد نظرات و مقالاتی که تاکنون در این صفحه نوشته شده، و اینکه نویسندگان یا نظر دهندگان، هر یک نماینده

گروهها یا طرز تفکرهای اقشار وسیعی از ملت ایران بوده‌اند، معلوم نیست که باقیمانده ملت شریف ایران که مخاطب اطلاعیه جامعه روحانیت قرار گرفته‌اند چند نفر خواهند بود.

۳ - گذشته از موارد فوق، نکته بسیار قابل توجه آن است که آقای سپانلو در نوشته مزبور صحبت از آخوندبازی کرده است که این کلمه مورد استعمال خاصی در بررسی تصوه اعمال و رفتار دسته‌مختصی از افراد معمم دارد و این مسئله در نوشته‌های امام‌خوین است و معلوم نیست به‌چه علت جامعه روحانیت تهران کلمه آخوندبازی و بدتر از مشرک بودن آنان را یک مرتبه در اطلاعیه خود تبدیل به کلمه روحانیت کرده و مشرک بودن را به‌جامعه روحانیت ربط داده و آنرا شامل خود دانسته و سپس باجسارت بی‌حاشی دامنه آنرا به رهبر انقلاب و استاد مطهری نیز کشیده است.

برای روشن شدن اذهان قسمتهایی از نوشته‌ها و سخنان رهبر انقلاب امام خمینی در مورد این کلمه نقش این گروه ذکر می‌گردد: «امروز جامعه مسلمین طوری شده که مقدمات ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را میگیرند و به‌اسلام به‌اسلام صدمه می‌زنند. ریشه این جماعت که در جامعه وجود دارد در حوزه‌های روحانیت است در حوزه‌های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها افرادی هستند که روحیه مقنس‌نمائی دارند و از این روحیه و افکار سوخ خود را بنام اسلام در جامعه سرایت می‌دهند ...» ص ۱۷۳ کتاب نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء.

در جای دیگر، «شما به حوزه‌های علمیه نگاه کنید، آثار همین تبلیغات و تلقینات استعماری را مشاهده خواهید کرد. افسراد مهمل بیکاره و تبلیغ بی‌همتی را می‌بینید که فقط مسئله می‌گویند و دعا می‌کنند و کاری جز این از آنها ساخته نیست.

ضمناً به افکار و رویه‌هایی برخورد می‌کنید که از آثار همین تبلیغات و تلقینات است مثلاً این‌ها حرف‌زدن منافی‌شان آخونداست...» ص ۱۷۱ همان کتاب در جای دیگر «البته فقهای اسلام از این حرف‌ها منزه‌اند، و وضعشان از صدر اسلام تاکنون روشن است. مثل نور پیش چشم ما میدرخشد و لکه‌های بنده آن آخوندهایی که در آن زمان باندستگاه بودند از مذهب ما نبودند فقهای اسلام نه تنها اطاعت آنها نکرده، بلکه مخالفت کردند، حبس‌ها رفتند، جزو کشیدند و اطاعت نکردند» ص ۱۷۶ همان کتاب.

و در جای دیگر «باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند. عمامه این آخوندهائی که بنام فقهای اسلام به اسم علمای اسلام، اینطور مقصد در جامعه مسلمین ایجاد می کنند باید برداشته شود... مردم موظف هستند، جوانهای غیور ما در ایران مسولف هستند که نگذارند این نوع آخوندها، مغمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند» ص ۱۷۷ همان کتاب.

ملاحظه می شود که در تمام موارد این نوع دوسته افراد خاص که رفتارشان چنین بوده بنام آخوندنامه می شده و حساب آنها بافتها جدا شده است. نویسنده مقاله مزبور آقای سیانو هم از آخوندبازی هیینها حرف زده نه از فقها و نه از روحانیت.

پس چرا جامعه روحانیت تهران جای کلمه «آخوندبازی» را یک مرتبه و در جمله بعد اطلاعاتی با کلمه «روحانیت» عوض کرده و سپس با استفاده از کلمه روحانیت به تحریک پاسداران و سایر مسلمانان و دشنام کوئی علیه یک روزنامه پرداخته است؟ و یا نوشته، یک نویسنده مستقل را در صفحه برخورد عقاید، به شکل عقیده کارگردانان آیندگان تحریف و اعلام کرده است. آیا این ریا و مردم فریبی نیست؟ آیا این آقایان با معیارهای الهی، از کاری که کرده اند تزد وجدان خود سر بلند هستند؟ آیا این تجلی حقیقت کوئی در اسلام است؟ و یا اینکه در بین انسان آخوندهای آنچنانی طبق تعاریف امام پیدا می شود که از جمله به آخوندبازی به چشم آمده و اطلاعاتی را تنظیم کرده اند و فقهای واقعی راهم که به این نکته ظریف یعنی تغییر عمدی «آخوندبازی» به «روحانیت» توجه نمودند و ادار به امضاء اطلاعاتی ساخته اند؟

و اگر چنین است این بجهده فقهای واقعی که اطلاعاتی را امضاء نمودند می باشد تا بررسی نمایند که چه کسانی بین آنان به این شکل آبروی اسلام و مسلمانی را می برند؟ راهنمای آنان در بررسی می تواند این جمله امام خمینی باشد که خطاب به روحانیون می گویند: «اگر خدای نکرده برای این درس می خوانید که فردا به نوائی برسید، نه فقیه خواهی شد و نه امامین اسلام» ص ۱۷۸ همان کتاب.

و خود باید ببینند که در میان آنان چه کسانی سودای قدرت و رسیدن به نوا را در سر دارند. و لسی رسیدن به نوا الزام رسیدن به مال دنیا و شکلی که مرحوم دکتر شریعتی در صفحه ۲۴ کتاب توتم پرستی خود تشریح می کند نیست که می گویند: «بدرک الاسفل که برخی صاحبان عمام و محاسن پول امام را می خورند و به آبروی علماء به نام و نان

رسیده اند و خود، جز حقایق علمیه از روی شیخ بهائی کپیبه کردن در آداب طهارت و انواع نجاسات و نکاح و جماع و ذبح شرعی کاری نمی کنند و در محراب و منبر کمین کرده اند که اگر کسی به خویش - کاری را که آنها پولش را می خورند و سودش را می برند و کبابه اش را می خورند و بی مزد و منت تکفل کرد، ناخوانده و ناهمیده، هیا هو «کنند و با اسلام و تکفیر و تحقیر و تهمت، و ملامت باجی ها و ملا رجبهای بسی تصصیر و بی تمیز را بر او بشورانند. من به اینها چکار دارم؟ به اسفل السافلین که شرافت و عقیده، مرا در همین اسفل السافلین نگاهدارد و در خمول و خمود پمان و بیوسم!»

این هم آخوندبازی مورد نظر دکتر شریعتی و به نوا رسیدن آنها. ولی نوا، نزد هر کس مفهومی دارد و رسیدن به اهداف مفرضانه خود به مفهوم نوعی رسیدن به نوا است.

برای رسیدن به وضع این افراد جای خوشحالی است که در اطلاعاتی مزبور آمده است: «باتوطئه و مشوب کردن اذهان و نسبت های ناروا و توهین های نفاق افکن و حر به بدست ضد انقلابیون دادن برای باز کردن میدان فعالیت این و آن کمخدای ناخواسته به انقلاب اسلامی ما لطمه وارد سازد سخت مخالفیم و هر گونه خیانتی را محکوم می کنیم»

تمام مردم ایران اعم از مسلمان و غیره صمیمانه و بیصبرانه منتظرند که روحانیت آگاه حساب خود را از قدرت طلبان و انحصار طلبان و نفاق افکنان جدا کرده که امام خمینی گفته اند از صف خود براند. جای تأسف که امام خمینی گفته اند از صف خود براند. جای تأسف است که اسامی تعدادی فقهای مومن و شریف و مبارز در زیر این اطلاعاتی مشاهده می شود. مسلماً آنها بعلم صداقت و راستی خویش و باقیاس بنفس بدون توجه به کنه مطلب، به بعضی از فرصت طلبان و کینه توزان اعتماد کرده اند و با امضاء این اطلاعاتی، ناخواسته به اینان فرصت داده اند که راه را برای حقیقان و اختناق و بدبین ساختن بسیاری بر نحوه عملکرد اسلام و معیارهای اسلامی هموار سازند ولی صداقت حاکم بر اسلام واقعی، جای این امید را می گذارد که اینان سیاست مقتضی را اعمال نمایند.

جمله های آخرین انتخاب شده از متن اطلاعاتی، که در بالا آمد، خود حاکی از آن است که قصد واقعی روحانیت آگاه چیست و بنظر می رسد اصولاً اعتقاد به همین اصول است که بسیاری از آنان اطلاعاتی مزبور را امضاء کرده اند حال آنکه در پناه این جملات، فرصت طلبان معدود برای خالی کردن عقده های خویش

و جلوگیری از نمودار شدن نقاط ضعف و هدهدهای شوم و مقاصد اصلی شان که مستلزم جلوگیری از بوجود آمدن مردم آگاه است (که آگاهی خود لازم و زیربنای ایجاد یک جامعه مترقی می باشد)، چماق بر سر یک رسانه عمومی می کوبند چون گناهی آن است که بیش از سایرین قدم در راه انتقاد و برخورد افکار مردم گذاشته و صفحه های را برای این منظور اختصاص داده است و چه خوب تشخیص می دهد امام خمینی در آنجا که می گویند «استعمارگران که می خواهند همه چیز ما را به بیغما ببرند نمی گذارند در دانشگاه های دینی و علمی ما آدم تربیت شود، از «آدم» می ترسند. اگر یک آدم در مملکتی پیدا شده مزاحم آنان می شود و منافع آنانرا بخطر می اندازد» ص ۱۸۴

منظور از آدم، کدام آدم است، آن کسی است که شعور و درک داشته باشد، آگاه باشد، و بتواند تجزیه و تحلیل کند و بتواند بصورت یک انسان بااراده نه یک آدمک کوکی و بی اختیار، خود را با قسوه تشخیص شخصی، نسبت به خویش و جامعه اش تنظیم کند و این امر میسر نمی شود مگر مسائل از ابعاد مختلف و بسا معیارهای مختلف مورد بررسی و سنجش نمی تواند انجام پذیرد مگر از طریق رسانه های خبری آزاد.

باتوجه به گفته امام خمینی می شود کسانی که می خواهند از آگاهی مردم جلوگیری کنند و برای اینکار راه رسانه های خبری عمومی را اعم از رادیو تلویزیون و یا مطبوعات برای جلوگیری از آگاهی مردم سد می نمایند همه عمال و نوکر استعمارند که در این کشور از «آدم» می ترسند و آنرا نمی خواهند بلکه آدم کوکی و آدم ماشینی و مقبول دکتر شریعتی باجی ها و رجب های بی تمیز و تشخیص می خواهند. باتوجه به نکات فوق، درجائی که بیش از یکصد فقیه، باتمام حسن نیت، از توجه به یک نکته کوچک ولی بسیار مهم و دقیق غافل مانده و ناخواسته باعث می شوند که اطلاعاتی آنان به امیال عده معدودی جامعه عمل بپوشانند. بدیهی است که دفتر امام، بسا وجود آنهمه مشغله و گرفتاری دیگر جای خود دارد. و بدیهی است که با توجه به شدت علاقه های که امام خمینی به اسلام و پیشرفت آن دارند، کافیت تاکسانی باسواستفاده از همین نکات بظاهر کوچک، هر که را که بخواهند ضد اسلام جلوه داده و خشم امام را نسبت به هر شخص و مؤسسه و دستگاهی برانگیزند و نتایج دلخواه را بدست آورند. در مورد نقش این افراد و همچنین ضرورت وجود مطبوعات و رادیو تلویزیون آزاد برای ساخت یک جامعه توحیدی در نوشته دیگری صحبت خواهد شد.

مطبوعات و حمله به آزادی

پیغام امروز یکی از مطبوعات دموکراته رژیم سرنگون شدگان با وجود بیان می گذارد
معامله راکتور اتمی بوشهر جنایت بین المللی
نیروهای ۱۰ میلیارد مارک باید پس آن نامشروع ۱۰ میلیارد مارک خریدند و ۱۱ میلیارد مارک نام خود را
از ۱۰ میلیارد مارک بای نورو که ۸۰۰ میلیارد پراداخته اند تا لایزال داخلی به حق خود رسد

آنچه فراموش شده

در این روزها که در پی سرنگونی رژیم پهلوی و برپایی حکومت موقت در ایران، مردم با یادآوری خاطرات گذشته و وقایع تاریخی، به بررسی وقایع مهمی که در تاریخ ایران رخ داده است، می پردازند. یکی از این وقایع مهم، حمله به آزادی و مطبوعات است. در این مقاله، به بررسی این واقعه می پردازیم و سعی می کنیم تا آنجا که می توانیم، حقایق را روشن کنیم.

مقدمه بر استادان دربار

در این روزها که در پی سرنگونی رژیم پهلوی و برپایی حکومت موقت در ایران، مردم با یادآوری خاطرات گذشته و وقایع تاریخی، به بررسی وقایع مهمی که در تاریخ ایران رخ داده است، می پردازند. یکی از این وقایع مهم، حمله به آزادی و مطبوعات است. در این مقاله، به بررسی این واقعه می پردازیم و سعی می کنیم تا آنجا که می توانیم، حقایق را روشن کنیم.

دفتر هواداران چریکهای فدایی در ساری غارت شد

در ساری، دفتر هواداران چریکهای فدایی، غارت شد. این اقدام، نشان دهنده حمله به آزادی و مطبوعات است.

چریکهای زندانی را آزاد کنید

چریکهای زندانی را آزاد کنید. این شعار، نشان دهنده اعتراض به حمله به آزادی و مطبوعات است.

آزادیخواهان

آزادیخواهان، به حمله به آزادی و مطبوعات، اعتراض می کنند. این اقدام، نشان دهنده حمله به آزادی و مطبوعات است.

حمله به آزادی مطبوعات، توقف انتشار آیندگان، دگرگونی روزنامه کیهان و اعتصاب همه اعضای تحریری آن، تهدید آهنگر و تهران مصور اگرچه در سراسر ایران واکنشهای سختی برانگیخت، اما بیش از همه در خود مطبوعات، این واکنشها پدیدار شد. مطبوعات - علاوه بر آنها که در خطر جدی قرار گرفته اند - همگی خود را زیر فشار نامنتظری احساس کردند و با نمایش این واکنشها، همه مردم را به یاری خواستند تا غول سانسور مانند دوره طاغوت بر سر مطبوعات که زبان ملت اند، سایه نیفتند. بعد از ماجرای آیندگان، هنگامی که اختناق گلوئی کیهان را فشرده، بیش از همه پیغام امروز که خود در خطر و در بدراست هشدار داد که توطئه بزرگ علیه مطبوعات ممکن است به کیهان برسد و رسید. در همان اولین روز خطر - ۲۵ اردیبهشت - اطلاعات طی مقاله ای، سانسور و اختناق تازه ای را که حاکم میشود گوشزد کرد که این بن بست مطبوعات است، اما خود این مطلب برای اطلاعات نیز در دسرهائی درست کرد، با وجود این پیغام امروز، روز بعد، در مقاله جوابیه ای، ندا در داد که این بن بست نیست، توطئه است. توطئه ای که جامعه ایران را به بن بست میکشاند این روزنامه چنانکه روش اوست بی پرده نوشت که: "آن معجون تعلقات سرگردانی دراز مدت در آمریکا و اروپا، که بر سر رادیو و تلویزیون مسلط شده است و حالا دستش

گلوئی کیهان را می فشارد، با آنکه کیهان کوشید بیشترین داس سازش را با وی و با هم پالگی دیگرش بزند، تا شاید در امان بماند، خود روز اول خویشتن خویش را از تلویزیون معرفی کرد. در همین روز - ۲۶ اردیبهشت - آزادی وابسته به جبهه دمکراتیک ملی ایران منتشر شد، در حالی که عنوان درشت "آزادی مطبوعات در خطر" را بر بالای صفحه اول خود داشت، و در آن به تحدید آزادی مطبوعات تاخته بود. همین روزنامه در سرمقاله خود نیز زیر عنوان "مطبوعات آزاد، گوناگون و مستقل لازمه دوام انقلاب است" نوشت: "دروغ کنونی که ملت ایران به بحث آزاد و گسترده درباره قانون اساسی و سرنوشت آینده کشور، نیاز دارد هرگونه تجاوزی به مطبوعات، به تجاوز به انقلاب ایران می انجامد." روز پنجشنبه، "کار" ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق منتشر شد با سرمقاله ای که عنوان افشاگرانه "فشار و اختناق بر مطبوعات" را داشت. "کار" در همین مقاله با لحن فریادگرانه نوشت: چرا نمی گذارند مطبوعات که ستون آزادی و دموکراسی است. مطبوعات آزاد که ارمان مبارزات مردم برای مردم بوده است وظیفه بس خطیر خود را به انجام رساند؟ آیا افشای ندانم کاریها، خودسریها، خیانتها و طرح وقایع و ارتباطات پشت پرده با امپریالیزم و دشمنان مردم خلاف

است؟ اگر آزاد اندیشان مطبوعات به این دستاوردها انقلاب خلق یعنی آزادی مطبوعات که حاصل جانبازیهای مردم است پایبندند باید آنها را "ضد انقلابی" خواند. باید آنها را مورد فشارهای سیاسی قرار داد و باید آنها را مجبور کرد که دفاتر روزنامه های خود را مخفی کنند. اینست آزادی "اعطائی" شما به توده های که خود آنها را با شهیدان بسیار بدست آورده اند؟ اگر در رژیم سابق سازمان امنیت بود که روزنامه ها را در بند اسارت و سانسور نگاه میداشت، امروز تحریرات و تظاهرات افراد معلوم الحال در مقابل دفاتر روزنامه ها، فشارهای سیاسی، تهدیدهای تلفنی و غیر روزنامه نگاران را از آزادی قلم محروم میکند. "کارگر" ارگان سوسیالیستها، اما به روشی دیگر برخاست. در این میان نویسندگان این نشریه بیش از هر روزنامه و هفته نامه و مجله دیگری، به یک کار ژورنالیستی دست زدند و "کارگر" را ویژه دفاع از آزادی مطبوعات "منتشر کردند. لطف کارشان این بود که آنها در این شماره همه مسائل گفتنی درباره مطبوعات را گفتند و به اصطلاح "پنبه" اش را زدند. عنوان درشت صفحه اول آن چنین بود: "دستها از آیندگان، کیهان، پیغام امروز، آهنگر و تهران مصور کوتاه!" و در بالای صفحه اول مسائل کیهان را زیر عنوان "تصرف کیهان، چنگال اختناق بر گلوئی آزادی است" مطرح کردند. در پایین صفحه

کارگر

تیرم از مردم زمختن
۲۴ شهریور ۱۳۵۷
شماره ۱۲۸۸

تصرف کیهان، جنگل اختناق بزرگتری آزادی است

با این بار که در تهران و در سراسر کشور، مردم با خشم و هیولانگی در برابر ستم و سرکشی رژیم پهلوی می‌ایستاده‌اند، رژیم پهلوی با تمام توان در پی سرکشی و سرکشی بیشتر است. رژیم پهلوی با تمام توان در پی سرکشی و سرکشی بیشتر است. رژیم پهلوی با تمام توان در پی سرکشی و سرکشی بیشتر است.

دست‌ها از آیدنگان، کیهان، بی‌فام امروز، آهنگر و تهران‌مصور کوتاه!

بزرگتری نوری مجلس مؤسسان، انتخابات آزاد

آزادی مطبوعات در ایران، سرکشی و سرکشی بیشتر است. رژیم پهلوی با تمام توان در پی سرکشی و سرکشی بیشتر است. رژیم پهلوی با تمام توان در پی سرکشی و سرکشی بیشتر است. رژیم پهلوی با تمام توان در پی سرکشی و سرکشی بیشتر است.

مطبوعات در وجه آزادی مطبوعات

کمیته‌ی آزادی مطبوعات

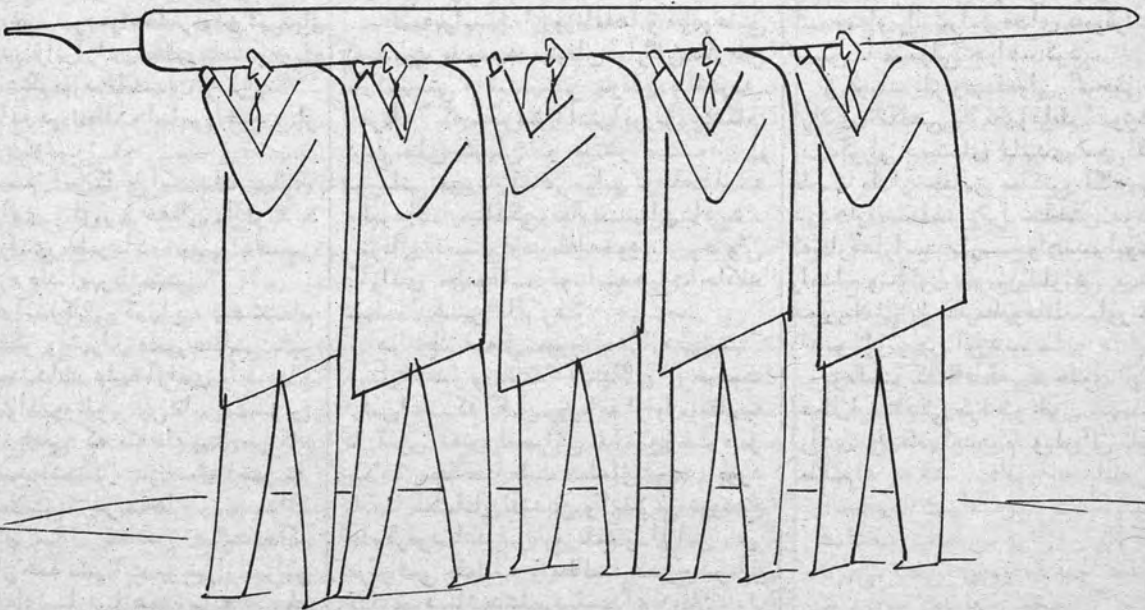
میمانند؟ این، تکذیب نیست ارباب است، فتوای نخریدن است، دستورحمله است، فرمان فرمان بیورش است، جاده صاف کن آتش‌زدن است. این سیاست و شیوه مبارزه است که ما آنرا قاطعانه محکوم می‌کنیم و با آن تا آخرین مرحله مبارزه خواهیم کرد. صریحاً بگوئیم: این شیوه مبارزه که مدت‌هاست در پیش گرفته شده و نقل قول با لامدرک زنده آنست فاشیسم بی بند و بار و لجام گسیخته‌ای را بر سراسر فضای دموکراتیک در میهن ما مستولی خواهد کرد. و فریاد نیز زیر عنوان "سخنی درباره آزادی، نگاهی به مطبوعات" نوشت: دگر بار دستهای پلیدی سعی دارد که ملت ما از حقایق مملکتی آگاه نشده و دردها را نشانسد زیرا شناختن دردهاست که چاره‌ساز است باز میخواهند مطبوعاتمان را مداح و ثناگوی خویش سازند. میخواهند همان بلائی را بسر مطبوعات بیاورند که بسر رادیو تلویزیون آوردند. بر ماست که با قاطعیت جلوی این گونه اعمال ایستادگی کرده و خون شهیدان راه آزادی را هدر ندهیم و از آن پاسداری نمائیم.

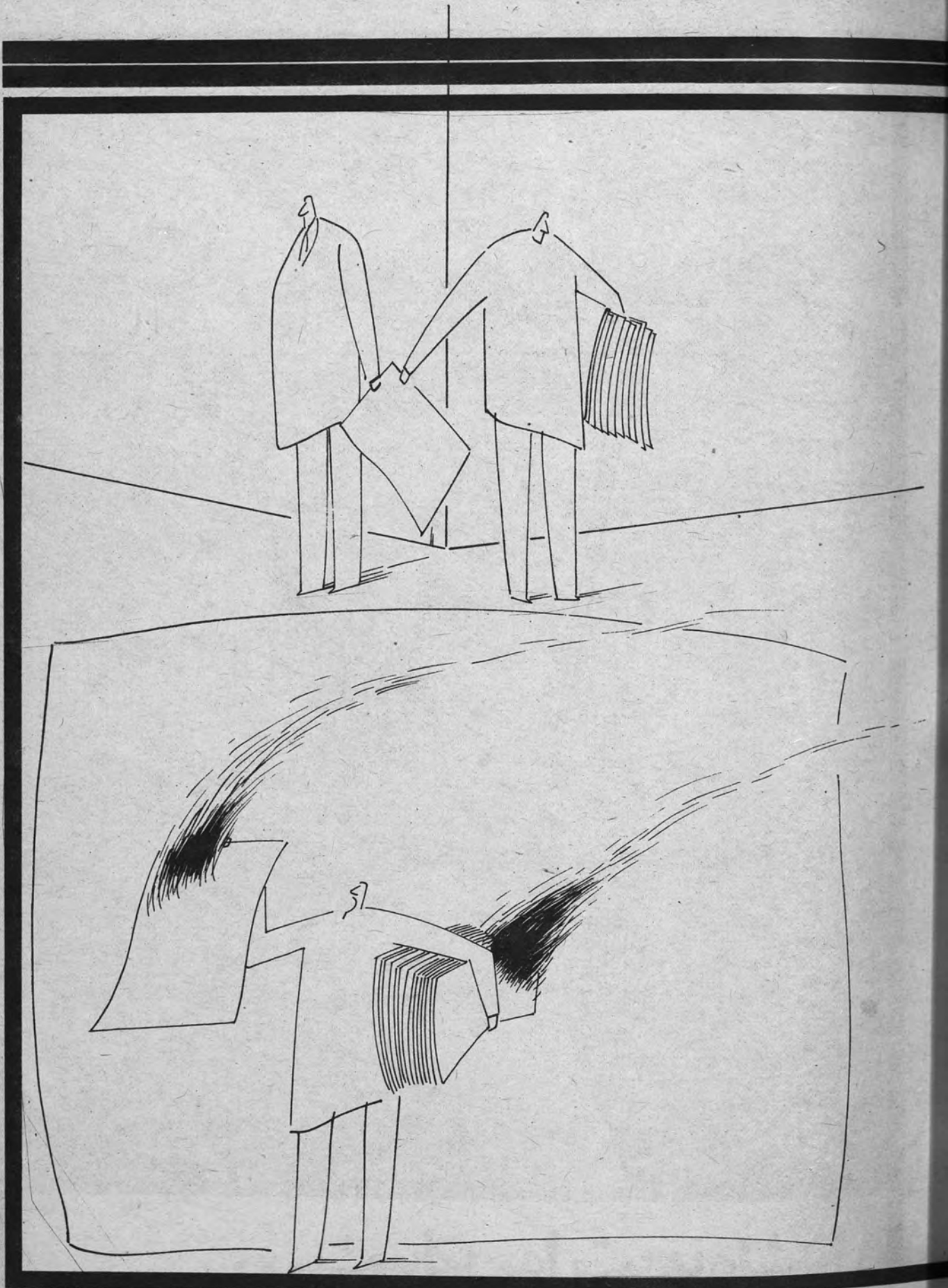
برای سرکوبی حقوق مردم باشند. وسیله‌های تحریف نیازهای واقعی توده مردم باشند. هیئت حاکمه میدانده که بعد از فراندوم نمایشی جمهوری اسلامی، به سرکوبی و تهدید آزادی‌نیاز دارد. گفته میشود که قرار است قانون اساسی اسلامی، این نام دیگر برای حکومت سرمایه‌داری، انتشار یابد. هر قدم از تحکیم حکومت سرمایه‌داری به اختناق احتیاج دارد. علاوه بر اینها، از روزنامه‌ها و مطبوعات که بدست ما رسیده "توفان" ارگان سازمان مارکسیستی، لنینیستی و توفان و نشریه "فریاد" که به کوشش دانش‌آموزان پیشگام دبیرستان کیهان نو منتشر میشود، از نشریاتی بودند که در برابر توطئه علیه مطبوعات ایستادگی و مقاومت نشان دادند. "توفان" قسمتی از سرمقاله خود، زیر عنوان "آزادی مطبوعات خوشایند هیات حاکمه نیست" چنین قلم زد: در اطلاعیه‌ای مورخ ۲۵ اردیبهشت درباره خبر روزنامه "آیدنگان"، صحبت از این است که "این روزنامه از اول انقلاب تا کنون نقش انحرافی داشته است، بر خلاف مصلحت ملت مسلمان بوده، مورد تأیید مسلمانان متدین و انقلابی نبوده، امام فرموده‌اند این روزنامه را از این پس هرگز نمی‌خوانند و مطالب مندرج در آن هرگز مورد تأییدشان نیست" و..... مسأله‌ای از این قبیل. کجای متن یاد شده به تکذیب رسمی

گزارش کوتاهی از گسترش مقاومت مطبوعات در برابر حمله به آزادی عنوان شد. صفحات دوم و سوم آن به "آزادی مطبوعات و چشم انداز دموکراسی و سوسیالیسم" اختصاص یافت که حسن ضیاء ضمن این مقاله جانانه کوشید تا نقاب از چهره سرمایه‌داری برکشد. کارگر در آخرین صفحه نیز به حزب توده تاخت با این عنوان: "حزب توده به آزادی مطبوعات خنجر میزند." این نوشته، حزب توده را با خاطر موضع گیریهایی ناچخته‌اش در برابر آزادی مطبوعات و بویژه آیدنگان و آهنگر مورد تاخت و تاز قرار داد. این ویژه‌نامه در مطلب اساسی خود، از جمله چنین نوشت: امپریالیسم آمریکا و استبداد پهلوی سرکوبی آزادی و ترور و خفقان را آفرینند حمله به آزادی مطبوعات، یعنی دفن کردن مبارزه ضد امپریالیستی. حمله به آیدنگان، کیهان، بی‌فام امروز، آهنگر و تهران‌مصور مطلبی بارز از نتیجه تهدیدات علیه آزادی را نشان داده‌است. رادیو تلویزیون، این مهم‌ترین رسانه‌های جمعی که سه ماه پیش در کام سانسور بلعیده شدند، در حمله اخیر به بلندگوی حملات، تحریف‌ها، و تهدیدات هیئت حاکم مبدل شدند. هیئت حاکم میخواهد از همه نشریات پیر تیراژ نیز این چنین وسیله‌ای بسازد تا همه رسانه‌های جمعی هم رادیو، هم تلویزیون، هم روزنامه‌ها و هم هفته‌نامه‌ها وسیله‌های هیئت حاکم

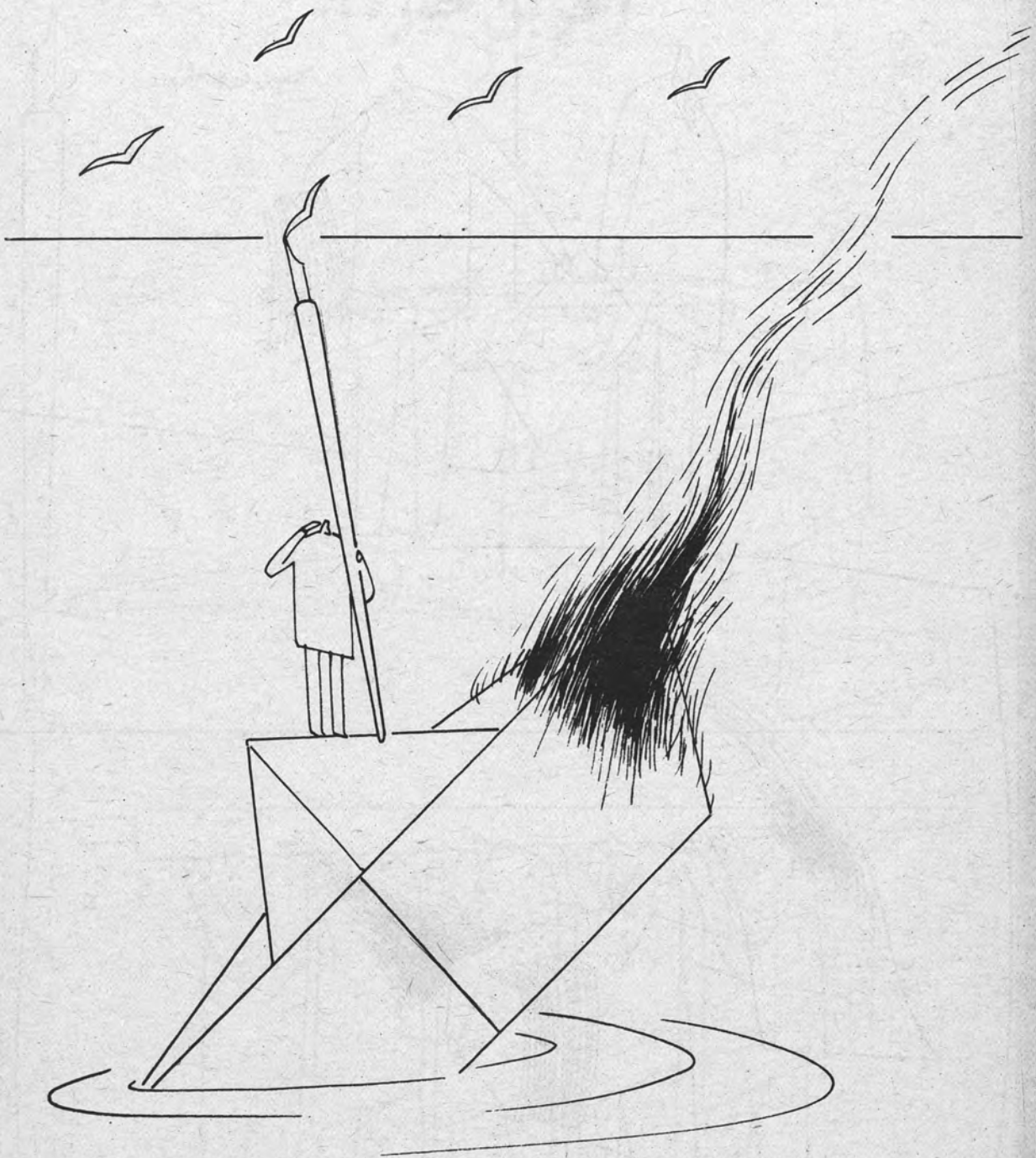
آخرين خبر...

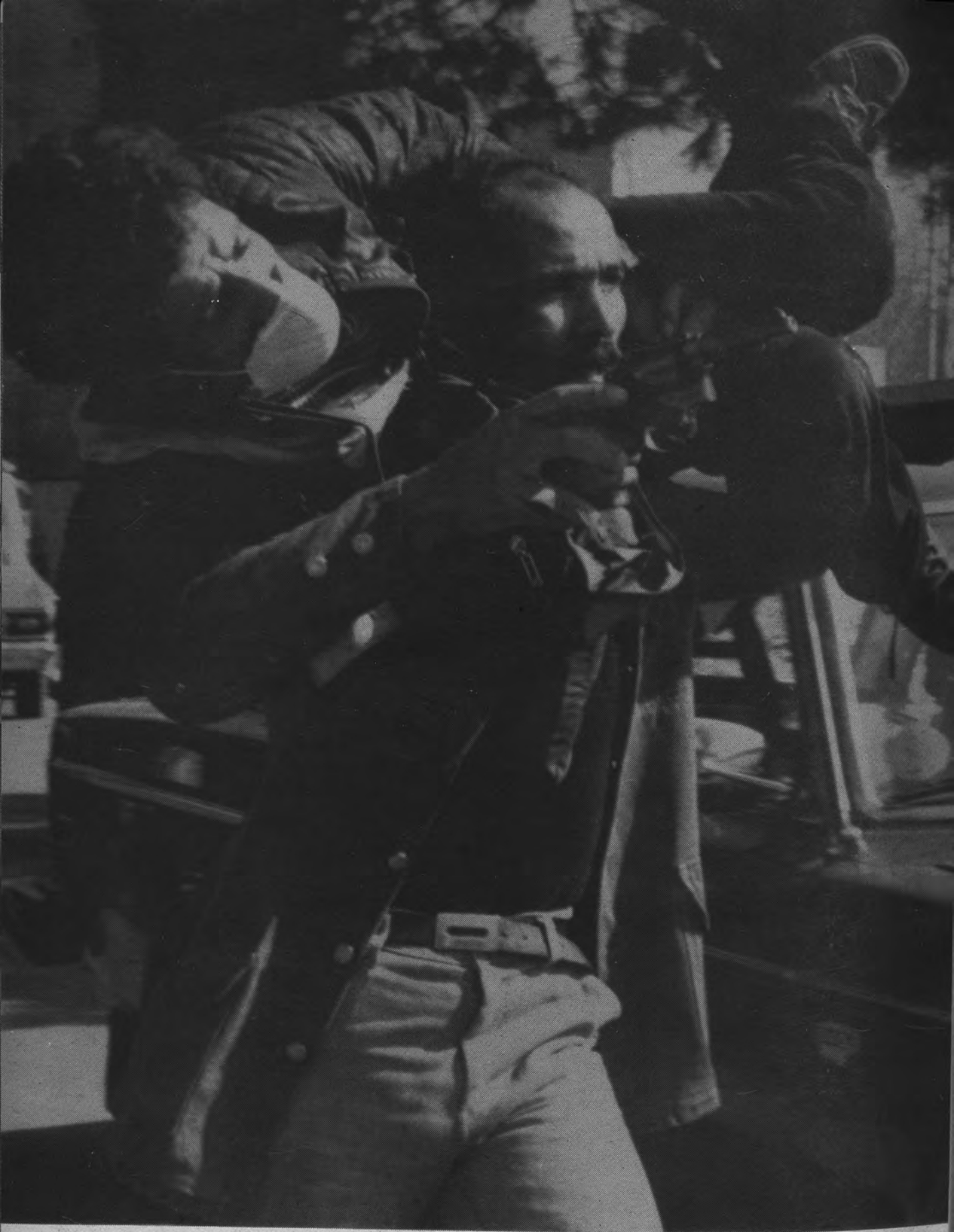
کامبیز درمبخش





19 *assur*





بعد از شاه نوبت امریکا است...

عکسها از : کاوه گلستان

۲۱ شهریور ۱۳۵۷



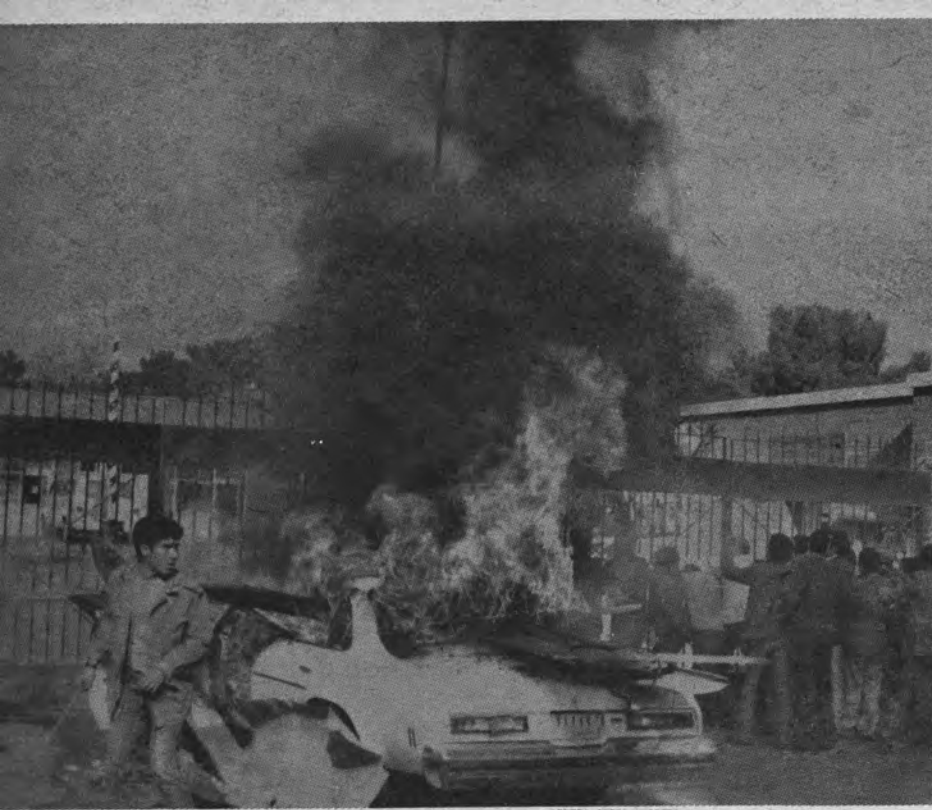


در پنج ماه گذشته، که شاید بتوان اینمدت را اوج احساسات ضدامپریالیستی آمریکا در ایران خواند، سفارت آمریکا در تهران دوبار مورد حمله کسانی قرار گرفت که هدفشان نشان دادن ضرب سستی، هر چند ناتوان به دار و دسته اربابان شاه بود.

بار اول باحملهٔ متقابل ارتش شاهنشاهی، تال قضیه کنده شد. بار دوم با دخالت و وساطت بزدی، وزیر خارجه فعلی و معاون انقلابی دیروز، جریان پایان گرفت. در این میان عده‌ای مجروح و چند نفر نیز کشته شدند، اما از احساسات بهحق ضدامریکائی نه تنها کاسته نشد، بلکه بصورت پسماله‌ای جدی‌تر و اساسی‌تر نیز مطرح شد، اما امروز، بعد از این چند ماهی که از عوض شدن رژیم میگذرد، 'مساله' آمریکا و قراردادهای معروف و معلوم آن کشور با ایران، هنوز حل نشده و بین زمین و هوا معلق است.

این هفته نگاهی داریم بهتصاویری از اوج خشم ضد آمریکائی









قذافی با هزینه ۳/۴ میلیارد
دلار تاریخ جعلی برای لیبی می نویسد!

عشق‌ها و ناکامی‌های فرعون معمر قذافی



MICHKA HANAYEN: KHADAFI



فرعون، این بار يك دختر رقصه و آواز خوان زیبای تونس را تور می‌زند!

قذافی را چه شده است؟ سربازنش بیپوده کوشیدند ایدی‌امین رانجات دهند، اما در برابر قانزانیایها شکستی سخت خوردند. قذافی سربازان دیگری را نیز به چاد فرستاد تا نفوذ اورادر میان نامزدهای حکومتی چاد تقویت کنند. اما پیشروی آنها را واحدهای نظامی چاد متوقف ساختند. دخالت‌جوییهای او مخصوصا از این نظر غیر قابل توجیه است که شکست پشت شکست برایش به‌ارمغان می‌آورد. آیا حواس قذافی

جای دیگری است که ایگونه کشورش را به سوی پریشانی و خطر می‌راند؟ حواسش جای دیگری است یا قلبش... بعضی‌ها از «جون تازه» قذافی سخن می‌گویند و بعضی دیگر ادعا می‌کنند که رهبر لیبی به علت عدم موفقیت در تحقق بخشیدن به رویای وحدت تونس و لیبی، دلش را به تورزدن يك دختر تونس خوش کرده است. آنهم چه دختری! زیبا، سرزنده، عاشق موسیقی و رقص واز همه بدتر عاشق اقتصاد،

رشته تحصیلی‌اش. بنابراین يك کاپیتالیست تمام‌عیار.

در سنت اسلامی اغلب زنان در پشت پرده نفوذی عمیق در شوهران خود دارند. آیا «میشکاهانین» معشوقه تازه قذافی نیز خواهد توانست تغییری در خلیقات او به وجود آورد، یا خود تسلیم «قذافیسیم» خواهد شد؟ مردی را به زنی معرفی می‌کنند. این امری عادی است. اما وقتی آن مرد معمر القذافی است و آن زن دختر دانشجویی به نام

میشکاهان این، وضع فرق می‌کند.
روز ۲۶ مارس گذشته، قذافی گروهی
از دانشجویان دختر و پسر سال سوم مدرسه
بازرگانی و امور اقتصادی نویی (پاریس) را
در طرابلس به حضور پذیرفت. همه به او
معرفی شدند و دست دادند. اما ناگهان برق
نگاه دختری بلندقد و زیبا، با موهای سیاه
وبلند و با رفتاری ظریف و برازنده، دل قذافی
را لرزاند.

رهبر لیبی می‌خواهد همه چیز را در
باره این دختر بداند. همان شب در میمانی
با شکوهی که شناخته یک رهبر کشور
است، میشکا متوجه می‌شود که در نزدیک
کردن او به قذافی که با لباس تمام‌رسمی
در ضیافت شرکت کرده است، عجله نشان
داده می‌شود. قذافی هم عجول است و فوراً
به او می‌گوید: «من می‌خواهم با شما ازدواج
کنم. من همیشه آرزو داشته‌ام با زنی فهمیده
و تحصیل کرده ازدواج کنم.»

همه چیز به سرعت انجام می‌شود:
انتقال میشکا به اقامتگاهی در خور یک
ملکه، ترتیب دادن میهمانیهای مجلل و خیر-
کردن اقوام میشکا در تونس...

میشکا هیچکدام از استعدادهای نهفته
خود را عقیم نگذاشته است. او ترانه‌های
ام کلثوم و عبدالوهاب را به همان خوبی آواز-
های اپرایی می‌خواند. خیلی خوب می‌رقصد
و در اپرایی پاریس هم کار کرده است.
البته که قذافی نمی‌توانست از چنین
موجود روئایی صرف‌نظر کند! دوستان
میشکا او را در طرابلس گذاشتند و به
پاریس برگشتند.

قذافی شخصاً با تلقن از مادر
میشکا خواستگاری می‌کند. مادر و خواهران
خوشحالند. اما پدر که آرزو داشت دختر
اقتصاد دانش را جانشین خود بداند خشمگین
است. میشکا بعد از ده روز اقامت در
طرابلس، به پاریس بازگشته است. شاید
برای تدارک لباسها و وسائل شایسته یک
بانوی «تونس - لیبائی».

تنها مشکل وجود همسر و پنج بچه
قذافی است که آنها به قول خواهر عروس
«در لیبی قانون طلاق وجود دارد.»

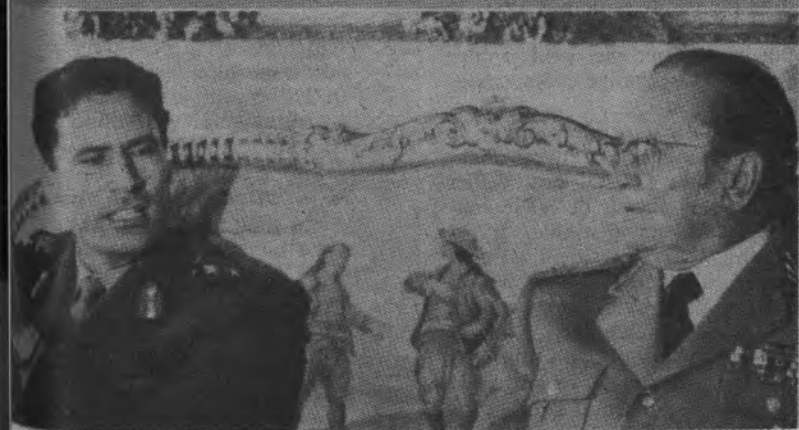
کوتاه شده از ژون آفریک

چرا قذافی در اوگاندا و چاد می جنگد؟

آیا باید از قذافی ترسید؟



قذافی: «لیبی نه قرن از زمان خود پیش است»



داین کتاب سبز راه حل شوریک و قطع مشکل دستگاه حکومتی را ارائه می‌دهد. با این جمله سرهنگ معمر القذافی، مردی که در رفتار جنون عظمت است، در صفحه هفت کتاب سبز خود در جامه یک پیامبر، با پیامی جهانی ظهور می‌کند. حقیقت موردعلاقه قذافی خطاب به تمام جهانیانی عنوان می‌شود که به قول او در دام «احمقهای کاپیتالیست یا کمونیست» گرفتارند. در ماه نوامبر گذشته سرانجام قذافی آخرین کام را به سوی تعالی برمی‌دارد و اعلام می‌کند: «جهانیر لیبی از همه لحاظ نه قرن از زمان خود پیش است» (مصاحبه قذافی با روزنامه الوطن العربی ۱۲ نوامبر ۱۹۷۸).

لیبی با تمام همسایگانش اختلاف دارد. با اینکه این کشور در سال ۱۹۷۸ ۳۲۴ میلیارد دلار خرج سیاست خارجی خود کرد، در حال حاضر بیش از پیش از صحنه جهان عرب و آفریقائی به دور است. قذافی بسه نزدیانش اعتراف کرده است که عبدالمنعم الیهونی وزیر امور خارجه سابق خود را به این علت تبعید کرده که وی انعکاس پیام جهانی او را در جهان عرب و آفریقا دست کم گرفته است. کشور لیبی بسیار کم جمعیت است. در هر کیلومتر مربع خاک آن کمتر از یک نفر سکونت دارد. نه بر جاده‌های نفت مشرف است و نه کنترل راهی بین‌المللی چون کانال سوئز را در اختیار دارد. حتی یک مکان معتبر یا مقدس چون دانشگاه اسلامی «الازهر» یا مکه هم در لیبی قرار ندارد... بنابراین پیامبر کویر به ملتی و کشوری دیگر نیاز دارد تا بتواند بر جهان عرب حکم براند و جهان مسلمان و آفریقا را (که او به زبان خوش، به کمک دلار و یا به زور بمب مسلمان خواهد ساخت) زیرس انقیاد درآورد.

اولین کشوری که وی برای تحقق بخشیدن به رویایش باید فتح کند کدام است؟ در فوریه ۱۹۷۶ قذافی به وزیر اطلاعات خود دستور داد تاریخ لیبی را از آغاز تا اول سپتامبر ۱۹۶۹ به رشته تحریر درآورد. او هم قراردادی به مبلغ ۲۷۰ هزار دلار با یک روزنامه‌نویس بست، و کمتر از ۱۳ ماه بعد پنج جلد کتاب - هر کدام ۱۰ هزار صفحه - زیر عنوان «برتخت و تاج فرعون» انتشار یافت که در آن از جمله آمده است: «قبل از روی کار آمدن سلسله پادشاهی لیبیانی در مصر، نقشه خاورمیانه به نقشه امروزی اش شبیه بود. اسرائیلیهای آن روزگار اشغال

سرزمین فلسطین را تمام کرده و به مصر و بین‌النهرین چشم دوخته بودند: فلسطینی‌ها جناح مقاومت خود را تشکیل دادند و از پادشاهان سلسله بیست و یکم مصر کمک خواستند... ارتش مصر در پی امضاء یک موافقتنامه شرم‌آور میان فرعون و اسرائیلیهای آن زمان، در صحرای سینا متوقف شد. در آن زمان (یعنی سال ۱۹۴۵ قبل از میلاد مسیح) یک فرعون شجاع لیبیانی به نام شی‌شانگ آخرین پادشاه سلسله بیست و یکم را سرنگون کرد و بیست و دومین سلسله پادشاهی لیبیانی را تاسیس نمود...»

«شی‌شانگ در راس بزرگترین ارتش دوران باستانی فلسطینی‌ها را آزاد کرد، شر خطر اسرائیلی را از سر منطقه کم کرد. مصر را از چنگال فساد و بیکاری رهافید و بالاخره مصر و سودان و سوریه و لیبی را با هم متحد ساخت. فرعون لیبیانی بدینترتیب انقلابی در مسیر تاریخ به وجود آورد.»

گویا تاریخ‌نویسان نوین لیبی شی‌شانگ را به صورت قذافی ترسیم کرده‌اند زیرا قذافی هم گمان می‌کند باید از داخل مصر فکر متحد کردن جهان عرب و مسلمان را عملی کند. اندیشه «نشستن به تخت فرعونها» سر رشته تمام استراتژی قذافی را تشکیل می‌دهد. مصر در دوران ناصری و قبل از ۱۹۶۴ روابط حسنه‌ای با همسایگان خود، یعنی کشورهای حوزه نیل داشت. البته این حسن رابطه در حال حاضر تنها با سودان ادامه دارد. قذافی گاهی با مهابت (مثل مورد اتیوپی) و گاهی هم باندام کاری (مثل مورد اوگاندا) می‌کوشد از این وضع بهره بگیرد. گویا رهبر لیبی قصد دارد مسیر رود نیل را از اتیوپی و سودان به بعد عوض کند. وقتی سادات در ژوئیه ۱۹۷۸ پی‌برد که لیبی به آدیس آبابا پیشنهاد کرد که شورویها با کمک مالی لیبی سدی بر نیل ببینند، تهدید کرد که در صورت اقدام به تغییر مسیر دادن یکی از سرچشمه‌های نیل دست به جنگ خواهد زد. اما بعدها در اثر غفلت سادات قذافی راه را برای نزدیک شدن به اوگاندای امین و اتیوپی و نفوذ بر کنیا بازدید.

کشور چاد نیز به علت نزدیکی به مرز غربی سودان از بسیاری جهات برای قذافی نقطه حساسی برای مستقر کردن رژیم باب میل خود در سودان و در نتیجه استفاده از این کشور به عنوان خاستگاهی جهت پیش بر «تخت فرعون» به شمار می‌رود. اشغال منطقه نفت‌خیز و غنی از نظر معادن

اورانیوم در شمال چاد، برای قذافی تنها یک اقدام توسعه طلبانه به شمار نمی‌رود. هدف اصلی او ورای اینهاست. او می‌خواهد از یکسو جنگ خانگی را در چاد گرم نگهدارد تا بتواند دامنه نفوذ خود را به سودان گسترش دهد. از سوی دیگر قصد دارد مبارزه‌های مسلکی میان مسلمانان عرب شمال و مسیحیان جنوب را دامن بزند. از این جهت اتحاد میان لیبی و نیروهای راستگرای فتودال آمریکائی-گرائی چون صادق‌المهدی نیز توجیه شدنی است. صادق‌المهدی همان کسی است که در ژوئیه ۱۹۷۶ از خاک لیبی کودتائی خونین را علم کرد که یک هزار کشته به جا گذاشت. تنها نقطه مشترک این دو «چپی» و «راستی» خصوصشان با مصر است.

به این دلیل که سازمان فتح، شاخه اصلی نهضت مقاومت فلسطین و یاسر عرفات رهبر آن از ابتدا با «دخالت در امور کشور-های عرب» مخالفت کرد و مورد حمایت عبدالناصر بودند، قذافی دشمن این سازمان است و به جبهه «رد» که فقط ۵ درصد جنبش فلسطین را شامل می‌شود، کمک می‌کند. جنگ لبنان و اتحاد راست مسیحی با ارتش سوریه در سال ۱۹۶۷، میان جبهه رد و حامی اصلی آن قذافی اختلاف انداخت. دلیل این اختلاف سیاست بیطرفانه لیبی در قبال دخالت‌های سوریه بود. خود قذافی در لوموند اول سپتامبر ۱۹۷۶ گفته بود: «هدفهای ما و سوریه یکی است. در هر حال مخالفت با سوریه فایده‌ای نخواهد داشت. در آن موقع دمشق با قاهره نیز اختلاف داشت و این اختلاف به مذاق مدعی «تاج و تخت فرعون» خوش می‌آمد.

نزدیکان سرهنگ قذافی هم از شیوه حکومتی و خودکامگی او خسته شده‌اند. از جمله در مورد اعزام ارتش لیبی به اوگاندا، به رغم میل ملت لیبی و ملت اوگاندا و افکار عمومی آفریقا. کشته شدن چهارصد جوان لیبیایی در جنگ به نفع سوسمار خونخوار اوگاندا ممکن است ارتش ناراضی لیبی را به شورش وادارد.

رویای قذافی برای فتح جهان عرب و سلطنت کردن در آن، مثل رویای تمام سازندگان امپراطوریهای باستانی، رویاییست عظیم اما قذافی دوران را اشتباه گرفته است. چرا که ادامه این راه ظاهراً برای او در کشورش لیبی نیز جائی باقی نخواهد گذاشت.

■ دیک تورایی - دومن آفریک

ادامه گفت و شنودی با احمد شاملو

توده‌ایها به در یوزگی کفی نان مسلمان شده‌اند

- روشنفکران در هر مجمع و محفل و گروهی، در دوران شاه وظیفه مشخص و معلومی داشتند. به این وظیفه بدرستی عمل می‌کردند یا نه، کاری نداریم - اما حالا چه وظیفه‌یی دارند.

- وظیفه روشنفکران، وظیفه‌ئی دشوار و غم‌انگیزی است. آنان می‌باید راه را برای حکومت خرد و منطبق هموار کنند و ناگفته پیداست که باید از پیش، در هم‌شکستن و مدفون‌شدن زیر آوار سنگ و سقط همین راه را برای خود به عنوان سرنوشتی بپذیرند، و هر چه جامعه بیشتر در جهل و تعصب فرورفته باشد، چنین سرنوشتی برای روشنفکرانش محتوم‌تر است زیرا نه فقط توده متعصب در روشنفکر به چشم دشمنی نگاه می‌کند، انکلهای جامعه نیز که تنها به منافع فردی خود نظر دارند معمولاً به جهل و تعصب توده دامن می‌زنند. به اتش دشمنی توده با روشنفکران جهت می‌دهند و این «بدگمانی بالقوه» را در نهایت امر به قدرتی فاشیستی و مهاجم و کور در جهت منافع پلید خود شکل می‌بخشند.

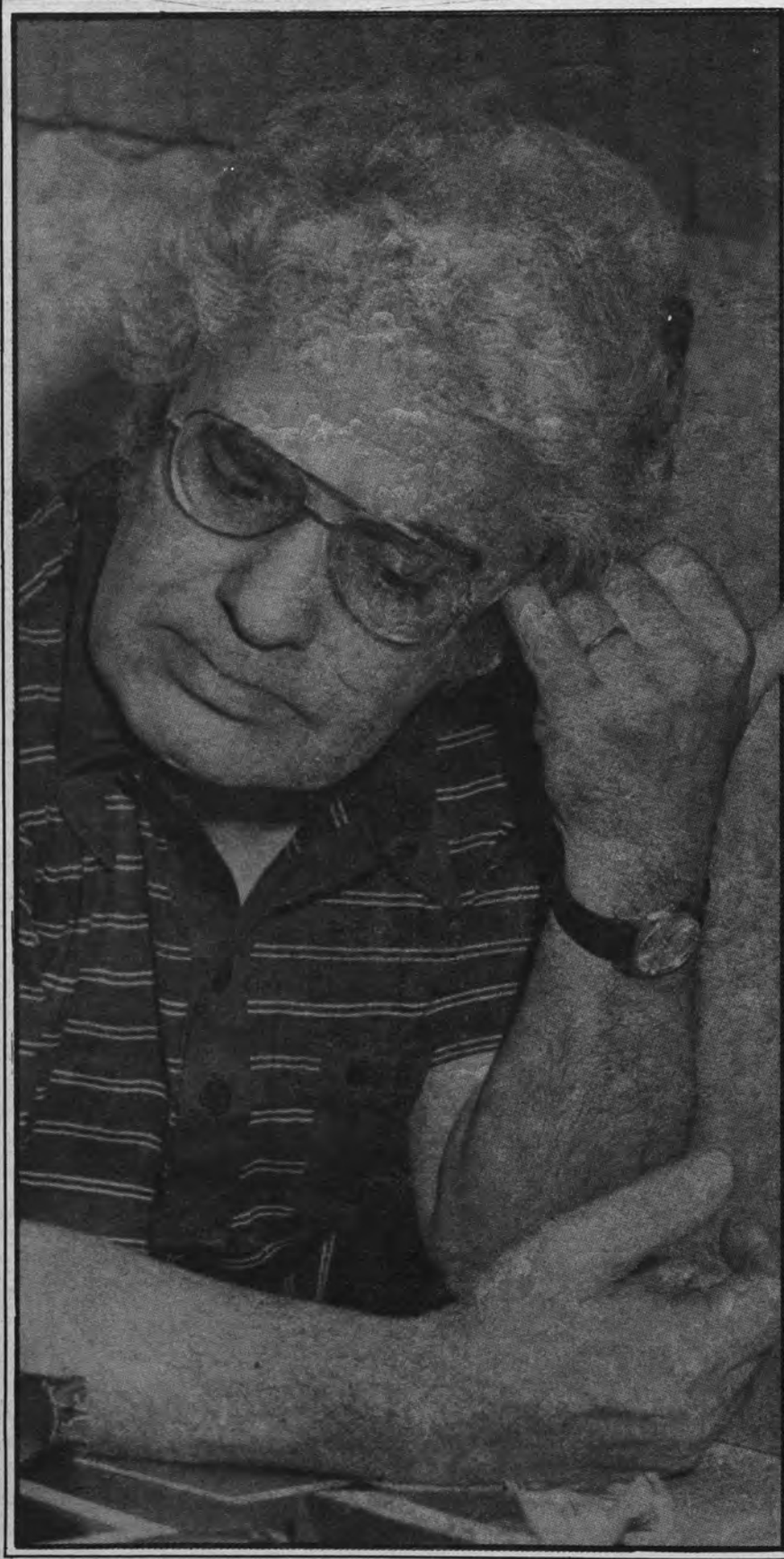
به ناکسانی نظیر هیتلر و موسولینی و فرانکو و سالازار و تروخیلو یا رضا خان و تخم‌تر که‌اش، جز جهل و تعصب چه چیز امکان می‌دهد که به تخت قدرت تکیه کنند؛ توده ناآگاهی که منافع خود را تشخیص نمی‌دهد و ناگزیر از پایگاه تعصب قضاوت می‌کند معمولاً درست با همان چیزهایی دشمنی می‌ورزد که نجات دهنده اوست، و لاجرم پایه‌های قدرت و نفوذ حرامزادگانی را استحکام می‌بخشد که دشمنان سوکندخوردۀ او هستند. مثل این توده‌ها مثل کودک بیمار

است که از سرنک پزشک و چاقوی جراح وحشت می‌کند و اگر به خود او باشد، مرگ را به مساعدت نجات‌بخش طبیب ترجیح می‌دهد. اما متأسفانه، اجتماع بیمار، کودک نحیفی نیست که پدر و مادرش بتوانند او را علیرغم تلاش‌های مخالفت‌آمیزش به موقع به طبیب برسانند؛ اجتماع بیمار غول‌قدرتمند پر نیروئی است که با چماقش فکر می‌کند و گرفتار میکروب وحشتناکی است که صفرای تعصبش را به حرکت درمی‌آورد و او را گرفتار چنان خام‌اندیشی و جهلی می‌کند که هیچ منطقی را نمی‌پذیرد. و باید بگویم که متأسفانه درست در چنین شرایطی است که روشنفکر «می‌باید» به پاخیزد و حضور خود را اعلام کند و ناگزیر در اینچنین شرایطی، روشنفکری که بخواهد به رسالت وجدانی خود عمل کند ابتدا باید پیه شهادت را به تن خود بمالد. و شهادت، البته که تلخ است. تلخ است، هنگامی که در زندان‌های شاه به کام روشنفکر ریخته شود، اما اگر قرار باشد شهادت او به دست کسانی صورت گیرد که روشنفکر به نجات آنها از جان گذشته است. تلخی شهادت از زقوم نیز برمی‌گذرد.

دنیای کشت و کشتار

انسان و فرهنگ انسانیش تنها و تنها در فضای آزادی است که شگفته می‌شود. اما تا هنگامی که تعصب و خام‌اندیشی بر جامعه حاکم است، اختناق بر جامعه حاکم خواهد بود. تا هنگامی که برداشت جامعه از آزادی این باشد که «تو نیز آزادی‌سخن بگویی اما فقط باید چیزی را بگویی که من

می‌پسندم» هیچ سخن حقی بر زبان‌ها نخواهد رفت، فرهنگ از پویائی باز می‌ماند، معتقدات به چیزی کهنه و متحجر مبدل می‌شود، جامعه بیش از پیش در بی‌فرهنگی و جهل و خام‌اندیشی فرو می‌رود، انسان از رسالت‌هایش دورتر و دورتر می‌افتد و هر از چندی، بن‌بست‌های اقتصادی کشت و کشتاری تازه برمی‌انگیزد و شورش کور و بی‌هدف تازه‌ئی به راه می‌اندازد که میوه‌چینان البته اسمش را «انقلاب» می‌گذارند اما در عمل مفهومی بیش از «کودتا» ندارد: سوره‌خوران قدیمی سرنگون می‌شوند و سوره‌خوران تازه‌ئی جای آنها را می‌گیرند، و فاشیسمی جانشین فاشیسم دیگر می‌شود که قالبش یکی است، شکلش یکی است، عملکردش یکی است. چماق و تپانچه و زندانش همان است فقط بهانه‌هایش فرق می‌کند. زمان سلطان محمود می‌کشند که شیعه است، زمان شاه سلیمان می‌کشند که سنی است، زمان ناصرالدین‌شاه می‌کشند که بابی است، زمان محمدعلی شاه می‌کشند که مشروطه است، زمان رضاخان می‌کشند که مخالف سلطنت مشروطه است، زمان کره‌اش می‌کشند که خرابکار است، امروز تو دهنش می‌زنند که منافق است و فردا وارونه برخش می‌نشانند و شمع آجینش می‌کنند که لامذهب است. اگر اسم واتامش را در نظر نگیریم چیزیش عوض نمی‌شود: تو آلمان هیتلری می‌کشند که طرفدار یهودی‌هاست، حالا تو اسرائیل می‌کشند که طرفدار فلسطینی‌هاست، عرب‌ها می‌کشند که جاسوس صهیونیست‌هاست، صهیونیست‌ها می‌کشند که فاشیست است، فاشیست‌ها می‌کشند که کمونیست است،



کمونیست‌ها می‌کشند که آنارشیزست است، روس‌ها می‌کشند که پدرسوخته زچین طرفداری می‌کند، چینی‌ها می‌کشند که حرامزاده سنگ روسیه را به سینه می‌زند، و می‌کشند و می‌کشند و می‌کشند و می‌کشند... چه قصابخانه‌ئی است این دنیای بشریت! اما قربانی، انسان‌اندیشمند، انسان آزاده، هیچ کجا در خانه خودش نیست همه جا تنه‌است، همه‌جا در اقلیت محض است. چه گونه می‌توان برای جهان نوی طرحی ارائه کرد در حالی که تعصب مجالی به اندیشه نمی‌دهد؟ چه گونه می‌توان دستی به برادری پیش برد وقتی که تو وجود مرا نجس می‌شمی؟ چگونه می‌توانم کنار تو حقی برای خود قائل باشم که تو خود را مولا و صاحب من دانی و خون مرا حلال می‌شناسی؟ چگونه می‌توانی در حق و ناحق سخن من عادلانه قضاوت کنی، تو که پیشاپیش، قبل از آن که من لب به سخن باز کرده باشم مرا به کفر و زندقه متهم کرده‌ای؟ ما باید خواستار جهانی باشیم که در آن، انسان در انسان به چشم بیگانه نظر نکند. ما باید خواستار جهانی باشیم که در آن، موجودات بشری به گروه‌های مذهبی، به گروه‌های نژادی، به محدوده‌های جغرافیائی، به مرزهای فکری متعصبانه تقسیم نشود و عقل و خرد (که معمولا در اقلیت است) محکوم آن نباشد که از نسبت‌های ریاضی تابعیت کند تا مشت (که معمولا دو تا است) مغز را (که معمولاً یکی است) زیر سلطه خود بگیرد. اگر تعصب و زیددن نسبت به معتقدات خود را موجه بشماریم، دست کم باید آن قدر انصاف داشته باشیم که به دیگران نیز در تعصب

ورزیدن به معتقداتشان حق به‌هیم، زیرا آنان نیز معتقداتشان را به‌صورت میراثی از نسل‌های گذشته خویش در اشکال بسته‌بندی شده و به‌عنوان «تابو»های مقدس تحویل گرفته‌اند و خود در انتخاب آن معتقدات اختیاری نداشته‌اند.

اما تعصب مساله‌ای یک طرفه است. نه فقط با معتقدات دیگران به‌سنگ محک نمی‌خورد، بلکه تنها با ایستادن در برابر معتقدات دیگران و کوشش به‌سرکوب معتقدات دیگران است که در هیات «تعصب» شکل می‌گیرد. و دقیقاً به‌همین جهت است که افراد ذی‌نفع جامعه، معمولاً هراندیشه آزاد-منشانه‌ای را نیز که به‌جامعه ارائه شود. برای حفظ منافع خود «صدمذهبی» معرفی می‌کنند. درست همان کاری که شاه مخلوع نیز می‌کرد و تا آخرین لحظات افول قدرتش از برانگیختن تعصبات مردم برضد مبارزان انقلابی کوتاه نمی‌آمد و آنان را «اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه» می‌خواند زیرا که به قدرت ویرانگر تعصب مطلق آگاه بود.

با اشاء به‌همین تعصب‌ورزی است که می‌باید امروز نیز، در هر لحظه، در هر گوشه دنیا نگران کشتارهای وسیع عقیدتی یا نژادی یا مذهبی بود، زیرا که واقعیت‌ها چنین نگرانی‌های وحشتباری را توجیه می‌کنند. اما واقعیت، لزوماً حقیقت نیست، و در بسیاری از موارد درست برخلاف جهت حقیقت حرکت می‌کند.

واقعیت این است که در بسیاری از جوامع جنگ میان ترک و کرد، جنگ میان جهود و عرب، جنگ میان هندو و مسلمان، جنگ میان کاتولیک و پروتستان، جنگ میان سفید پوست و سیاه‌پوست، و جنگ‌های پراکنده دیگری از این قبیل در جریان است. این واقعیت است، واقعیت ملموس روزمره. اما حقیقت چیست؟ - حقیقت این است که دیگر باید به دوران تحمیل فکر، تحمیل عقیده، تحمیل نژاد، تحمیل مذهب و تحمیل زبان و فرهنگ پایان داده شود. حقیقت این است که انسان باید از هرگونه تحمیل به دیگران خجالت بکشد. حقیقت این است که اگر من بخواهم عقیده یا مذهب یا فرهنگ خود را به تو تحمیل کنم معنیش این است که از عقیده تو، از مذهب تو، از فرهنگ تو در وحشتم زیرا آن را قوی‌تر و نافذتر و برتر از عقیده و مذهب و فرهنگ خود یافته‌ام؛ و حقیقت نهائی این است: جهان‌بینی سالم و انسانی و خالی از تعصب



روشنفکر و آزادی

تا همین جا هم، علیرغم کارشکنی‌های تعصب و جهل، جامعه بشری مجموعه دستاوردهای خود را از برخورد و تقاطعی فرهنگ و تمدن اقوام و ملیت‌های مختلف حاصل کرده است. برخورد خصمانه و تعصب‌آمیز، و ستیزه‌جویی با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر چیزی را تغییر نمی‌دهد و در نهایت امر نمی‌تواند در برابر تسلط حق سنگ بیندازد، و اندیشه یا فرهنگی که بکوشد با گرز و باروت حقایقی برای خود تحصیل کند هم از نخست محکوم به بی‌حقی است. چنین اندیشه یا فرهنگی، با شیوه تحمیل و اختناق، فقط ممکن است اختصار خود را چند روزی طولانی‌تر کند.

به این جهات است که روشنفکر عمیقاً به یکپارچگی و غیرقابل تفکیک و تجزیه‌بودن آزادی معتقد است. - برای او مساله آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی زبان و هر آزادی اجتماعی و انسانی دیگری فقط در یک کل استثناناپذیر شکل می‌گیرد که در عین حال مشروط به هیچ‌گونه اما و اگر نیست؛ بخصوص وقتی که موضوع این آزادی‌ها فریبکارانه در تقسیم به اقلیت و اکثریت و در چارچوب‌های مذهبی یا قومی مطرح بشود.

پس به‌سوال شما برگردیم: وظیفه روشنفکر همان وظیفه همیشگی است. چنین یا چنان بودن شرایط، در وظیفه بنیادی او که ساختن دنیائی براساس عدل و خرد است

تغییری نمی‌دهد. اقتضای زمان و شرایط البته می‌تواند تاکتیک‌های مختلفی را توصیه کند که هدف آن اجرای وظیفه است و انتخاب آن برطبق سلیقه‌ها و نظرگاه‌ها صورت می‌گیرد که مبحث دیگری است.

افشاگری روزنامه‌نگاران

- افشاگری بخشی از وظیفه روزنامه‌نگاران است و هم‌اندیشه‌ندان. انتظار جامعه اینست و وظیفه ما. این وظیفه را گاهی، بعضی‌ها در برابر مصلحت اندیشی‌ها کنار می‌گذارند. می‌پسندید؟

بستگی دارد به این که «روزنامه‌نگار» به کار خود چه‌گونه می‌اندیشد، و آن را «حرفه‌ئی تلقی می‌کند یا «وسيله‌ئی» و «مصلحت‌اندیشی» را برای چه منظور می‌کند: مجامله زائیده از ترس یا تاکتیک؟ در صورت اول طبیعی است که «افشاگری» برای او به‌صورت یک «شگرد کار» در جهت تحصیل منافع بیشتر» درخواهد آمد که خود مقوله‌ئی است در مبحث حرامزادگی. اما در صورت دوم، هنگامی که روزنامه‌نویسی برای او «وسيله» است، دیگر ترس و وحشت نخواهد توانست مصلحت‌اندیشی و مجامله را توجیه کند. جهانگیرخان صوراسرافیل و استاد دهخدا در این مورد نمونه‌های گویائی هستند: مظاهری درخشان از پایمردی و شرافت روزنامه‌نگاری. اگر مصلحت‌اندیشی در کار آنان جایی داشت نه جهانگیرخان به شهادت می‌رسید، نه دهخدا مجبور به جلای وطن می‌شد. خوشبختانه امروز هم در مطبوعات ما روزنامه‌نگار صاحب رسالت جان برکف بسیار است: کسانی که «مصلحت‌اندیشی» را به‌هیچ‌عنوانی چتر فریب خود و خلق نمی‌کنند. من هرگز به اتکای آنچه در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان می‌گذرد نویسندگان مبارز و آگاه این دو واحد مطبوعاتی را به «مصلحت‌اندیشی» متهم نمی‌کنم. این نویسندگان متاسفانه گرفتار اختناق و سانسور و فشاری شده‌اند که سر نخش در دست فرصت‌طلبان حرفه‌ئی است. شرح آنچه مثلاً بر روزنامه کیهان می‌گذرد در این مختصر نمی‌گنجد اما به‌سادگی می‌توان به‌مفهوم شعارهای لومپن‌هایی که به‌حیاط این روزنامه هدایت می‌شوند و فریاد می‌کشند.

روزنامه کیهان نابود باید گردد

روزنامه بنی‌صدر ایجاد باید گردد

پی‌برد، ضمناً با این عبارت شما که گفتید «انتظار جامعه این است» صدرصد



موافقم و چه دلیلی روشن تر از این که روز به روز بر تیراژ مطبوعات مبارزی چون پیغام امروز و آیندگان افزوده می شود و به همان نسبت از تیراژ کیهان و اطلاعات که به فشار عوامل فرصت طلب گرفتار شده اند می کاهد. تیراژ این روزنامه ها آینه صادقی انتظارات جامعه است.

وحشت از روزنامه نگاران، عاملی بود که رژیم سابق همواره با خود داشت. رضاخان و پسرش روزنامه نگاران را یکی از بزرگترین دشمنان خود می دانستند چه بسا این وحشت در دل دولتمندان امروز و به قدرت رسیده های جدید هم وجود داشته باشد. نیست! - شك ندارم. خیلی مفید و مختصر خدمت شما عرض کنم آن که با دیدن پاسبان یکه می خورد و راهش را عوض می کند، با يك حساب خیلی ساده ریگی به کفش دارد: یا دزد است یا تحت تعقیب! - مطبوعات سالم هم پاسبانان سلامت اجتماعند؛ پاسبانانی که رشوه نمی گیرند و به پنج تومان حق را باطل و باطل را حق نمی کنند. خوب، من برای چه از مطبوعات وحشتی ندارم؟ من برای چه نمایندگی مطبوعات خارجی را زیر فشار نمی گذارم که کدام روزنامه ها و مجلات را بیاورد و کدام ها را نیاورد؟ من برای چه گروه های فشار را با کتول مولوتف و چوب و چماق به سراغ دفاتر روزنامه های آزاد و مسوول نمی فرستم؟ - دلیلی روشن است: چیزی را پنهان نکرده ام که از حضور گرمه برخوردارم!

انقلابیون سر دیوار

روشنفکرانی که چون به حکومت و میز می رسند، خود یکپا محمد رضاخانند، چه نام گذاری می شوند، جز آن که بگویم حداقل انقلابی نیستند؟

- من در این مورد اعتقادات خاص خودم را دارم. اعتقاداتی که شاید هم (چه جوری بگویم؟) يك خرده مرا «ارتودکس» نشان بدهد.

من يك قلم معتقدم که روشن فکر، فقط تاهنگامی که در موضع اعتراض ایستاده است می تواند به رسالت خود عمل کند، و به مجردی که به قول شما «به حکومت و میز رسیده» رسالت خود را ترك گفته به هیات یکی از پیچ و مهره های نظام حاکم درمی آید و به عبارت دیگر از موضع اعتراض و هجوم درآمده به موضع بدبخت يك وکیل باشی محافظ قلعه تغییر مکان می دهد.



اما بگذارید خیلی صریح درمورد کسانی که مطلع نظر شما هستند این را گفته باشم که من در میان آنها نه «روشنفکر» می بینم نه «انقلابی». جانشین کسانی مثل جعفریان و نیکخواه شدن اسمش «انقلاب» نیست، بخصوص که جانشین آنها هم از همان شکردهای نامبارک به کار بزند. این مورد خاص کسانی است که در دشان در يك اصطلاح عامیانه به بهترین و موجزترین عبارتی بیان شده است: «همیشه آب به جوی آقارفع؟ يك بار هم به جوی آقاشفیع!» و یا از آن موجزتر: «چرا همیشه شعبون؟ یه بار هم رمضون!» آنها «انقلابیون سردیوار» هستند، گوش به زنگ آن که عروسی در کدام خانه خواهد بود. حتی اگر به این کسان لقب «غیر انقلابی» هم بدهیم باز به مفهوم «انقلاب» توهین کرده ایم. رضاخان ها، موسولینی ها، هیتلرها و عیدی امین ها هم بی سروپاهائی بوده اند که ناگهان از ولگردی در قهوه خانه ها به قدرت رسیده اند. اینان معمولا جانی تکارانی مخوف تر از همپالکی های خود از آب درمی آیند، زیرا بی طرفیتی صفت مشترک همه آنها است.

در يك کلام، باید فرق گذاشت بین «روشنفکر» (که تعریفش را پیش از این به دست دادم) و «شارلاتان سیاسی» که همه دردش رسیدن به مز و قدرت است، چنان که خودتان گفتید.

پس از سقوط رژیم شاه، گروه بندیهای سیاسی تازه ای آشکار شد، شامل زومی به اتحاد این گروهها در این دوره از ایران می بینید، یا نه؟

— بگوئیم «اعتلاف در هدف های مشترک» و نگوئیم «اتحاد». اتحاد نیروها حرف مفت است. چیزی است که فکرش

را هم نباید کرد. من و شما اگر هم عقیده و همراهی بودیم با هم متحد می شویم و اگر نبودیم هر کدام می رویم سوی خودمان. من شخصا "عضو هیچ یک از احزاب نیستم زیرا اصولا" نمیتوانم فعالیت هایم را قاب بگیرم و به چیزهایی که امروز صلاح هست و فردا صلاح نیست محدود کنم. بعد از کودتای بیست و هشت مرداد رسماً "به عضویت حزب توده درآمدم اما پس از جمع بندی مجموع کجروی های کمیته مرکزی (اگر نخواهم بگویم خیانت مسلم) از قبیل مبارزه جاهلانه با حکومت مصدق و تأیید منافع نفتی انگلیس در ایران در بحبوحه مبارزات همگانی در جهت ملی کردن صنایع نفت، و ساکت نشستن در برابر کودتای شاه علی رغم سازمان نظامی گسترده ای که داشت، و لو دادن این سازمان که منجر به اعدام شریف ترین مردان این مملکت شد (چنانکه من هنوز نتوانسته ام پس از ۲۵ سال غم شهادت مرتضی کیوان راکهنه کنم) و خطاهای متعدد دیگری که بیشتر عهدی می نماید تا سهوی، از این حزب کنار گرفتم و امروز معتقدم که این حزب یکی از دهه اطعمه ای است که روسها از ۱۹۲۱ تاکنون به ما زده اند و شاید یکی از بزرگترین این لطمات است. راهی که کمیته مرکزی میرود، پنداری به عمد در مسیر بی اعتبار کردن سوسیالیسم است. آخرین شاهکارشان شکستن تحریم فراندوم بود. آقایان که پس از شهریور بیست و چهارم روی بیمار گونه ای با شعار بی جای "دین تریاک توده هاست" به میدان آمدند و سبب شدند جوانانی که برای کار دهقانی به روستاها میرفتند با بادمجان و کدو مورد تجاوز قرار گیرند، حالا کاسه گذاشتی به دست

گرفته اند و به در یوزگی کفی نان مسلمان شده اند.

تحریم فراندوم

چون حرف به اینجا کشید بگذارید در باب تحریم فراندوم توضیحی بدهم. بعضی ها بر این تصور باطلند که تحریم فراندوم معنی مخالفت با جمهوری اسلامی بود، در صورتی مطلقاً چنین نیست. دست کم برای شخص من قضیه به این صورت نبود، من خود را تا آن حد بی منطق نمیدانم که با چیزی که نمی شناسم و کسی ماهیت آن را برایم توضیح نداده است از در مخالفت درآیم. آقایان روحانیون گفتند "به جمهوری اسلامی رای بدهید" ولی نگفتند منظورشان از "جمهوری اسلامی" چیست و این جا به را از روی کدام الگوئی در هزار و چهار صد سال تاریخ اسلام به قامت بریده اند. فرصت داشتند که بگویند و نگفتند. رادیو و تلویزیون و روزنامه هم در اختیارشان بود و نگفتند (و امروز هم که دوبرابر تعداد رای دهندگان رای آورده اند نمیگویند). حتی آیت الله عزالدین حسین که خودش مردی مذهبی و پیشوای روحانی مردم کردستان است به صراحت گفت که مفهوم "جمهوری اسلامی" را در نمی یابید و هنگامی که او در نیاید، دیگر حال من معلوم است. آقای حسینی گفت "شما از ما می خواهید به این قوطی در بسته رای بدهیم بدون اینکه بدانیم تویش چیست ... دست کم در قوطی را بردارید بگذارید تویش را ببینیم!"

توده مردم مسلمانند؟ البته تقویت اسلام خواست آنهاست؟ بر منگرش لعنت! — به روحانیت قلباً اعتقاد و اظهار دارند؟ صد درصد! ولی اینجا یک سیسما

مطرح است که باید نخست جزئیاتش تشریح گردد و بعد هر نامی که زبینه‌تر بود بر آن اطلاق شود، نه این که نامی عنوان شود بدون اینکه مسمای آن مصداق عینی یا حتی ذهنی داشته باشد. رای سیاسی نمیتواند "بشرط چاقو" نباشد.

آنها که تحریم رفراندوم را اعلام کردند با جمهوری اسلامی مخالفتی نداشتند اگر مخالف آن بودند میرفتند پای صندوق و رای "نه" را در آن می‌انداختند. صداقت داشتند، مسئولیت سرشان میشد، و در کمال شهامت گفتند "چرانمیگوئید و پنهان می‌کنید؟ ما با چیزی که کاملاً "از جزئیاتش آگاه نباشیم نه موافقت میکنیم نه مخالفت و بنابراین شرکت در رفراندوم از نظر ما منتفی است و این را میگوئیم هر چند از پیش میدانیم که عدم شرکت مادر رفراندوم تأثیری در نتیجه رای گیری نخواهد داشت."

حالا بفرمائید از کمیته مرکزی حزب توده بپرسید که با شرکت مثبت در این امر صد در صد سیاسی، اگر نخواسته است به خیال خود برای "مستضعفین" عشوۀ شتری بیاید، فی الواقع به چه "مفهوم مشخصی" گفته است آری؟ چه سیستمی را تأیید کرده است؟ و آن سیستم مورد تأیید با کدام یک از اصول مرامنامه حزبی آنها تطبیق میکند؟

به شما گفتم که، من شخما "عضو هیچ یک از احزاب نیستم. اما به فرض که بودم، چگونه توقع داشتید اتحاد حزب توده را مثلاً" - در هر مقوله‌ای که باشد - با حزب خود بپذیریم؟ من معتقدم، و برای اعتقاد خود دلایل متعدد دارم، که پذیرفتن حزب توده در هر اتحادیه‌ای نقض غرض است و برای اینکه همه چیز را

گفته باشم این را هم بگویم که در قضیه رفراندوم، از این که حزب توده آنرا تحریم کند بیشتر دلهره داشتم تا تأییدش؛ که خوشبختانه دلهره من بیجا بود و "رفقا" ثابت کردند همیشه همان خروس‌بی‌محلند که بوده‌اند.

تکرار حرف شاه

خوب. افراد آزاد و احزاب مختلف هم، بر اساس اعتقادات یا سیاستی که دارند، نسبت به یکدیگر در مواضعی از این گونه هستند. مخالفت‌های آنها با یکدیگر، مخالف‌هایی اصولی است که دفاع از آن با خودشان است و لابد هر کدام برای خود دلایلی دارند که طرفداران‌شان را متقاعد میکند.

معذک یک نکته روشن است: احزاب و فرقه‌هایی که انحصار طلب باشند و دیگران را تحمل نکنند ارتجاعیند و ما را با آنها کاری نیست. من از نقطه دموکراسی نگاه میکنم و منظورم از "احزاب مترقی" احزابی است که طالب جامعه‌ای آزاد و دموکراتیکند. این چنین احزابی میتوانند بر سر این اصل کلی، یعنی دفاع از دموکراسی و آزادی و فکر و بیان و عقیده، با یکدیگر ائتلاف کنند و با ارتجاع و فاشیسم به مبارزه‌ای مشترک برخیزند. آنان میتوانند و "باید" چنین کنند، زیرا کندنش این شتر مرده، فردا، فضای حیاتی همه آنها را خواهد آلود.

میکروب سلطه طلبی و انحصار جوئی بیمارگونه، متأسفانه حتی در جمعیت‌هایی که ظاهراً "باید دیرتر از دیگران آلوده" اینگونه گرایش‌ها شوند و نهاد و طبیعت‌شان مقاومت بیشتری را از آنها در توقعات، بر می‌انگیزد نیز به طرزی آشکار رخنه کرده است. - کسی از دست راستی‌های افراطی متوقع نیست که فی‌المثل جلو ایجاد شرایط

دموکراتیک در جامعه سنگ نیندازند. مثلاً" من از آن شیخی که در نطق تحریک آمیزش، در لفافه، آن حرف شاه را که "هر که با ما نیست بر ماست" بصورت دیگری تکرار میکند و همه گروه‌هایی را که بحرکت از موضع مذهب الزامی نمیبینند منافق و لامذهب به قلم میدهد و صاف و پوست کنده با روشنفکران "اخطار میکند" که اگر به مبارزه با سانسور و اختناق ادامه دهند با مختصر اشاره‌اش قشریون متعصب پوست از سرشان خواهند کند انتظار دیگری ندارم. اما شنیدن عنوان "حقوقدان" و "وکیل دادگستری" این توقع را در من ایجاد میکند که صاحب عنوان فردی هوشیار باشد، فاشیسم را بشناسد و خطرات استبداد دست جمعی را درک کند و به احترام حرفه یا مطالعاتش هم که شده دنبال لومینیم ندود و بلندگوی دیگران نشود و مثلاً ناگهان طی اعلامیه‌ای، با افزودن کلمه "اسلام" بر "انجمن وکلای دادگستری" آب پاکی روی دست دیگران نریزد و برای این که بگوید "ما آدم با دمجان نیستم" به یکباره اقدامات جبهه دموکراتیک ملی را "محکوم" نکند! هر کسی از یک حقوقدان متوقع است که "طبیعتش" مدافع حق و آزادی و دموکراسی باشد و این، توقعی نابه‌جا نیست. اگر جز این باشد روح قانون به آتش شوخته به، زیرا دیگر حقوق بشری مدافع دلسوز و مسوولی نخواهد داشت.

فرصت طلبان هر واحد صنفی، آموزشی، کار-گاهی و غیره دور هم جمع شده با افزودن صفت اسلامی به نام دار و دسته خود حساب‌شان را از دیگران جدا کرده‌اند و در محیط خود دست به ارباب و ترور فکری و عقیدتی می‌زنند "حروفچین‌های اسلامی"

بقیه در صفحه ۴



دبیر کل حزب توده ایران

تنهاراه: تشکیل جبهه متحد خلق

در شماره دوم روزنامه مردم، ما برنامه حزب را مبتنی بر تشکیل جبهه متحد خلق که برای تشکیل آن از همه نیروهای انقلابی، از هواداران آیت‌الله خمینی تا نیروهای چپ و دموکرات دعوت شده بود، توضیح داده‌ایم. این برنامه کلیه مسائل مملکت را در بر می‌گیرد و ما خیال می‌کنیم این برنامه یعنی تشکیل جبهه متحد خلق می‌تواند پایه‌ای برای تبادل نظر - همه‌ی نیروهای علاقه‌مند و انقلابی بوده و در جهت عمیق‌تر کردن دستاوردهای انقلاب ملی و دموکراتیک که هم‌اکنون در آن قرار داریم به کار گرفته شود.

نیروهای هوادار آیت‌الله خمینی و بطور کلی نیروهای مذهبی حاضر هستند با نیروهای چپ‌همکاری کنند و حتی در اوج روند جنبش نیز این نیروها ائتلاف یا همکاری با نیروهای دموکراتیک یا سوسیالیستی را ردمی کردند، اکنون نیز در همان موضع قرار دارند. از طرف دیگر کلیه نیروهای چپ ایران صرف نظر از نوع و گوناگونی ایدئولوژیکی و یا سیاسی خود حاضر به هیچ نوع همکاری با حزب توده نیستند و اگر مهم‌ترین برنامه حزب شما تشکیل جبهه متحد خلق است فکر نمی‌کنید با توجه به اوضاع موجود این برنامه نیز مانند برنامه‌های قبلی شما شکست خواهد خورد؟

ما در گذشته برنامه تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری را دادیم جبهه پیشنهادی ما بطور رسمی تشکیل نشد، اما بطور واقعی و با عمیق‌ترین شکل تشکیل شد و دیدیم که کلیه نیروهای انقلابی صرف نظر از ایدئولوژی و هدفهای سیاسی مختلف در یک مرحله تاریخی برای رسیدن به هدف مشترک دوشادوش هم مبارزه کردند.

برای آینده نیز ما همین نظر را داریم و معتقدیم که نیروهای انقلابی برای رسیدن به این هدف‌ها یعنی مبارزه ضد امپریالیستی باید فعالیتی همانند گذشته باشند.

اما بخشی از نیروهایی که شما آنها را به وحدت می‌خوانید یعنی نیروهای مذهبی نه تنها خواهان

چنین وحدتی نیستند بلکه حتی با اتخاذ موضعی مبارزه‌جویانه و سرکوب‌گرانه در برابر نیروهای دموکراتیک عمل می‌کنند.

بخشی از نیروهای مذهبی کوشش مداوم دارند که تسلط مطلق خود را بر جنبش مردم اعمال کنند و در جهت تحقق این امر به شیوه‌های نادرستی که حتی جوانمردانه نیز نیست توسل می‌جویند مثلاً هم آنها و هم مقامات دولتی بخوبی میدانند که ترور آیت‌الله مطهری مسلماً از طرف نیروهای امپریالیستی، ساواک و دسته‌های وابسته به آنها انجام شده است ما در این زمینه اطلاعات قابل اعتمادی در دست داریم ولی آنها برای اینکه مردم را علیه نیروهای چپ - شورانند به شیوه‌های غیر دموکراتیک دست می‌بازند که نه تنها صادقانه نیست بلکه قابل پذیرش هم نیست. ما از این شیوه‌ها انتقاد می‌کنیم، تمام کوشش ما در جهت وصل است نه فصل، هدف ما اتحاد تمام نیروهای انقلابی است، زیرا فقط در صورت چنین اتحادی است که انقلاب حداکثر موفقیت را به دست خواهد آورد.

ضربه به انقلاب با توجه به اوضاع کنونی و رشد انواع گرایش‌های تفرقه‌افکنانه احتمال تشکیل جبهه متحد خلق ضعیف است. اگر این جبهه تشکیل نشود برنامه شما برای حفظ دستاورد های انقلاب و گسترش آن چیست؟

ما نظر خود را می‌گوئیم. این جبهه باید تشکیل شود تاریخ نشان خواهد داد کسانی که مانع تشکیل جبهه متحد خلق هستند به انقلاب ضربه وارد می‌کنند و آنها مسئول شکست آینده خواهند بود ما نمی‌توانیم از تجدید حیات ارتجاع و برگشت دیکتاتوری به شکل تازه نگران نباشیم.

در بیانیه‌ای که اخیراً از سوی حزب توده منتشر شده، تظاهراتی که به عنوان اعتراض به مقاله آیت‌الله خلخالی در تبریز صورت گرفت محکوم شده‌است و این

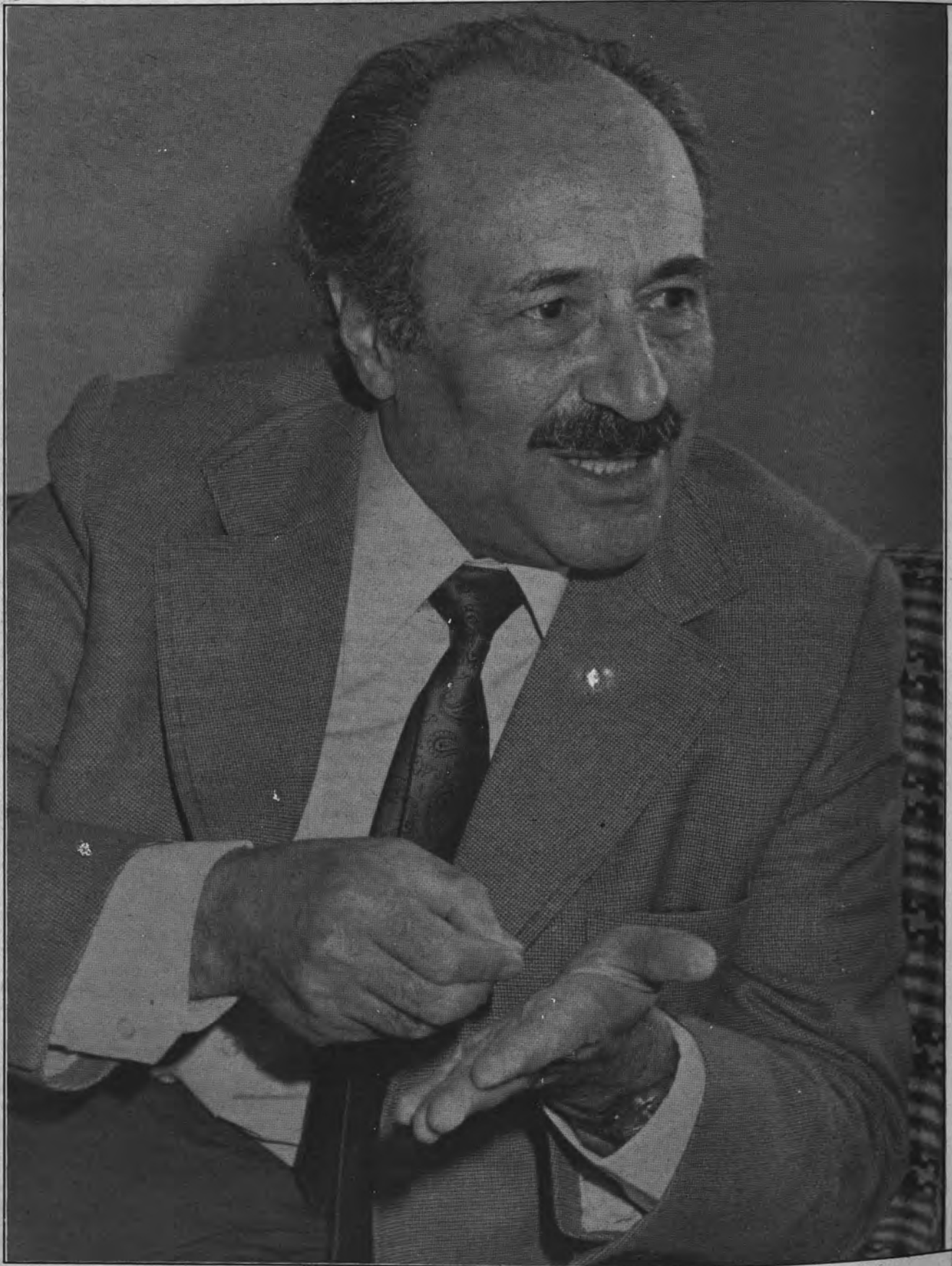
تظاهرات را از جمله عواملی شمردید که جنبش را تضعیف می‌کند. ممکن است منظورتان را دقیق‌تر بیان کنید؟

به نظر ما در جنبش انقلابی ایران هم‌اکنون دوخط مشی شکل می‌گیرد یک خط مشی که پی‌گیر و انقلابی است و یک خط‌مشی سازشکارانه. ما خوب می‌دانیم که قبل از انقلاب این آیت‌الله خمینی بود که در یک موضع فوق‌العاده پی‌گیر و قاطع و آشتی‌ناپذیر قرار داشت و بسیاری از رهبران نیروهای مذهبی و حتی سیاسی چنین موضعی نداشتند، منظور من کلیه کسانی است که قبل از انقلاب طرفداری به بقای مشروطه سلطنتی بودند، من نمی‌خواهم از کسی اسم ببرم.

مخالف تظاهرات تبریز اما شما در بیانیه خود تظاهرات تبریز را محکوم کردید و این محکومیت لاجرم متوجه حزب جمهوری خلق مسلمان نیز می‌شود.

ما با تظاهرات تبریز که به ضرر آیت‌الله خمینی بود مخالف بودیم. ما حتی نمی‌گوئیم که آیت‌الله شریعتمداری در این تظاهرات دخالت داشته‌اند اما در تبریز رهبری آیت‌الله خمینی در انقلاب مورد سؤال قرار گرفت مانمی‌گوئیم چه نیروهایی در این تظاهرات دخالت داشتند حتی ممکن است از نام آیت‌الله شریعتمداری نیز استفاده شده باشد اما این دلیل دخالت ایشان نیست.

ما در گذشته در مورد قضاوت راجع به افراد اشتباهاتی کرده‌ایم. مثلاً در مورد دکتر حسین فاطمی ما قضاوتی کردیم که بعدها نادرستی آن اثبات شد. لذا رهبری حزب تصمیم دارد تا وقتی که بطور قطعی دلایل کافی نداشته باشد درباره شخصیت های سیاسی قضاوت نکند، اما از جریانات صحبت می‌کنیم. ما معتقدیم که فقط نیروهای دست راستی هستند که می‌خواهند رهبری آیت‌الله خمینی را تضعیف کنند و علت آنهم این است که امام خمینی هنوز هم در قاطع‌ترین مواضع انقلابی قرار دارند. منظور ما از راست دقیقاً آن نیروهایی است که می‌خواهند انقلاب را در چارچوب نظام سرمایه‌داری حفظ کنند.



۲۷ ۶۶۳۱۱۳

- * بخشی از نیروهای مذهبی می‌کوشند تسلط مطلق خود را بر جنبش مردم اعمال کنند.
- * ما با تظاهرات تبریز مخالف بودیم چون رهبری آیت‌الله خمینی را مورد سوال قرار میداد.
- * بدون تردید حزب توده در طول ۴۰ سال فعالیت خود اشتباهاتی داشته است .
- * به نظر ما انقلاب عمیقی در ایران صورت گرفته است .

شما نیروهای موجود را به دو جریان تقسیم می‌کنید موضع دولت را در این رابطه چگونه ارزیابی می‌کنید ؟

موضع دولت يك موضع بینابینی است . دولت بین نیروهای جناح راست و آیت‌الله خمینی قرارداد. البته ما پشت‌پرده را نمی‌بینیم ، اما ما از مجموعه این دولت حمایت می‌کنیم و به نظر ما دولت هنوز درجهتی قرار ندارد که بخواهیم آنرا سرنگون کنیم ، برعکس نظر ما باید به دولت فشار آورد تا در جهت مثبت قدهای پی‌گیرتر ، قاطع‌تر و همه‌جانبه‌تری بردارد . سیاست ما در مرحله فعلی نسبت به دولت این است . در عین حال معتقدیم که دولت به علت عدم حاکمیت ، در بعضی از مسائل مشکلاتی ایجاد می‌کند .

از سوی دستگاه رهبری ، حزب توده به وابستگی به شوروی متهم است . البته این اتهام از طرف سایر نیروهای چپ نیز بر حزب توده وارد می‌شود پاسخ شما به این مساله چیست ؟

ما معتقدیم که حزب توده فداکارترین و مہم‌پرست‌ترین و مہم‌ترین نیروی سیاسی ایران است ما برای حفظ منافع ملی خود حاضریم همه‌چیز خود را فدا کنیم . این نوع اتهامات ، اتهامات تازه‌یی نیست ، کار ارتجاع اتهام زدن است .

اما این اتهامات از طرف انقلابی‌ترین نیروها به شما نسبت داده می‌شود .

آنها نظرات غلط را تکرار می‌کنند . ما معتقد به همبستگی همه‌ی کارگران جهان و کلیه نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری هستیم ما از تمام مبارزات ضد امپریالیستی پشتیبانی می‌کنیم . بنظر ما اتحاد شوروی بزرگترین دژ علیه امپریالیسم آمریکا است ، این اعتقاد دلیل وابستگی نیست رابطه ما با حزب کمونیست شوروی در کادر رابطه احزاب برادر و رابطه مبارزین يك جبهه ضد امپریالیستی است ، جبهه ضد امپریالیستی سه عنصر دارد کشورهای سوسیالیستی ، احزاب جنبش کارگری کشور های سرمایه‌داری و جنبش‌های رهاگی‌بخش . سیاست ما اتحاد و همبستگی کامل با نیروهای مترقی این جبهه است .

اکثر نیروهای چپ مساله همبستگی نیروهای انقلابی ، ضد امپریالیستی جهانی را قبول دارند اما آنها معتقدند که برداشت حزب توده از همبستگی ، وابستگی آن حزب به اتحاد شوروی و سیاست تأییدگری مطلق از اتحاد شوروی منجر شده است و قضایی از قبیل حمایت حزب توده از امتیاز نفت شمال و یا مساله معامله اسلحه‌ی شاه و شوروی را مطرح می‌کنند ... حزب توده يك نیروی با سابقه سیاسی است و در طول ۴۰ سال عمر سیاسی خود آنها در شرایط پیچیده داخلی و جهانی بدون تردید اشتباهاتی داشته است اما يك حزب را نمی‌توان صرفاً براساس چند اشتباه تاکتیکی بررسی کرد .

در مورد مناسبات بین‌المللی باید بگویم که ما در جهان معاصر نمی‌توانیم گرد خود حصارکشیم و نیازمند روابط اقتصادی سیاسی و فرهنگی با کشور های دیگر هستیم ، اما ما برای بررسی این روابط يك معیار داریم . منافع ملت ایران ... از طرف دیگر باید بگویم که به نظر ما شوروی کشوری است که علیه امپریالیسم جهانی مبارزه می‌کند و در دورانی که یکی از وسایل تسلط امپریالیسم بر کشور ما تدارک ارتش شاه و فروش اسلحه به آن بود خرید اسلحه از شوروی می‌توانست در جهت ضعیف کردن تسلط امپریالیسم حتی تا حد يك شکاف کوچک مؤثر بوده و لاجرم به نفع ملت ایران باشد .

می‌توانم استنباط کنم که حزب معامله اسلحه شاه - شوروی را محکوم نکرد ؟ بله ما آنرا محکوم نکردیم .

ایراد در حزب

شما در گذشته تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری را و با هدف استوار جمهوری و سرنگونی رژیم سلطنتی مطرح کرده بودید یکی از اتهامات سایر نیروهای چپ به حزب توده این است که حزب در گذشته خواهان سرنگونی رژیم مشروطه سلطنتی نبوده و استوار دموکراسی را بدون سرنگونی سلطنت ممکن می‌دانسته است ، مثلاً در مجله دنیا ارگان تئوریک حزب مهر ۵۳ - نیز آمده است که « آیا سرنگونی استبداد شاه حتماً باید با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد ، خیر ، از نظر ما خیر » ؟

شما این تناقض را چگونه توجیه می‌کنید ؟

ما در برنامه حزب که مدتها قبل از ۵۳ منتشر کرده‌ایم صریحاً گفته‌ایم که راه آزادی ایران از بحران فراگیر برانداختن رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری دموکراتیک است ، اما تاکتیک مبارزه سیاسی روز همیشه با برنامه و هدف سیاسی انطباق کامل ندارد . ممکن است شرایطی پیش آید که رژیم سلطنتی باقی بماند و دموکراسی هم باشد ، واز طرف دیگر ما در صدد همکاری با نیروهای بودیم که مخالف دیکتاتوری بودند و حاضر بودند با آن مبارزه کنند اما طرفدار قانون اساسی رژیم سلطنتی مشروطه بودند (می‌دانید که منظورمان جبهه ملی و بعضی از نیروهای مذهبی است) . ما به خاطر همکاری با آنها گفتیم که اگر شما بتوانید دیکتاتوری را از بین ببرید دموکراسی را با سلطنت برقرار کنید ، ما حرفی نداریم ، اما نظر حزب همیشه این بوده است که تنها با برانداختن سلطنت و استقرار جمهوری دموکراسی تامین می‌شود .

فکر نمی‌کنید این تاکتیک کاملاً یا استراتژی حزب مغایرت داشت و این مساله سوال کلی‌تری را مطرح می‌کند يك حزب مارکسیستی تا چه حد میتواند در تاکتیکهای خود انعطاف داشته باشد ، زمینه این سوال رای موافق حزب به جمهوری اسلامی است ؟ مساله تاکتیک و استراتژی يك حزب طراز

نوین مساله مهمی است ما معتقدیم که دوستان چپ‌گرای ما اساساً مفهوم استراتژی و تاکتیک را از نقطه نظر جهان بینی علمی درک نمی‌کنند . استراتژی عبارتست از تعیین نیروهای عمده و فرعی و ذخیره ، آرایش قوا برای رسیدن به هدف اما تاکتیک ارزیابی دقیق نیرو های بالفعل در هر لحظه است و تعیین سیاستی که بتواند به تحقق اهداف استراتژیکی کمک کند . اگر يك سازمان سیاسی نتواند دقیقاً مرز بین تاکتیک و استراتژی خود را تعیین کند گاه به چپ و گاه به راست منحرف خواهد شد ما سعی می‌کنیم که از این اشتباه بپرهیزیم . مساله دیگر از لحاظ برخورد علمی تشخیص جهت عمده و جهت فرعی در هر پدیده است . به نظر ما در هر پدیده‌ای جهات مترقی و جهات ارتجاعی وجود دارد اما مهم جهت تعیین کننده است که باید تقویت شود . در مورد شورای انقلاب اسلامی برخورد ما دقیقاً بر همین اساس قرار دارد . به نظر ما محتوای این جمهوری به سوی پیشرفت سمت‌گیری کرده‌است ، اگر ، آنچه در ایران اتفاق افتاده نگاه کنیم می‌بینیم که انقلاب عمیقی در ایران صورت گرفته است . کوشش ما این است که این انقلاب را عمیق‌تر کنیم نه اینکه در مقابلش ترمز ایجاد کنیم . هدف ما ریشه‌کن کردن کامل نفوذ امپریالیسم و طبقه حاکم گذشته ، استقرار دموکراسی و بهبود زندگی زحمتکشان است و این هدفها با استقرار جمهوری دموکراتیک خلق تحقق می‌یابد .

منتقدین حزب می‌گویند که محتوی ویرانه کار دولت هنوز روشن نیست قانون اساسی هنوز منتشر نشده است و شکل رای‌گیری دموکراتیک نبود و بر این اساس ، رای موافق حزب به جمهوری اسلامی را کاری نادرست می‌دانند .

ما روی کلمات و تعهدات لفظی تکیه نمی‌کنیم ، دولت بختیار برنامه‌های زیادی را ارائه کرد اما تمام آنها دروغ بود . اوفقط يك هدف داشت . تثبیت حاکمیت امپریالیسم در ایران . يك حزب سیاسی با بینش علمی باید به ماهیت پدیده‌ها توجه کند نه به شکل ظاهری آنها اهداف جمهوری اسلامی در جهت برنامه‌های حزب ما است .

اتهامات کشاورز

فریدون کشاورز یکی از اعضای سابق کمیته مرکزی حزب توده در کتاب من متهم می‌کنم صالحی را در مورد حزب و شخص شما مطرح کرده است از جمله شرکت فعال شما در ترور شاه در سال ۱۳۴۲ . این اتهامات تماماً نادرست است کشاورز زمانی عضو حزب شد که امکان وزارت ، وکالت برایش وجود داشت اما در دوران سخت پس از ۲۸ مرداد از نتوانست تحمل کند ...

مثلاً در مورد کودتای ضد خلقی ۲۸ مرداد سال ۳۲ و نقش حزب توده ... اوضاع بین‌المللی در آن زمان نامساعد بود

تناسب نیروها به نفع ارتجاع و امپریالیسم جهانی بود. شما از طرح کودتا باخبر بودید و بخشی از ارتش را در سازمان نظامی حزب توده در اختیار داشتید.

ما با مصدق تماس گرفتیم. چهار بار ما با مصدق تماس گرفتیم ولی او فقط پاسخ داد که بر اوضاع مسلط است و جریان کودتا مساله فوق العاده کوچک و ناچیزی است و اوضاع بزودی آرام خواهد شد. ما می دانستیم که نیروی کودتاچیان ضعیف است و اگر نیروهای طرفدار مصدق وارد عمل بشوند این نیروهای ارتجاعی نمی توانند موفق شوند.

اما خود شما نیز وارد عمل نشدید. درست است اما حزب ضعیف بود. درست است که رهبری طبقه کارگر را در دست داشت اما این کافی نیست قیام شرایط بسیار پیچیده ای دارد. خلق قیام می کند و یکی از شرایط آن وجود تزلزل در ارتش است. حزب شما پس از کودتای ۲۸ مرداد و بویژه پس از سالهای ۳۴ در ایران حضور تشکیلاتی نداشت حال آنکه حزب خود را یک عامل مهم سیاسی می دانید. فکر می کنید این ادعا درست است؟

ادعای ما نادرست نیست، حضور تشکیلاتی یک حزب در یک جامعه شرط منحصر بفرد برای نفوذ سیاسی او نیست. احزاب بسیاری بوده اند که حضور تشکیلاتی خود را در شرایط تسلط فاشیسم از دست داده اند، اما حضور سیاسی خود را حفظ کرده اند، یعنی نیروی بالقوه ای بودند که در شرایط مساعد به سرعت رشد کردند.

ما ثبوت های خائن برداشت شما از نیروهای سیاسی که در سال های گذشته و بویژه از ۴۹ به بعد در ایران حضور فعال داشتند چیست؟

ما کلیه نیروهای چپ به استثنای مائوئیست های خائن را افرادی می دانیم که در مبارزه ضد امپریالیستی سالم هستند، هر چند محصول سیاسی آنها منفی است. به نظر ما این نیروها در ارزیابی نیروهای داخلی و خارجی اشتباه می کنند. لیکن ما طرفدار اتحاد نیروها هستیم. اگر نیروهای چپ باهم متحد نشوند راه را برای انحصارطلبی نیروهای راست باز کرده اند. اگر انحصارطلبان مسلط شوند. مسئولیت آن به عهده کسانی است که مانع تفاهم متقابل بین نیروهای چپ می شوند.

در تظاهرات اول ماه مه کلیه نیروهای چپ تظاهرات مشترکی را مستقلاً برگزار کردند، اما حزب شما در این حرکت مشترک شرکت نکرد و مسیر دیگری را برای تظاهرات نیروهای هوادار خود تعیین کرد که در جهت مسیر حرکت نیروهای حزب جمهوری اسلامی بود. زمینه های این حرکت جدائی طلبانه چه بود؟ ما پیشنهاد کرده بودیم که کلیه نیروهای انقلابی مذهبی و غیر مذهبی مسیر واحدی را برای

تظاهرات تعیین کنند. ما بدنبال نیروهای مذهبی رفتیم زیرا عظیم ترین نیروها در جهت این نیروها سمت گیری کرده بود. لذا ما تصمیم سایر نیروهای چپ مبنی بر برگزاری تظاهرات مستقل را درست نمی دانیم.

آیا نیروهای مذهبی حاضر به برگزاری تظاهرات مشترک با نیروهای چپ بودند و آیا اساساً اجازه برگزاری این نوع تظاهرات را می دهند؟

ما معتقدیم که اگر کلیه نیروهای چپ باهم متحد می شدند امکان قبولاندن خود را به عنوان یک جریان تسهیل می کردند شانس موفقیت انحصارطلبان تجزیه نیروهای چپ و دموکراتیک است... من گفتم که ما برای وصل کردن آمدیم و این یک تاکتیک علمی است. ما در جهت مسیر نیروهای مذهبی حرکت کردیم این کار درست بود، زیرا وقتی آنها جلو ما را بگیرند آنوقت است که توده ها بتدریج حقانیت ما را درک خواهند کرد انحصارطلبان بتدریج پایگاه توده ای خود را از دست خواهند.

باتوجه به شکل گیری گروه های انحصارطلب چشم انداز آینده جامعه ما را چگونه می بینید.

جنش انقلابی ایران دارای محتوی عمیقاً ضد امپریالیستی خلقی و دموکراتیک است اکثریت ملت ما خواهان ریشه کن کردن امپریالیسم و استقرار دموکراسی هستند اما این عوامل عینی امیدبخش است. در مورد عوامل ذهنی و تعیین رهبری گروه های سیاسی در روند انقلاب باید گفت که این عوامل طیف متنوعی را تشکیل می دهند و دچار تشتت و ناپختگی شدیدی هستند. جریانی که مستقیماً زیر رهبری آیت الله خمینی است دارای محتوی انقلابی خیلی جدی است اما نیروهای دیگری هم در جامعه و هم در رهبری وجود دارند که از لحاظ وابستگی هایشان و از نظر محتوی خیلی متنوع هستند. طیف وسیعی از چپ گرای افراطی تا نیروهای فاشیست ماب در جامعه ما وجود دارد. ما در دوران گذار هستیم اما در مورد نیروهای مسلح اعتقاد داریم که تا وقتی ارتش بمعنی واقعی تصفیه نشده است و پاک سازی ارتش نه تنها در سطح امرا و صفوف بالا بلکه حتی تا سطوح پائین و گردانهای رزمی ارتش که مهمترین واحدهای عملیاتی هستند تحقق نیافته است، نیروهای مسلح خلق باید وجود داشته باشند و فعالیت کنند اما نباید موجبات هرج و مرج را فراهم کنند، زیرا ما خواهان تثبیت اوضاع هستیم و فکر می کنیم فقط نیروهای ارتجاعی از هرج و مرج بهره خواهند برد.

تثبیت اوضاع باید بدست چه کسی انجام گیرد دولت یا کمیته ها؟

هیچکدام... جبهه متحد خلق. و اگر این جبهه تشکیل نشد؟ این جبهه باید تشکیل شود ما راه دیگری نمی شناسیم.

در تضادهائی که بنظر شما بین دولت ورهبری

آیت الله خمینی وجود دارد شما از کدام طرف پشتیبانی می کنید؟

از نیروهای زیر رهبری آیت الله خمینی، شورای انقلاب اسلامی. زیرا این شورا ارکانی است که مستقیماً زیر نظر و رهبری آیت الله خمینی است اما یکی از اعضای همین شورا ترور آیت الله مطهری را به نیروهای چپ نسبت داد، حال آنکه خود شما این ترورها را ناشی از توطئه امپریالیسم میدانید

ما این شورا را در مجموع تأیید می کنیم. یعنی معتقدیم که جهت عمده سمت گیری شورا انقلابی است. درباره ترور آیت الله مطهری ما اطلاعات موثقی داریم که نمی توانیم آنها را فاش کنیم این سازمان یعنی سازمان فرقان پیش از انقلاب برای ترور رهبران سیاسی مخالف رژیم شاه بوجود آمده بود. اما آن برنامه شکست خورد و ترورهای کنونی ادامه فعالیت ساواک است. خط قرمز ارتباط بین فرقان و ساواک پیداشده است. ما این خبرها را از یک منبع دقیق بدست آورده ایم، اما نمی خواهیم آن را معرفی کنیم به عقیده ما تنها نیروهای ارتجاعی از اینگونه ترورها سود می برند. اطلاع داریم که سازمان های جاسوسی نیروهای ارتجاعی فوق العاده فاعلند. ما قبلاً هم در این مورد اطلاعیه داده ایم که ۱۳۵ نفر متخصص ایجاد آشوب از طرف سیا به ایران آمده اند و با گروه های از ساواک سازمانی مخفی تشکیل داده اند و مشغول فعالیت علیه حکومت و ملت هستند.

تجارب مهاجرت

شما سالها در خارج و یا بقول خودتان در مهاجرت سیاسی بودید و دور از وطن. آقای کیانوری تجربه مهاجرت را چگونه می بینید.

مهاجرت یک عامل منفی است یک پدیده اجباری است، اما دارای جنبه های معیشت نیز هست. جنبه منفی آن جدا شدن از مبارزه روزمره خلق است، حتی فولاد اگر مدتی در یک جا بماند زنگ می زند، گرد و غبار می گیرد. مهاجرت محرومیت بزرگی است. و پس از اینهمه سال دوری ایران را چگونه دیدید؟

تغییرات بسیار عمیق است. تطورات عظیم طبقاتی بوجود آمده است، نهادهای تازه ای ایجاد شده است. شکاف طبقاتی فوق العاده شده است. تضاد ما انقدر شدید است که ما به آینده خوش بین هستیم زیرا تنها راه حل این تضادها تغییرات بنیادی است.

مبارزه...

دارد که بعضی از موازین اقتصادی اسلامی را، از آنجا که با شرایط امروزی جهان نمی خواند، کنار می نهد، سرمایه داران، در اثر همین بلا تکلیفی، از کار مانده اند. حال آن که دولت سرمایه داری موقت، به جهت سرشت خود امکان دور انداختن اینان و در پیش گرفتن یک سری تصمیمات انقلابی در کار اقتصاد را هم ندارد. به کار انداختن سرهم بندی شده - والزاما "موقت" - موسسات بزرگ اقتصادی و صنعتی رژیم سابق که چشم بسته پیداست برای بر سر کار نهادن کارگران و جلوگیری از اجتماع بیکاران، انتخاب شده است. نمی تواند راه حلهای اقتصادی و به کار اقتصادی چرخ صنایع و اقتصاد کشور به حساب آید. همچنانکه از دلواپسی های دولت پیداست، هنوز به دلهره های نفتی وابسته و آویزانیم، گرچه در فاصله بی چنین کوتاهه انتظار آنرا نداشته ایم که دولت بتواند "تولید" و "کار" را جانشین "پول" کند. اما دولت انقلابی باید دورنمایی از توجه به این مساله را در تصمیمات خود جلوه گر سازد.

در پایان این جمع بندی شتابزده جای آن دارد، بر این نکته تاکید کنیم که دولت، با هر میزان و مقیاس و نظری، باید قدرت پذیرد و حاکمیت یابد - مگر از نظر آنها که به انتظار سقوط این دولت و برپائی نظامی تازه نشسته اند که این طرز تفکر، پیشاپیش، از سوی اکثریت قاطع ملت ایران مطرود شمرده می شود - اما برای آن که نیروهای مترقی، کارشناسان، اندیشمندان و آگاهان جامعه - که بی یاری آنها حکومت ممکن نیست - به صف اول مددکاران دولت بپیوندند و دولت، جز از طریق بهره گیری از جذب بهره بری در بسیج نیروها، از راههای دیگر نیز به تجهیز نیروها برای استقرار حاکمیت خود و اجرای برنامه هایش برسد، باید نخست این شوق درد دولت پدید آید، دولت باید نشان بدهد که تمایلی به یافتن قدرت و گرفتن نیرو دارد و بعد از دیگران یاری طلب کند. مساله اینجاست که این تمایل به چشم نمی نشیند.

گفت و شنودی با احمد شاملو

فلان روزنامه سر دبیر و هیات تحریر را زیر فشار می گذارند و عملاً "از اسلب مسئولیت می کنند" دانش - آموزان اسلامی "معلمی را که نمره خوب به آنها نداده کمونیست می نامند و تحویل کمیته می دهند، یا خانم دبیری را که از رو بند و چاقچور اظهار تنفر کرده "بدکاره" و "بی عصمت" می خوانند و - - - کلاس راه نمی دهند. کم و بیش در هر واحدی یک چنین هسته ای وجود آمده است. اگر به سوابق بسیاری از این افراد رجوع کنید خواهید دید غالباً همان کسانی هستند که تا یکسال پیش هر دزد و قالتافی را که مثلاً "بریاست و زرامنصوب میشد" نخست وزیر محبوب ایران و خدمتگذار صدیق شاهنشاه عظیم الشان "نام میدادند و در مطبوعات تبریک بارانش میکردند و در سالروزهای نفرت انگیز شجره خبیثه سلطنتی قطر روزنامه ها را به هشتاد و صد صفحه میرساندند. اینها جامیان حرفه ای قدرتمند و یقین داشته باشید اگر نعوز بالله احسان نراقی هم قدرت را قبضه میکرد یک صفت "غیب درست" به نام دار و دسته شان اضافه میکردند و باز همین بازی را به راه می انداختند شنیدم یکی از "فضلا"ی معاصر که تحصیلات عالیش را هم در آمریکا گذرانده و در حال حاضر به عضویت شورای عالی آموزش و پرورش منصوب یا تحمیلش کرده اند در یکی از جلسات آن شورا اظهار لحنیه فرموده که "در رژیم گذشته نسبت بزبان عربی کینه ورزی شده است. من پیشنهاد میکنم از این پس به جای زبان های فرنگی در مدارس اسلامی ما عربی تدریس شود!

اینها مردمی فرصت طلبند. مردمی بی اعتقاد و بی مسلکند. بوجار لجاجتند که از هر طرف باد بیاید بادش میدهند. با نفرتی که این روزها نسبت به روشنفکران متعهد و مسوول تبلیغ میشود، برای خود نمائی و قدرت طلبی این عناصر شرایط مساعدتری فراهم آمده است. استعداد های صاحب همدفکنار میکشند پاکار گذاشته میشوند و مطلقان بی عقیده متظاهر جای آنها را میگیرند. اینها موریانه وار همه چیز را از درون می جویند و جامعه را بتباهی و بی فرهنگی میکشند، به تفتیش عقاید می پردازند، جشن کتاب سوزان به راه می اندازند و کشتار مخالفان را باب میکنند. چشم هتان را باز کنید!

عوارض این بدبختی و تباهی از هم اکنون در چهره این بیمار آشکار است. رسوخ این میکروب هاری که علائم جنونش را هر روز بیشتر حس میشود باید به مساله ائتلاف احزاب مترقی و همصدائی و همفکری روشنفکران متعهد فوریت و اولویت بدهد. اگر این موضوع کاملاً جدی تلقی نشود، دموکراسی ایران بدینیا نیامده به گور سپرده خواهد شد و آزادی و دستاوردهای مبارزه ضد امپریالیستی مردم ما تنها خاطره اسقبار باقی خواهد ماند، از این انقلاب فقط مزار شهیدان به جا خواهد ماند، زیرا کل این هشدار یک عبارت بیش نیست: ارتجاع و فاشیسمی که امروز به بهانه و زیر پوشش "مبارزه با مارکسیسم" چنگ و دندان تیز میکند، جز امپریالیسم جهانی الهام بخشی ندارد و چیزی جز دست جنایتکار آمریکا از آن حمایت نمی کند. بهوش باشید!

(بقیه مصاحبه در شماره آینده)



دهقان روزنامه نگاری که ترور شد

توده‌ایران احمد دهقان مدیرتهران مصور راکشت (۶ خرداد ۱۳۲۹) او را به زندان قصر آوردند. فردای آن روز کیانوری را به محل مخفی خواست و به من دستور داد که با جعفری صحبت کنم و به او بگویم که حزب مشغول تهیه فرار اوست و به او بگویم نترسد و اسمی از حزب نبرد. باید دانست که وکیل مدافع جعفری از او به عنوان کسی که به علل شخصی و نه سیاسی احمد دهقان را کشته دفاع کرد. از طرف دیگر کیانوری یکی از اعضای حزب را از راه آشنائی های رفقای حزبی به عنوان استاژیر وکیل مدافع وارد محکمه کرد و این شخص ماموریت داشت که به حسن جعفری امیدواری بدهد تا او راجع به حزب سکوت کند. این شخص هنوز زنده است و این مطلب را خود او برای من تعریف کرده.

قبادی میگفت که جعفری میدید حزبی که حتی افسر شهربانی مخفیانه عضو آن است بفکر فرار او است. جرات یافته و نامی از حزب و کیانوری برد.

قبادی گفت: برای اینکه افسران دیگر و روسا از من مظنون نشوند به آنها میگفتم که من با جعفری طرح دوستی ریخته ام و سعی میکنم که "تو توی" این قضیه را در بیاورم. بالاخره قبادی روزی به دستور کیانوری به او گفت: کار فرار تو درست شده و روزی که ترا برای اعدام به میدان سپه می آورند وقتی که میخواهند ترا اعدام کنند عده زیادی از اعضای حزب به عنوان تماشاچی میدان حاضر بوده و ترا از دست چند پلیس نظامی خلاص کرده و فرار میدهند و به جای امنی میبرند.

قبادی با گریه برای ما تعریف کرد که جعفری حرفهای او را باور کرد و بنا ناراحتی به پای دار رفت و وقتی که خواستند حلقه طناب را بگردنش بیاندازند ناراحت شدنگاهی با تعجب به من کرد ولی دیگر دیر شده بود.

من غالباً در خواب قیافه جعفری را با نگاه تعجب اسیرش در پای چوبه دار می بینم، وحشتزده بیدار میشوم. این خاطرات که خواب و خوراک را از من گرفته، باعث شدند که من مشروب بخورم تا فراموش کنم و فکر نکنم.

صفحه ۸۰ و بعد

حزب توده ایران شما با جان خود بازی میکنی. جان یک نفر در مقابل ملتی که در زیر چکمه دیکتاتوری جان میدهد و هر روز در خیابانهای آن دختران و پسران با قوه غیرمساوی برای روشن کردن مشعل آزادی ایران جان فدا میکنند ناچیز است.

باری از مطلب دور شدم در ایـران معروف است که میگویند حرف حرف میآورد از قتل احمد دهقان صحبت میکردم شبی در مسکو با پسرم فرهاد در خانه نشسته بودیم. من در خانم: برای چند ماهی یک رفیق افسرمان را با همسر و دختر کوچکش جاداده بودم زیرا همسر و فرزندان من به پاریس رفته بودند و این خانواده موفق

نمیشد که در مسکو اقامتی برای سکنی بگیرد. بعدها فهمیدم که این رفیق و خانمش یکی از پیروان بی قید و شرط کامبخش و کیانوری

و مریم فیروزاند که آنها را به مسکو آورده بودند و... مساله سکنی برای مهاجرین در کشور شوروی مساله حیاتی بود. آن شب برای شام رفیق افسر و مهاجر دیگری سرگرد شفائی نیز نزد من بود. او اکنون در دانشگاه باکوسمت استادی را دارد. تقریباً ساعت هفت بود رنگ در به صدا درآمدستوان یکم پلیس ایران قبادی رفیق دیگر افسر ما بود که به گفته خودش دلش تنگ شده بود و به دیدن ما آمد.

قبادی گفت: وقتی حسن جعفری عضو حزب

ششم خرداد، یادآور روزی است که دستی جنایتکار، آزاد مردی را در دفتر کارش از پای در آورد و به خاک و خونش کشاند.

احمد دهقان، از مرداد سال ۱۳۲۱ با همکاری جمعی از صاحبان اندیشه و ذوق و قلم "تهران مصور" را منتشر ساخت. قبلاً "امتیاز این نشریه با "عباس نعمت" بود، پس از هفدهم آذر و ماجرای قوام السلطنه دهقان امتیاز این مجله را از وی خرید، تا اینکه در ششم خرداد ۱۳۲۹ شهید شد.

دهقان عاشق ایران و استقلال ایران بود، تشخیص داده بود، جمعی عامل و آلت اجرای مقاصد شوم روسیه استالینی، در حزب توده رسوخ یافته اند و در اغوا و گمراهی جوانان معصوم نقش فعالی دارند، مبارزه با این عناصر را وظیفه ای ملی دانست و در این عقیده جان باخت.

اینک برای اینکه بدانیم، این مرد وطن پرست در سر اعتقاد بحق خود شربت شهادت نوشیده است از کتاب "من متهم میکنم... کمیته مرکزی حزب توده را" که دکتر فریدون کشاورز نگاشته است شرحی میآوریم:

کامبخش خود سه سال در ایران در حزب ماند (از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۶) و بلافاصله بعد از ملت فرقه دموکرات آذربایجان ایران را ترک کرد و به همان جایی که از آنجا فرستاده شده بود یعنی نزد "باقراف" در باکو رفت. من بعضی از این وقایع را برای شما می شمارم:

۱- قتل احمد دهقان مدیر مجله تهران مصور.

۲- قتل محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز که بسیار محبوب بود زیرا به دربار شاه حمله میکرد.

۳- تشکیل کمیته ترور بعضی از افراد حزب و مخفیانه.

با نهایت تاسف باید گفت که احزاب شوروی و چین برعکس سالهای بیست برای اولی و سالهای پنجاه برای دومی انترناسیونال ایسم پرولتری را زیر پا گذاشته اند و برعکس آن سالها احتیاج به نوکر و فرمانبردارند.

ممکن است بعضی از خوانندگان بگویند که با افشای این مطالب و گفتن حقایقی درباره اتحاد شوروی و چین و رهبری فعلی

Le Monde

Fondateur : Hubert Bonnier-Mény Directeur : Jacques Fauret

تعب زدگی تقریباً هیستریک در خیابان‌های تهران نوشته و ترجمه «بیدار»

قسمت دوم

ایران انقلابی از دیدگاه « لوموند »

این ترجمه بی کم و کاست از مقالات " لوموند " است و شاید همان نشانه‌هایی که از طرز تلقی مطبوعات غرب درباره رخداد های ایران جستجو می شود ، این مقالات خالی از استنباط های غلط مذهبی و سیاسی نیست . ما که در اینجا زندگی می کنیم ، می دانیم که بسیاری از این اطلاعات نیز اشتباه آمیز است ، ولی بهرحال نشان از آن دارد که مردم اروپا و بطور کلی غرب ، از چه طریق در جریان رویدادهای ایران قرار می گیرند . به ویژه که انتخابی است از یک نشریه معتبر و نه پیش یا افتاده . شاید همین جا ، لزوم تبلیغ و توضیح بیشتر درباره برداشتها و سیاست های حکومت اسلامی ایران به نظر آید .

تهران مصور

پیش می رفت ، دو مرد از تیرگی خارج شدند و نزدیک دو گلوله در سرش نشاندند و در ظلمت شب ناپدید شدند از آن زمان تاکنون کار تحقیق ، لاک پشتی پیش می رود و تروریست ها نه تنها هنوز آزاد می گردند ، بلکه در کمال خون سردی ، به چسباندن بیانیه های شان به دیوارهای دانشگاه ادامه می دهند دست کم ، ایدئولوژی آن ها ، شگفت انگیز است . آن ها خود را مسلمان سنت گرا معرفی می کنند ، اما به آخوندگرایان و به مجموع روحانیت مسلمان برخاش می ورزند و تاسیس جامعه بی طبقه را تبلیغ می کنند . مختصر ، ایلوب های راست افراطی گذاشته اند عبارت بندی چپ افراطی داشته اند بسیاری در این جا می گویند فرقان ، سازمانی از عناصر محرک و اعضای پیشین " ساواک " است که هدف آن ، پدید آوردن فضایی از رعب و انگیزتن نوعی " سن بارتلمی " علیه مجموعه نیروهای غیر -

از تشییع جنازه ، یک فضای ضد کمونیستی حساب شده به وجود آوردند . تهران - نویت ترور شدن کیست ؟ گروه نهان کار " فرقان " که هفته پیش سرلشگر قرنی ، رییس ستاد پیشین ، و این هفته ، آیت اله مرتضی مطهری را از پای درآورد ، دلهره بی در خور بهترین رمان های پلیسی را انگیزخته است . فرقان ، از طریق تلفن های ناشناسی که به هیات های تحریری می زند ، هشدار داده است که همه اعضای دیگر شورای انقلاب اسلامی را که ترکیب آن به همان اندازه پنهان است که ترکیب خود این سازمان تروریستی ، " اعدام خواهد کرد " . چنین می نماید که تروریست ها به هر صورت ، دست بازتری دارند ؛ پس از سقوط نظام شاهنشاهی ، دوایر پلیس و امنیت به طرز ناقصی بازسازی شده اند . دولت نو ، خود جینی ست و مملکت به چندین مرکز تصمیم گیری موازی تن در داده است . " کمیته های امام " و دستیاران آن ها ، پاسداران انقلاب که می کوشند خلاء قدرت را بپوشانند مانند همه نیروهای نامنظم عمل می کنند - به طرز هرج و مرج بار ، و بنابراین ، ناکار آمد ، گرچه توان آن را دارند که نظم را برقرار سازند و نسبت به شهر وندان ساده بی که با میزان های جنبش اسلامی سازگاری ندارند ، سخت گیری کنند ، اما در برابر تروریست های حرفه بی ناتوانند ، زیرا تروریست ها به دقت سازمان یافته اند و فوق العاده مطلع ، که این جنبه ، بسیار نگران کننده تر است . نادر بودند کسانی که می دانستند یا حتی ظن می بردند که آیت اله مطهری ، عضو شورای انقلاب است . چه کسی به تروریست ها آگاهی داده بود که آیت اله مطهری ، به طرز نامترقبی در شامگاه روز اول ماه مه به خانه دکتر سبحانی ، وزیر مشاور در طرح های انقلابی ، خواهد رفت ؟ تروریست ها ، به قطع یقین ، قربانی خود را می شناختند . در حینی که آیت اله مطهری ، در تاریکی همراه چند شخصیت ، از جمله یک وزیر ، به جانب اتومبیل خود

مذهبی یا چپ گراست (سن بارتلمی ، کشتار عمومی پروتستان ها به فرمان شارل نهم ، پادشاه فرانسه در سال ۱۵۷۲) .

تعب تقریباً " هیستریک . . .

پنجشنبه سوم مه ، یک تعب زدگی تقریباً " هیستریک (هیجانی و بی کنترل) به مناسبت تشییع جنازه رسمی عمومی که برای آیت الله مطهری سازمان یافته بود ، بر مجموع مملکت فرمان می راند . با آنکه دولت و شورای انقلاب در بیانیه های شان و نیز رادیو تلویزیون در برنامه های شان ، " عوامل محرک " را محکوم ساختند و از متهم کردن چپ پرهیز کردند میلیون ها تن تظاهر کننده در شهرها و دهکده ها به راه افتادند و فریاد " مرگ بر کمونیست ها " را بر آوردند - بدانید که واژه " کمونیست " در این جا بر همه مخالفان یک نظام روحانی اطلاق می شود .

دست کم در تهران مشهود بود که این اتفاق کلمه ، نه خود جوش و طبیعی ست ، نه عارضی و اتفاقی . " شبکه " سازمانی مسجدها که در گیر و دار واژگون سازی سلطنت ، لیاقت خود را نشان داده بود ، در این روز نیز به طرز معجزه آسای خوب عمل کرد . به ندرت شاهد چنین تظاهرات با اهمیتی بوده ایم که بنابر برآوردها ، بیش از یک میلیون تن را در خود گرد می آورد ، تظاهراتی که با دقت تام ، تنظیم شده بود ، و انضباط بسیار دقیقی داشت .

در چهره های منقلب مردان ، از پیرو جوان ، در گریه های کودکان ، در هق هق انبوه " زنان چادرپوش در مسیر جنازه که روی دست می رفت و پوشیده در پارچه سیاه و مزین به میخک های سرخ بود ، هیچ چیز ساختگی یا ظاهری وجود نداشت . از این سرتا آن سر پایتخت ، از دانشگاه تا ایستگاه مرکزی راه آهن و از آن جا تا محله های بینوای جنوب شهر ، میان هر دو " الله اکبر " ، یک فریاد طنین می افکند : " مرگ بر کمونیست ها " . کوشش های کمرنگ برای دادن شعارهای

دیگر که یکی از آن‌ها، بر ساواک تازیانه می‌کوفت و دیگری بر امپریالیسم، به سرعت با غرش جمعیت کین‌جو، خاموش می‌شد، و ناگزیریم از این همه نتیجه بگیریم که این جمعیت، به چوب میزانه روسای ارکستر نامرئی چشم داشت. از تظاهر - کنندگان گوناگون پرسیدیم: "فکر می‌کنید کمونیست‌ها، مطهری را کشته‌اند؟" بیشترشان، گاه با ناراحتی، جواب منفی می‌دادند. "پس چرا کشتارشان را می‌خواهید؟" پاره‌بی‌جواب می‌دادند: "برای آنکه آن‌ها دشمنان اسلامند" و پاره‌بی‌تصدیق می‌کردند: "آن‌ها دشمنان انقلاب ما هستند".

شعارهای جاری شده بر زبان‌ها - خاصه در قم - به‌ویژه دو گروه را نشانه می‌گرفت: فداییان خلق (مارکسیست‌های مستقل بدون وابستگی به مسکو) و حزب توده (کمونیست‌های ارتدکس)؛ اما مجموعه‌ای چپ، غیرمذهبی‌ها و آزاد منشاند که خود را آماج احساس می‌کنند. با این همه، آن‌ها همه با تمام توان خویش، ترور کنندگان سرلشکر قرنی و آیت‌الله مطهری را محکوم کرده‌اند، اما مردم چگونه از این همه باخبر می‌توانند شد درحین که بیانه‌های آن‌ها در رسانه‌های توده‌بی‌پخش نشده است، از آن‌رویی که این رسانه‌ها، و در صدر آن‌ها، رادیو - تلویزیون، به دست گردانندگان رژیم میزبانی می‌شود؟

روزنامه مخفی ..

تهران کوتاه مدتی است که روزنامه‌هایی دارد که قانوناً منتشر می‌شود، اما در نهان تهیه می‌شود. محل اداره این روزنامه که باستیزه‌های سخت‌اش با حکومت روحانیان مشخص می‌شود، دو هفته پیش، از سوی دوستان تنی دیوانه از خشم مورد تهاجم قرار گرفت و به تاراج رفت که آمده بودند علیه مقاله‌ای که مایه ناخشنودی‌شان شده بود، "اعتراض کنند". رئیس یک "کمیته امام"، مسئول محله، آمد برای "تظاهر کنندگان" نطق کرد تا به آن‌ها شادباش بگوید، نیز سرکوفتی به آن‌ها بزند؛ چرا این باروی نامسلمان را آتش‌نزدند؟ اندکی پس از آن، "پاسداران انقلاب" از راه رسیدند که همکاران روزنامه را توقیف کنند، اما آن‌ها با سردبیرشان، به شتاب پشت برده اختفا پناه بردند.

تلاش‌های چندین واسطه و احتیاط‌های چند گانه‌ی لازم آمد تا ما بتوانیم در یک‌خانه بی‌خطر، سردبیر این روزنامه را ببینیم. حقیقت آنکه همه نویسندگان آن، خانه و کاشانه‌شان را ترک گفته‌اند، زیرا تلفن‌های

ناشناس تهدید به مرگ دریافت می‌کردند. بازگشت به زیرزمین ...

فداییان خلق نیز در نظر دارند به زیرزمین بازگردند. این راسخنگوی فداییان در مرکز سازمان که در حالت و روحیه یک اردوی سنگربندی شده راه خود گرفته است، به ما گفت. مردانی مسلح در برابر ساختمان آن‌ها، نیز پیرامون مرکز مجاهدین خلق، جنبش مسلمانان پیشرو، پاس می‌دهند. مقر حزب توده به وسیله رزمندگان بی سلاح حراست می‌شود، اما پرده‌بی‌فلزی بر در اصلی کشیده‌اند که جز پس از چند بازرسی هویت و جست و جوی دقیق نمی‌توان از آن عبور کرد. رهبران کمونیست (توده) که تا تکلیک‌شان عبارت است از ارائه پیشنهاد "وحدت عمل" به دولت اسلامی در برابر امپریالیسم، از متهم کردن رهبر روحانی پارو حانیت در مجموع، خودداری می‌کنند. به زعم آن‌ها، جو ضد کمونیستی گه پنجنشنبه گذشته، حکم فرماید، تنها و تنها کار "ضد انقلاب" و "عوامل ساواک" است.

تنها می‌ماند این که نبرد کنونی به هواداران نظامی خدمت می‌کند که در کار خود در مانده است و بیم آن است که توده‌هایی را که در قیام علیه رژیم پیشین شرکت کردند، خطرناکه سرخورده سازد. این نظام، در واقع، عاجز از ارائه کمترین اصلاح اقتصادی یا اجتماعی از سرشت ریشه‌بی بوده است. سازمان‌های دولتی - تقریباً باچنداستثنا - تصفیه نشده‌اند. مسغولان حتی به تازگی به اعضای پیشین ساواک متوسل شده‌اند تا دوا بر ضد جاسوسی را همراه‌اندازند، زیرا این اقدام، با ضرورت فوری "نقاب برداشتن از چهره عوامل خارجی" توجیه شده است.

از سویی، اقتصاد رو به وخامت دارد؛ هیچ اقدامی برای حل مساله بیکاری صورت نگرفته است، فقر و فاقه پای می‌فشد و گسترده می‌شود و در این گیر و دار، ثروت‌ها و تمول‌هایی که در دوران شاه، غالباً به طرق نامشروع اندوخته شده است، در کشور دست نخورده باقی مانده است، زیرا هنوز راه بانک‌های سوئیس، فرانسوی، یا امریکایی را در پیش نگرفته‌اند. بنابراین، چه چیز راحت‌تر از متهم کردن "کمونیست‌ها"، نه تنها به عنوان "دشمنان انقلاب"، بلکه همچنین به عنوان قاتلانی که به همه اعضای گرداننده جنبش اسلامی وعده مرگ می‌دهند؟

لوموند، ۵ مه ۱۹۷۹

اجساد بی گورستان ...

اجساد تیرباران شدگان، در سردخانه تهران روی هم انباشته می‌شوند؛ حقیقت آنکه، فعالان کمیته‌ها، در آن جا پاس می‌دهند تا نگذارند خانواده‌ها اجساد را به دست آورند. اگر خانواده‌ها، با زحمت بی‌کران، بتوانند اجساد را از حوزه مراقبت آن‌ها برابند، گورستان تکه زمینی در اختیار آن‌ها نمی‌گذارند. اگر، با این همه، مکانی به دست آورند، گور کتان بر جسدها آب دهان می‌اندازند و از کندن گور خودداری می‌کنند. بررغم همه دشواری‌ها آیا موفق می‌شوند مخفیانه، تکه‌خاکی دور از شهرها برای به خاک سپردن سیاست شدگان پیدا کنند؟ دیده‌وران، جای آن‌ها را به مردم نشان می‌دهند و مردم، شبانه، اجساد را از خاک در می‌آورند تا آن‌ها را تکه‌تکه کنند.

اما این سماجت بربرانه در کین جویی، با روح و روان اسلام، پاک بیگانه است. کافی است که آیت‌الله خمینی، یک کلمه بگوید تا این اعمال، دیگر رخ ندهد. چنین کلمه‌بی‌گفته است. بدتر آنکه، قانونی، سوختن اجساد، آخرین چاره خانواده‌ها را، منع کرده است.

آیا باید به یاد آورد که در خاک اسلام، آیین‌های کفن و دفن، مقدس است؟ آیا باید به یاد آورد که کیش، به همه مسلمانان می‌آموزد که دشمن و جانی پس از مرگ، رنگ می‌بازند زیرا در دست‌های خداوند جای دارند؟ آیا باید به یاد آورد که در سنت شیعی، امام حسین جان خود را بر سر آن گذاشت تا جان آخرین مقصران را برهاند؟

چگونه می‌توان به یاد نی آورد که رهبران مذهبی، دمی از تفتیح اسلوب‌های رژیم پیشین که به حقیقت "فاشیستی" موصوف شده بود دست برداشتند - اسلوب‌هایی مانند بازداشت خودسرانه، اعدام‌های سریع، توقیف اجساد "شهادت"، خودداری از دفن؟ خاصه چگونه فراموش کنیم سخنان آن‌ها را و سخنان مهدی بازرگان را که امروز نخست‌وزیر شده است: "جمهوری اسلامی آینده ما به هیچ‌روی قابل قیاس با رژیم‌های لیبی یا عربستان سعودی نخواهد بود ... جمهوری اسلامی ما عادل و دریا دل خواهد بود، جمهوری اسلامی ما، نمونه‌ی برای جهان خواهد بود."

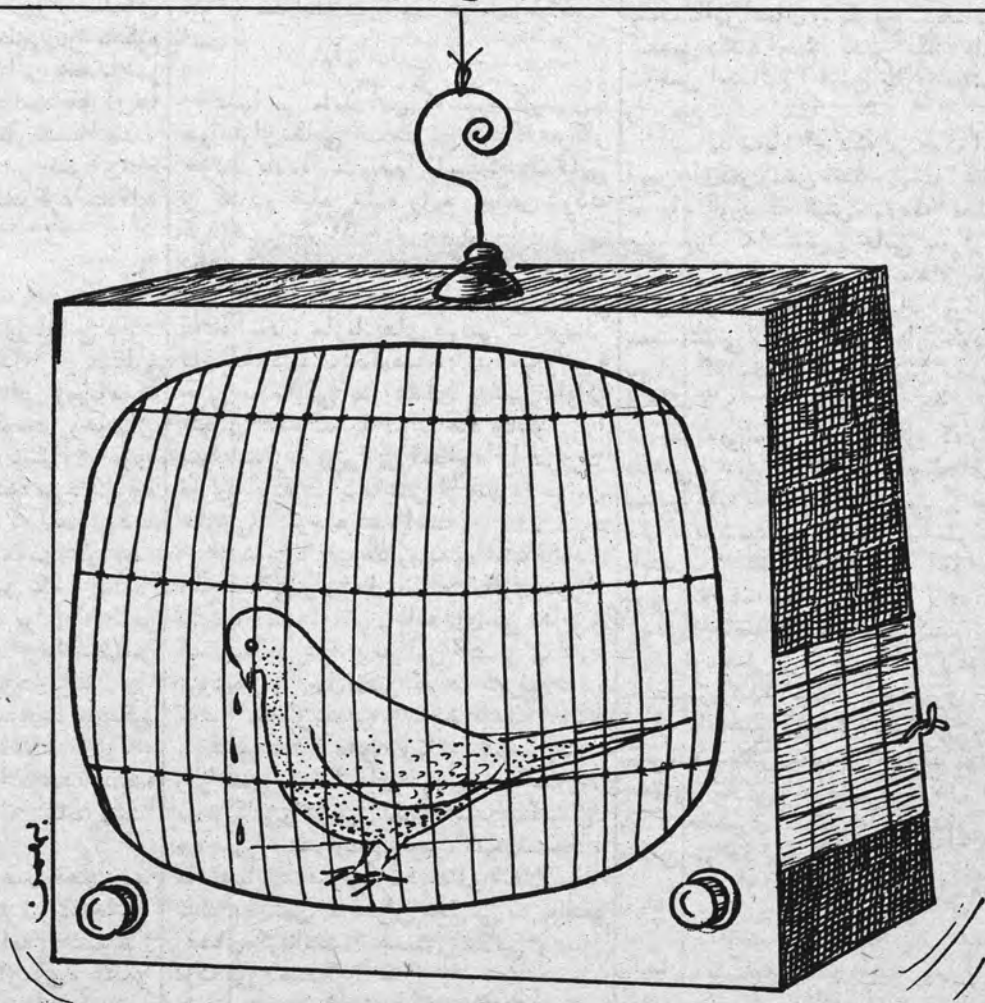
لوموند ۱۹ آوریل ۱۹۷۹

به « آرش » کوچک
آموخته‌ام که جانش را در تیرش
نهد و قلب دشمن ایران را بخاک بدوزد .

« نه تنها قطب زاده که سیستم حاکم بر قلوب یون را محکوم می‌کنم »

خطابم به مردم است ، مردمیکه زنده‌ترین ملوک من و صالح‌ترین مرجع من است

محمدعلی اینانلو



و این بار خطاب به مردم است، مردم مبارز، مردم آزاده، مردم آزاد اندیش، حثکو و حثشو و طرفدار حق، خطاب به روشنفکران است. به دانشجویان به دانش آموزان به کارگران به کشاورزان، به مردمی که همیشه بزرگترین حامی حق و برترین خصم دشمن حق بوده اند.

بمردم خطاب می‌کنم و از مردم استفاده می‌جویم، به مردم هشدار میدهم که بازم دارند دهنی حق کو را می‌بندند و دستی مبارز را می‌شکنند آتیم درست در زمانیکه «بهار آزادیست» بهار شکفتی فریادهای حق طلبانه از گلوها و بهار رستی دستهای مبارز از خاک شهیدان، دارند خفه می‌کنند و دارند می‌شکنند و این شکفتن و بستن آفتاب ادامه خواهد داشت تا اینکه به مقصود غلط خودشان دیگر دهنی حق نکوید و دستی مبارز نطلبید که زهی مقصود باطل و زهی خیال خام...

نامه‌ای نوشتم، «قلب‌زاده» را محکوم کردم و سیستمی را که بر رادیو تلویزیون حاکم است و دهم مورد از موارد و اتهام را بر مردم و حالا یازدهمین را دریاید که «دسیسه» است و این‌سار «دسیسه» و دسیسه‌باز است که بکلمک دشمنان حق می‌شتابد و بایتر بگویم دشمنان حق به آن زمان یازدهم اند که بهترین یارشان است و بدترین مددکارشان.

نه مورد را بر مردم و مدرک ارائه کردم و جواب خواستم، جوابی منطقی که البته نبود که البته اگر در خانه کسی بود یک حرف بود و چون منطقی نبود، بی‌منطقی بی‌باری می‌شاید و کارها به روال بی‌منطقی می‌افتد و بجای هرگونه جوابی نامه‌ای به محکوم کننده قلب‌زاده میرسد که جزئی از سیستم غلط «قلب‌زاده» است.

در نامه آمده است که گروهی از کارگران و کارکنان علیه من شکایت کرده‌اند بنابراین حق ورود به ساختمان پخش رادیو تلویزیون را ندارم. این دروزها پندجوری مد شده است که «هر کسی» خود را بجای «گروهی» جایزند و نامه‌ای می‌نویسد که بی‌منطقان پذیرش می‌شوند، اگر حقیقت دارد، روکنند، بشمارند و نشان بدهند که کدامیک از داشته باشد دادگاهی اداری تشکیل می‌شود، شاکسی و فرض بر این موضوع آیا دلیل می‌شود که من از حاضر شدن در محل کار منع شوم؟

رسم بر این است که اگر شکایت جنبه اداری داشته باشد دادگاهی اداری تشکیل می‌شود، شاکسی متناکی را خاضری می‌کنند، موارد را می‌شنوند و رای میدهند، و اگر جنبه قضایی و حقوقی داشته باشد که باید به دادگستری ارجاع گردد، منع حضور من در محل کار چه سیف است باید از باینان سیستم من در آوردی تلویزیون پرسید.

در نامه آمده است که ثابت کنم استفاده از تومبیل‌های سازمان بطور اختصاصی از سوی اتصایبون آقای قلب‌زاده به چه صورت بوده است. من در عجبم که چگونه می‌توان رودرو دروغ گفت، چطور می‌توان به چند هزار کارمند تلویزیون که شبانه روز شاهد این مدعا هستند عکس قضیه را بولاند، به چه صورت به خانم حامله‌ای که همکار من است و پسرش دوازده ساعت کارکننده باید یک ساعت هم در انتظار سرویس سازمان باشد تا به خانه‌اش برود در حالیکه تومبیل‌های سازمان در اختیار نورچشمی‌هاست گفت که چنین نبوده است.

آیا کافی نیست که مثال بزیم اتومبیل بیکان شماره ۶۵۳۳۷، بیکان شماره ۶۹۷۶۸، رنو شماره ۵۵۸۹۷، رنو شماره ۵۵۸۹۸، رنجرو شماره ۳۳۴۶۱، رنجرو شماره ۳۳۴۶۲، تهران ل و دها اتومبیل دیگری در اختیار اتصایبون آقای قلب‌زاده است در حالیکه همکار حامله من خسته از کار طاقت‌فرسای روزانه باید یک ساعت در انتظار اتومبیل بماند، آیا مثال در این مورد کافیت

یا ادامه دهم؟

اگر کافی نیست بگویم که هلی کوپتر سازمان بجای رفتن به مأموریت تعمیر رله سد کرج روز پنجشنبه ۵۸/۱/۲۳ به قم رفته است و باعث شده که چهار روز این رله تعمیر نشود و سروصدای مردم به عرش برسد. در نامه آمده است که مدارک را ظرف ۴۸ ساعت

تحویل دهم در حالیکه تاریخ نامه روز پنجشنبه بیستم اردیبهشت ماه است یعنی ۴۸ ساعت دقیقاً به پنجشنبه، جمعه تعطیل می‌افتد، در کجای دنیا رسم است که از کسی بخواهند به در بسته مشت بزنند، ممکن است ادعا کنند که منظور ۴۸ ساعت اداری بوده است که متأسفانه آقای سیاوش سعیدی مدیر مستقی خبر که نامه بنده را امضاء کرده است نقشه‌هایشان را نقش بر آب می‌کند که در مصاحبه با کیهان حرف مرا تأیید کرده است.

در نامه آمده است که مدارک را باید به «دفتر ویژه» تحویل بدهم، واقماً جای بسی تعجب است، من در نامه پیشینام «سیستم» رادیو تلویزیون را محکوم کرده‌ام و دفتر ویژه نیز جزئی از آن سیستم است، یعنی دفتر ویژه نیز مورد اتهام من است، حالا در کجای دنیا رسم است که شاکسی مدارکش را باید به من بدهد باید از آقای قلب‌زاده و اتصایبون ایشان پرسید.

(البته حساب همکاران من که در دفتر ویژه کار می‌کنند از نصی سیستم جداست) در نامه آمده است که تا اثبات اتهامات عنوان شده از ورود به ساختمان پخش خودداری فرمایم!

پس به زعم آقایان من باید تا دنیادنیاست از ورود به محل کارم، کاری که به آن عشق می‌ورزم اجتناب کنم چون تا دنیا دنیاست مرجعی که آقایان معین کرده‌اند روی مدارک مرا نخواهد دید.

من برای مدارک دو مرجع می‌شناسم، در داخل سازمان شورای مؤسسی اتحادیه کارکنان رادیو تلویزیون که مدارک را دیده‌اند و در خارج از سازمان تنها مرجع من مردم‌اند، مردمی که خوب می‌فهمند خوب تمیز می‌دهند و اینرا از او کنشهایشان در مقابل مقاله مستدل فهمیدم و پیامهای گرمشان و لبخندهای تلی پخششان بزرگترین علت دلگرمی من و برترین حامی من است.

من تمجیحی کنم که آقایان از من ملاک می‌خواهند، از من در مقابل نوشتن مقاله‌ای که خود مملو از سند و مدرک بود بازم مدرک می‌خواهند برای من چه مدرکی بالاتر از مردم، بالاتر از شهادت مردم که شهادت می‌دهند در تلویزیون سانسور هست، که شهادت می‌دهند تلویزیون و رادیو به آنها دروغ می‌گوید که شهادت می‌دهند صدا و سیما ایشان با آنها صادق نیست اگر چه قبشه‌کننده‌اش بهاسم، «صادق» است.

برای من چه مدرکی بالاتر از همکارانم که «محیط ارباب و وحشت» تلویزیون را با تک‌تک سولهایشان احساس می‌کنند و به آن واقفند و به آن شهادت میدهند راستی چه مدرکی بالاتر از شهادت شهادتی عاقل و بالغ و بی‌غرض؟

آری مردم این چنین است که «دسیسه» رانیز باید به موارد قبلی اضافه کنید که به محض چاپ شدن مطلب من جیره‌خواران سیستم به تکاپو افتاده‌اند، از یکسو در کوششند که کارگران سازمان را علیه من بشورانند که صدالبته موفق نخواهند شد که کارگر از بندرسته روشن بین دیگر به هیچ قیمتی زیر بار ترور نی‌رود.

به تکاپو افتاده‌اند تا از اتاق من فیلم بزدند و مرا سرخانه و لیبهد جلوه دهند و این چنین است که یکی از جیره‌خواران را در حال دزدی فیلم گیر می‌آورم و چون موش بر سر غالب پنیر خجالت زده‌اش می‌کنم مخصوصاً وقتی که خودم به او برای پیدا کردن فیلم‌هایی که ارباب‌باش می‌خواهند از آنها بشنوان بقول خودشان مدرک علیه من استفاده کنند بیست‌هادکسک میدهم و خودم یارشان میدهم که دسیسه‌دیده‌ایه فیلم‌ها

و لیبهد پیدا کنند و از تلویزیون نشان بدهند تا مردم هم بفهمند که چطور منطبق این گروه البته اگر داشته باشند ضعیف است و بجای ارائه مدرک باعث انبساط خاطر مردم و لبخندهای تمسخر آمیزشان خواهند شد که به چه نحو می‌خواهند سر مخالفان را به سنگ بکوبند. به تکاپو افتاده‌اند تا چند روزی را که در مقابل

روزی شانزده ساعت کار گرفته‌ام از بین برونده‌هایم بیرون بکشند و بقول خودشان «آس» روکنند غافل از اینکه روسیاهی به نخال خواهد ماند و مردم دوغ و دوشاب را تمیز خواهند داد و غافل از اینکه تیرشان به سنگ خواهد خورد اما واقماً دلم می‌سوزد، طفلکی‌ها در مقابل منق قوی آفتاب درشتان خالیست که بهر خاشاکی دست می‌بازند و بدتیت که آدم خیری مثل من راهی نشانان بدهد و مدرکی بهمستان، از قول من به آنها بگوئید می‌توانند پس از انتضای ضرب الاجل قانونی‌شان به بهانه اینکه مدارک را تحویل دفتر ویژه ندادام اخراج کنند، البته اینرا نکوئید که در مقابل چنین کاری به دادگستری و به پیشگاه ملت علیه‌شان اعلام جرم خواهم کرد.

آنها آفتاب فکشان ضعیف است که تصور کرده‌اند با دور نگه داشتن من از تلویزیون بقول خودشان یک «تشکر دهنده» را از بره‌های معصومان دور نگه داشته‌اند، غافل از اینکه من نه تنها تشکر دهنده نیستم بلکه در مقابل همکارانم هیچم، هیچ آنها نمیدانند که اگر من در تلویزیون نیاشم دهانهایی هستند که حرف مرا می‌زنند، حنجره‌هایی هستند که صدای مرا دارند و نواهایی هستند که با من هم نوازند، آنها نمی‌دانند که با بستن دهان من، با خفه شدن حنجره من و با کوتا شدن نوا من دهان‌های دیگری حرف مرا خواهند گفت حنجره‌های دیگری صدای مرا خواهند داشت و نواهای دیگری نچواها را تبدیل به فریاد خواهند کرد و دستها را تبدیل به مشت و فریادها و مشت‌ها بدخواهان را کروکور خواهد کرد.

آری مردم «دسیسه» را نیز بیفزائید و ضعف منق را ببینید که یکی دیگران را تشویق کرده است که مرا کتک بزنند، یکی تلفن کرده است که مرا خواهد کتک، که بدن من چند گرم سرب کم دارد.

بگوئید، باین بی‌منطق‌های کوردل بگوئید که اگر مرا بزنند یا بکشند هیچ کاری از پیش نبرده‌اند که من هیچکس نیستم، که من در آس گروهی نیستم که با مردمم گروه ازم بیاید و نتیجه‌ای داشته باشد، من فقط منم یک نفرم از میلیون‌ها بی‌هیج کم و کاستی، این بی‌منطق‌های کوردل باید بدانند که من در گوش پسر مسالام «آرش» خوانده‌ام که زیر بار زور زورده، ستم را تحمل نکند، حرفش را بزند من به آرمم آموخته‌ام که جانم را در تیرش نهد و به دور دستها پرتاب کند، به جایی که دهها سده پیش آرش گمانگیر تیرش را درمزم ایران و توران برکنه درختی نشاند و ایکاش که کتبه درخت تیر آرش من قلب سیاه دشمن وطن، و آزادی و ایرانی بودنم باشد. بگوئید به آن بی‌منطق‌ها که با کشتن من هیچ طرفی نخواهد بست که بجای من «آرش» من هست و تمام آرش‌های مسالام ایران زمین که کارشان گفتن حقیقت و ترسیدن خواهد بود، بگوئید که منطقتان ضعیف است و «دسیسه» نیز کاری از پیش نخواهد برد.

آری مردم، آنها مرا به محل کارم راه نمیدهند چرا که شما را نمی‌شناسند، چرا که در خارج زیست‌اند و چون من وما باشا خفقان نکشیده‌ام ستم ندیده‌اند، خون نداده‌اند و با مشت در مقابل گلوله نایستاده‌اند که چنین می‌اندیشند. بگذارید به محل کارم که دلم را در آنجا بپنک سهرده‌ام راهی نداشته باشم که اطمینان دارم این راه نداشته بهمسند حق بینان و حثکویان مبارز بسیار زودگذر خواهد بود که خورشید را با مشتی کل‌ولای نمی‌توان اندود «حق» خورشید است.



صف اتوبهیلها در برابر جایگاه بنزین در نیویورک

نفت: پنج سال سیاه آینده

کارشناسان اقتصادی يك زبان آغاز دوران کمبود انرژی را خبر می‌دهند

PETROLE: CINQ ANNEES NOIR

نفت: به خاطر این ماده گرانبها از سه ربع قرن پیش تاکنون چه نقشه‌های جغرافیایی تازه که ترسیم نشد، چه جنگها که روی نداد، چه شمشیربندانی که تاج بر سر نهادند، چه رئیس جمهورها که سرنگون شدند و چه وزیرانسی که مقام از دست ندادند. امواج سیاه نفت از پنج‌سال سال پیش تقریباً به رایگان، برای پانزده تا بیست کشور صنعتی جهان توسعه و پیشرفت به ارمغان آوردند. یعنی تنها برای يك چهارم مردم روی زمین این کشورها تمام تکنولوژی پیشرفته و نظام تولید و مبادله خود را برگرد محور این ماده فراوان و ارزان ایجاد کردند. حیف و میل نفت - و در پی آن سایر منابع انرژی - به موتوری برای توسعه و ثروت کشور های صنعتی تبدیل شد. ده سال پیش تنها گروهی آدم ظاهرأ عجیب و غریب و ساده‌دل نسبت به آینده ابراز نگرانی می‌کردند. و در حال حاضر گروهی بشمار از تکنوکرات‌های عظیم‌الشان و اقتصاددانان عالی رتبه با تکیه بر بررسیهای نزدیک به سه هزار متخصص و کارشناس تمام وقت و به‌کمک دهها مفر الکترونیکی، هم‌زبان با سی‌ونهمین رئیس جمهوری آمریکا به ما نوید می‌دهند که پنج سال سیاه در پیش پیش‌رو داریم.

باید قیافه جیمی کارتر رئیس جمهوری پر « اتومبیل » ترین کشور جهان را به هنگام سخن گفتن در تلویزیون خطاب به ۲۲۰ میلیون آمریکایی می‌دیدیم و صدایش را می‌شنیدیم که چطور به صاحبان ۱۵۰ میلیون اتومبیل التماس می‌کند: « لطفأ پیاده‌راه بروید! » یا « ترموستاتهای اتومبیلتان را کم کنید، و یا « برای گرم کردن خانه‌هایتان از بخاری هیزی استفاده کنید! البته آمریکائیها ابدأ برای این‌گونه ریاضت‌کشی‌ها آمادگی ندارند و اطاق نمایندگان همین هفته پیش طرح جیره‌بندی کارتر را که در صورت کمبود جدی مواد نفتی قابل اجرا می‌شد، رد کرد. اما در هر حال در واشینگتن طرح‌هایی برای صرفه‌جویی هزاران لیتر بنزین در روز در دست تهیه است که از آنجمله است پولسی کردن پارکینگ های رایگان برای کارمندان.

آیا اجرای این طرحها لازم خواهد شد. ؟ فاجعه تا این اندازه نزدیک و غیر قابل اجتناب شده است؟ متأسفانه نشانه‌های ظاهری به این پرسش‌ها پاسخ مثبت می‌دهند. هفته گذشته در لاس وگاس از دوپست جایگاه فروش بنزین تنها ده تایی آنها باز بودند. در ساکرامنتو کار مردم در جایگاه فروش بنزین به اسلحه‌کشی کشید. کارتر به هنگام رانندگی در جاده سواحل غربی آمریکا گرفتاری بنزینی شد. فرماندار کالیفرنیا برای اتومبیلها روزهای فروش زوج و فرد معین کرده است. اما البته آمریکا تنها کشور طلمه دیده از اثرات کمبود نفت نیست.

از ماه ژانویه گذشته معلوم شد که شوروی برای وفادار ماندن به قرارداد فروش گاز خود به آلمان گرفتار مشکلاتی شده است. شبکه لوله‌های گاز کشورهای بلوک شرق کم‌کم شاخه شاخه می‌شود و از راه یوگسلاوی به سوی خاورمیانه رهسپار است. حوزه‌های نفتی شوروی با حداکثر ظرفیت خود مشغول به‌کارند. تا پنج سال آینده شوروی دیگر نخواهد توانست نفت مورد نیاز اعمار خود را تأمین کند و کشورهای بلوک شرق مجبور خواهند شد صد میلیون تن نفت از بازار غرب بخرند. اما با کدام

ارز؟ آیا ارز مورد نیاز بلوک شرق به قیمت تعیین جوت دادنهایی سیاسی یا ایدئولوژیکی تأمین خواهد شد؟

ماه گذشته وزیر اقتصاد آلمان به مردم این کشور اطمینان داد که از جیره‌بندی خبری نخواهد بود. اما بلافاصله کوپن‌های جیره‌بندی را که پنهانی چاپ شده بود، به‌طور پنهانی بین مقام‌های محلی توزیع کرد! هفته گذشته نیز دولت فرانسه از فرصت بروز بحرانی کوچک در بورس پاریس استفاده کرده برکنته‌ای که از هفته‌ها پیش همه بدان واقف بودند تأکید کرد: صورت‌حساب نفتی اسامیل فرانسه بیش از میزان پیش‌بینی شده بالا رفته است.

اما، در حالیکه همه - کارشناسان واقع بین از ده‌سال پیش و مردم عادی از اکتبر ۱۹۷۳ به بعد - می‌دانستند که دوران نفت «ارزان» به سر رسیده، چرا تازه سروصدای کمبود نفت بلند شده و هیاهو و جنجال به راه افتاده است؟ چرا هارولد براون وزیر دفاع آمریکا برای سومین بار طی شش ماه اخیر اعلام می‌کند که ایالات متحد آماده است برای دفاع از منافع خود در خاورمیانه دخالت نظامی بکند؟ آیا یکبار دیگر به منظور اطمینان بخشیدن به گروهی و ترساندن گروهی دیگر، ورق‌های بازی برای توزیع مجدد برده خواهند خورد؟

در واقع معادله دشوار نفت به این راحتی‌ها قابل حل نیست. زیرا نفت گرفتار بحران‌های متعددی است: بحران کوتاه مدت، بحران بلند مدت، بحران ناشی از نظام اقتصادی و صنعتی کنونی، بالاخره بحران ناشی از صنعتی شدن قسمتی از کشورهای جهان سوم.

یک تلنگر ناچیز

در حال حاضر می‌توان مفروضات مسئله نفت را بدین ترتیب خلاصه کرد:

- ۱) هنوز مقدار زیادی نفت در زیر خالک کره زمین نهفته است، و به چنگ آوردن این نفتها دلیل بسیاری از رقابتهای اقتصادی و سیاسی است که نتیجه بحران کنونی سرآغاز تحولاتی ناشی از آنست.
- ۲) این نفت با ناخن خشکی هرچه تمامتر و با قیمتی هرچه بیشتر توسط تولیدکنندگان توزیع خواهد شد. مخصوصاً که نفت یک منبع انرژی‌زاینده نیست و روزی به پایان خواهد رسید.
- ۳) کشورهای صنعتی الزاماً باید «تجدید سازمان» اقتصادی خود را متناسب با قیمت‌گران انرژی طرح بریزند.

۴) دورکن اصلی این نظام تازه اقتصادی - و این شکل تازه توسعه و پیشرفت - را از یکسو اقتصاد انرژی و از سوی دیگر گسترش منابع‌جانشین و زاینده برای سوخت (از قبیل انرژی خورشیدی، آبی و حرارتی) تشکیل خواهد داد.

۵) در همه جای دنیا - جز در فرانسه - انرژی هسته‌ای با تکنیک بهره‌برداری امروزه از آن، روز به روز اعتبار خود را بیشتر از دست می‌دهد. دلیل رویگردانی از این منبع انرژی خطراتی است که استفاده از آن دربردارد.

بحران چند روز گذشته نفت و بسته شدن جایگاه‌های بنزین در کالیفرنیا دو دلیل داشت: یکی افزایش بی‌نظم و ترتیب قیمت نفت از چند هفته پیش

و دیگری کاهش عرضه نفت ایران. و البته این دو پدیده به هم بستگی کامل دارند. بالا رفتن غیرقابل کنترل قیمت نفت تنها به علت کمبود ناگهانی و موقتی نفت که ناشی از اوضاع سیاسی ایران بود، ممکن شد.

البته بروز بحرانی از این نوع قابل پیش‌بینی بود، اما کارشناسان وقوع آن را بین سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۵ می‌دانستند و معتقد بودند که در این سال‌ها تقاضای کشورهای صنعتی به حدی فراتر از حداکثر تولید عربستان سعودی خواهد رسید.

آنچه این کارشناسان فراموش کرده بودند این بود که حتی عربستان سعودی نیز که همه آن را وابسته به وال استریت، علاقمند به حفظ سلامتی اقتصادی غرب و همبسته به سیاست آمریکا تصور می‌کردند، می‌تواند روزی بگوید «نه» همانطور که از چند ماه پیش «نه گفتن» را آغاز کرده است.

دلایل این سرپیچی آشکار است. از مدتها پیش بعضی از سعودیها معتقد شده‌اند که حیف و میل کردن منابع ثروشان بنا به میل آمریکائها، رسوائی آمیز است. ماجرائی که بر شاه ایران رفت برای حلقه رهبران ریاض درس عبرتی بود. صلح‌جداگانه‌ای که آمریکا بدون در نظر گرفتن خواست عربستان سعودی به مصر و اسرائیل تحمیل کرد، رهبران ریاض را در بهره‌برداری بیشتر از منابع نفتی‌شان مصمم‌تر کرد. چرا که آنان فهمیدند سازش‌های قبلی‌شان با آمریکا ثمری جز بد رفتاریهای سیاسی نداشته است. خودداری عربستان سعودی از جبران کاهش تولید نفت ایران - ۱۰۰ میلیون تن کمتر از سالهای پیش - در قیمت نفت بی‌نظمی و در خاطر رهبران کشورهای صنعتی نگرانی ایجاد کرد. چرا که آنان خود را در برابر یک کمبود واقعی نفت حس می‌کنند. بحرانی که برای پنج سال آینده منتظر آن بودیم، اکنون در برابر ماست.

باتوجه به اینکه «حفره» ناشی از کاهش تولید نفت ایران تنها ۴ در صد نیاز جهانی را شامل می‌شود، از این پس یک تلنگر کوچک برای لرزاندن جهان صنعتی کافی خواهد بود. و این درحالی‌است که هنوز دویست تا سیصد میلیارد تن نفت در زیر خاک کره زمین نهفته است و مصرف سالانه نفت در حال حاضر از سه میلیارد تن تجاوز نمی‌کند. بیشتر حوزه‌های نفتی زمینی و دریایی هنوز مورد بهره‌برداری قرار نگرفته‌اند. همین چند ماه پیش ذخائر نفتی به میزان ذخائر عربستان سعودی در مکزیک کشف شد. در ونزوئلا ذخائر نفت سنگین به میزان حداقل بیست یا سی میلیارد تن دست نخورده باقی است.

از این ذخائر زیاد است: در کانادا، سبیری، آمریکا... ذخائر شنهایی نفتی آمریکا دو تا سه برابر ذخائر عربستان سعودی است. به قول دانیل میرجین، رئیس سمینار بین‌المللی انرژی مرکز امور بین‌المللی هاروارد، «افزایش قیمت نفت اوپک ۸۰۰ میلیارد دلار به ارزش ذخائر شناخته شده نفت و گاز آمریکا اضافه کرده است». همین مقام اضافه می‌کند: «تعجبی نیست اگر توزیع این ثروت‌های اضافی به شدت در حال جریان باشد». این یکی از دلایل عدم موفقیت سه رئیس جمهوری پیاپی آمریکا (از سال ۱۹۷۳ به بعد) در تدوین یک سیاست صحیح انرژی است. دلیل دیگر اینکه نفت از این پس وقتی زیر پای کشوری باشد گرانتر از وقتی است که به بازار جهانی سرازیر می‌شود. رؤسای جمهوری

ونزوئلا و مکزیک هم مثل رئیس جمهوری آمریکا علاقمند به حیف و میل کردن نفتشان نیستند.

تحقیقات همه جانبه

بنابراین نفت هنوز ماده‌ای بالقوه فراوان به شمار می‌رود. لیکن جهان صنعتی به همراه جهان در حال صنعتی شدن، تا نسلاً بعد برای برآوردن تمام نیازهای صنعتی و انرژی خود به نفت احتیاج دارد. نفت هم که ماده‌ای زاینده نیست. هرچه بیشتر نفت مصرف شود، از مقدار ذخائر آن کاسته و بر بهای آن افزوده می‌شود. دیگر بحث بر سر این نیست که باید نفت را حیف و میل کرد یا نکرد. آهنگ کنونی توسعه جهانی ذخائر موجود جهان را تا دو یا سه نسل دیگر به پایان خواهد رساند. اما این قطعی است که چون تولیدکنندگان دیگر به راحتی و به قیمت ارزان نفت نمی‌فروشند، لذا مصرف‌کنندگان هم نمی‌توانند به آهنگ کنونی مصرف کنند.

بنابراین باید خواهی نخواهی چشم به راه تولید یک تمدن تازه صنعتی، مبتنی بر کمبود نفت، باشیم: تمدنی متکی بر اقتصاد انرژی و استفاده از انرژی‌های تازه برای فرانسه این مسئله مبرم‌تر است چرا که این کشور یکی از فقیرترین کشورهای صنعتی از نظر ذخائر انرژی است. صنایع فرانسه بیش از هر کشور دیگری بعد از ۱۹۷۳، در راه صرفه‌جویی در مصرف نفت گام برداشته‌اند. اما این کشور با گرایش به سوی انرژی هسته‌ای خود را تقریباً نسبت به انرژی‌های جانشین دیگر بیگانه نگاهداشته است.

بنابراین چشمها به سوی آمریکا دوخته شده است. آمریکا پر ریخت و پاش‌ترین کشور جهان در مصرف انرژی است. اما کم‌کم وارد دورانی از تجربه‌های ناگوار تازه می‌شود. بسیاری از کارشناسان آمریکایی عقیده دارند که تا پایان قرن بیستم آمریکا قادر خواهد بود یک چهارم نیاز خود به انرژی را از طریق انرژی خورشیدی تأمین کند. البته بدبین‌ترها این رقم را پنج درصد ذکر می‌کنند.

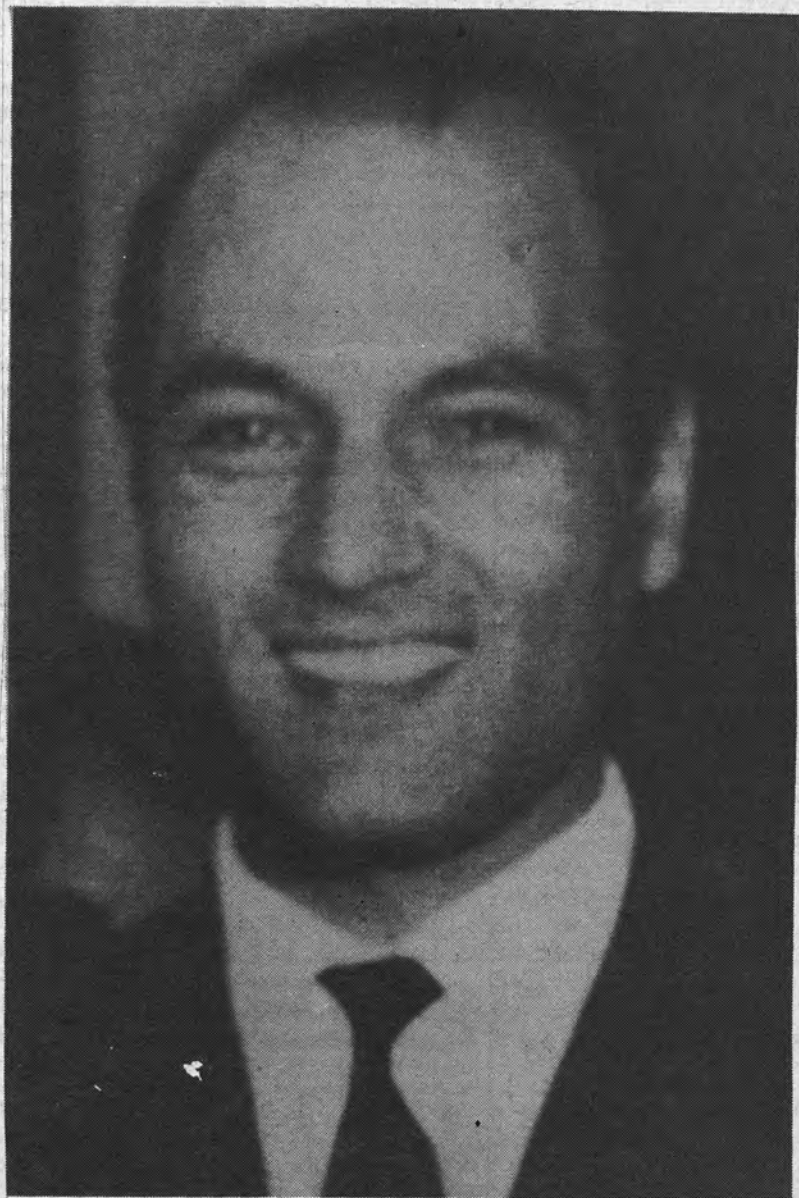
حکومت کارتر به تبلیغ برای پیاده‌روی و استفاده از بخاری هیزمی اکتفا نمی‌کند. در حال حاضر در زمینه ساخت ماشین‌ها و کارخانه‌های کم مصرف‌تر و استفاده از منابع دیگر انرژی در صنعت سرمایه‌گذاریهایی فراوان می‌شود.

همچنین تلاشهایی در راه رونق دادن به بازار باتریهای خورشیدی و استفاده از انرژی مواد بیولوژیکی به عدل می‌آید.

بحرانی آغاز شده است. و این به کسانی که تا به حال متوجه این واقعیت نشده‌اند، می‌فهماند که دوران نفت فراوان به سر رسیده است. دوران ریخت و پاشها نیز. در تمدن صنعتی آینده باید این نکته مورد توجه قرار گیرد که توسعه تنها از طریق افزایش مصرف انرژی ممکن نمی‌شود. بدترین کار مسئولان فرانسوی این است که می‌کوشند به مردم بقبولانند که به شرط توسعه بهره‌برداری از انرژی اتمی، چرخ روزگار می‌تواند به‌منوال قبل بچرخد. برای رویرویی با پنج سال سیاهی که کمبود نفت برایشان به اره‌غان خواهد داشت باید راه‌حلهای دیگری بجوئیم.

کوتاه شده از مقاله فرانسوا شلوسر - نوول! سرواتور

یاد دکتر علی شریعتی



دکتر علی شریعتی خوشبختانه، از معدود مبارزان و چهره‌های
و فعال و کوشای این ملک است که پس از به ثمر رسیدن انقلاب، نام
می‌داندند و او را برصدرمی نشانند - افسوس که خود نیست تا همیشه
ایرانی به تجلیل از زحماتش، به بزرگداشت نامش و مبارزانش پرداخت
- اودرمبارزه‌بارزم اختناق و کشتار و نوکر مسلک شاه که جهانی بنده
بود، نقشی اساسی داشت. وجودش مبارزه بود، معلم بود و برایش
معلم، بزرگواری والا، معلم در او بود. متفکر و فیلسوفی که با همه
شاه‌در خفه‌کردن صدایش و در کوچک شدن او، جهانی به بزرگی
شود.

این روزها که بزرگداشت او و تجلیل از یادش - به بهانه
هجرتش - نشستیم، به یاد می‌آوریم که استاد علی شریعتی یکی
در نهضت ماداشت و انقلاب ایران به او مدیون است، همچنانکه
و آرائی‌ها و جزئی‌ها و دهها تن از نامهای سرفراز این ملک که در روز
رضاخان و پسرش بانثار جان خود، درخت مقاومت را آبیاری کردند
بسیاری بنا بر این تصور که علی شریعتی به آنها نزدیک بود، تمام
را به بزرگداشت او نهادند. چه خوب، اما علی شریعتی آن
به همه این گروه نزدیک نبود. رهبر انقلاب، از آن شخصیت‌ها
برای شریعتی احترام بسیار داشت. اینچنین است در مورد چند
مقدرتمندان امروز، او به روحانیت مترقی، به مسلمانان مبارز نزدیک
- با آنان همقدم، کم نیستند از آنانی که امروز در تجلیل او فریاد بر
کدر دوران حیاتش به او، با نگاه تردید و گاه بدبینی می‌نگریستند
رائی دانستند. آنچنانکه به بسیاری از بزرگان مبارزه جوی با
علی شریعتی و هم سلولان او، امروز با همان نگاه می‌نگرد. هم
بزرگداشت و تجلیل آنها نیز امساک دارند.

باری، بزرگ‌باد نام علی شریعتی و بزرگ باد نام همه آنها
اوستاده شهید شدند، به امید روزی که بزرگان خود را، همه چون
ارج نهم و در بزرگداشت شهیدان - دست کم - انتخاب کنیم
همرایان خود را بر نگزینیم.
در رنای او، بخشی از نوشته شعرواره او را به عنوان "سلام
شهادت" که پس از تبعید از مشهد خطاب به این شهر نوشته است
می‌کنیم.

آهوئی هراسان به « آرامگاه ضامن آهو » روی آورد تا در « بست » امنیت و ایمان او پناه گیرد. که میگفتند ، در آنجا که او آرام گرفته چشمهای است که از غیب سر زده است ، و باغی که خاک را در پوشش زمردین خویش پنهان کرده است ، اما ، از آن چشمه فریب می جوشید ، و در آن باغ گل‌های سیاه میروئید و انگور های زهر و انازهای قاتل ، سرگذشتش یادآور سرنوشت قومش شد ، کد صدها سال پیش از این ، گردن از « زنجیر عدل نوشیروانی » رها کرد. و در هوای « عدل بی زنجیر » به « مدینه » گریخت !

اما سر از بغداد درآورد ، و باز گرفتار عدل زنجیر به سراغ پیامبر رفته بود ، خلیفه غاصبش را یافت . و اینک ، از ذریه آن مهاجران ناکام . مهاجری تنها ، به پناه « امام » گریخت . نایب غاصبش را یافت . و چه میگویم ؟ در حرم او جلاخانه دارد . و چه دایره هولناکی ! نزدیکیترین کس به او ، دشمنترین کس به او ، بدترین خلق !

و به این محور راستی ، آفتاب اهورائی . هر مداری نزدیکتر ، دورتر ، اهریمنی تر !

و این مهاجر تنها ، آهو بی بند و بی پناه . از ذریه آن مهاجران ناکام ، آهوان رمیده مجروح - که از تثلیث شوم « کسری » ، « دهگان » ، و « موبد » به پیام نبوت . بسوی مهبط وحی کوچ کردند . تا به مثلث الهی « آزادی برابری و آگاهی » برسند و قربانی تثلیث شوم تر « خلیفه ، خواجه ، و فقیه » شدند از نفرت تثلیث شر « گرگ ، روباه ، موش » ،

گلّه ، « میش » های پوزه در خاک کویر فرو برده « را رها کرد . و به پیام وصایت . تن ، کیمود از تازیانه ، لب ، تقیده از عطش پا ، پر آبله راه ، و دل ، گرم از عشق . به حریم امام گریخت . و ، و اوصییتا !

این حرم « هارون » است . و امام در « کنار » . یعنی که امامت ، نه در متن ؟ یعنی که امام حاشیه نشین خلیفه ؟ یعنی که ایمان نیز در خدمت قدرت ؟ یعنی که ردای سبز تقوی براندام زور ؟

یعنی که تیغ و طلا و تسبیح در پس پرده دین ؟ یعنی که به نام امام ، طواف برگرد هارون ؟ یعنی که آنجا خلافت رسول و اینجا نیابت امام ؟

یعنی که در ضریح مطهر عصمت ، رجس هارون پنهان ؟

یعنی که باز تطهیر قدرت ؟ تقدیس طلا و توجیه تزویر ؟ یعنی که کشاندن خلق به دعوت دین . به بارگاه ؟

چه میدانم ، اما میدانم که این نهال جوان . از تخمه و تبار آن گزواتاق‌ها که در جهنم اکویر میرویند در باغ حمیدین قحطیه ، تا به برگ و بار نشست ، زمستان در رسید . و سوداگران چوب و سازندگان نغال و افروزندگان تور و پرندگان نان ، از ریشه اش کنند .

و آن آهوئی رمیده را از بست ضامن خویش بگرفتند و به دست صیاد سیردند ، و این دهقان زاده روستای خراسان ، در این روزگار که خلافت باز یورش آورده است .

و سعدبن ابی وقاص در قادمیه دیگری . و وحشیان عرب ، این بار از غرب تاختن آورده اند ، و مدائن ما را غارت کرده اند و زبان و ایمان و فرهنگ و تاریخ ما را بدست غزنویان دفن کرده اند ، و اسارت و جهل را در نام مدنیت و علم ، برای مردم این سرزمین سوغات آورده اند ، و همه برجه و باروها را فرو ریخته اند ، و همه حصارها و دیوارها و سقفها را فرود آورده اند ، و آتشگاهها راهمه سرد و خاموشگر ساخته اند ، و ...

ز ترك و ز ایران و از تازیان نژادی پدید آمد اندر میان نه ترك و نه ایران و تازی بود سخنها به کردار بازی بود زبان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش او ، بی هیچ توانی ، بی هیچ پناهی ، به سرمایه عمر ، و توانائی عشق ، زندگی را رها کرد تا آنهمه فخرها و عشقها و ایمانها و هنرها و فرهنگها و قهرمانیها و ... را که خلافت عرب و سلطنت ترك و کشور فروشان بزرگ برمکی و نویختی و طاهری و سامانی و صفاری و ... و خود فروخته های مقفح و افشین و ... ریشه کن کردند و از یادها بردند ، گرد آورد و شیرازه بندد و به یادها آورد ،

سی و پنجاه سال رنج بی مزد برد و « یاد نامه » ایمان از یاد رفته این قوم دگرگون شده را سرود و در پایان رنجش را بباد دادند و آنها که نیارستند نام

بزرگان شنود و آنها که دم اعجازگر مسیح رانخواستند در کالبد مردگان و نابینایان دمید ، آواره اش کردند و آنها که از جهل خلائق کبابه علم میکشیدند ، و از غیبت دین ، دعوی دین دارند به گناه تشیع علوی تکفیرش کردند و عوام ، غوغا را برایمان او بشوراندند و تعجبها کردند که :

او مردی رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت براعتزال او دلیل کند که او گفت :

بینندگان آفریننده را تبینی مرتجان دو بیننده را و بر رفض او این بیتها دلیل است که او گفت :

خردمند گیتی ، چو دریا نهاد برانگیخته موج از او تند باد چو هفتاد کشتی در او ساخته همه بادبانها برافراخته ، میان یکی خوب کشتی عروس برآراسته همچو چشم خروس پیمبر بدو اندرون با علی همه اهل بیت نبی و وصی اگر خلدخواهی به دیگر سرای بنزد نبی و وصی گیر جای گرت زین بد آید گناه من است چنین دان و این راه را من است بر این زادم و هم بر این بگذرم

یقین دان که خاک پی حیدرم ... وی به غایت رنجور شد ، سیاست محمود دانست ، به شب از غزنین برفت و ... شش ماه ... « متواری بود » .

گفتند : « تومرد شیعی ای ، و هر که تویی به خاندان پیامبر کند او را دیناوی به هیچ کاری نرود که ایشان را خود نرفته است » .

مزد سی و پنجاه ساله او را بر شتری بسوی طوس فرستادند ... از دروازه رودبار طوس اشتر در میشد ، و جنازه فردوسی به دروازه بیرون از آن بیرون همی بردند !

در آن حال مذکری بود در محله طبران طوس - فقیه بزرگ شهر بود - نامش شیخ ابوالقاسم گرگانی تعصب کرد و گفت :

من رها نکتم تا جنازه او را در گورستان مسلمانان برند که او رافضی بود و هر چند مردمان بگفتند با آن فقیه روحانی ، در نگرقت . درون دروازه باغی بود ملک فردوسی ، او را در باغ دفن کردند ... « گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار . صلّه سلطان خواستد که بدو سپارند قبول نکرد و گفت « بدان محتاج نیستم » صاحب برید (رئیس پست) به حضرت بنوشت ، و بر سلطان عرضه کردند مثال (فرمان) داد که آن فقیه روحانی از شهر طوس برود و ... خانمان بگذارند . «

فاعتبروا یا اولی الابصار !

پراکنده‌ها

□ اینهم يك هونتاژ از مجله پاری ماچ ، از سیاستمدار بزرگی که دارند خود را برای مبارز انتخاباتی فرانسه آماده می‌کنند : از راست ، ژاکشیر (رهبر گلیست) خانم سیهون ویل وزیر بهداشت (حزب ژیسکاردستن) فرانسوا میتران (رهبر سوسیالیستها) و جورج مارشه (رهبر کمونیستها)



گفتند آن یکی رفت و این هنوز هست . پرسید : بین شاه و ابیدی امین چه هست ؟ گفتند آن دیوانه کپی آفریقائی ، این آسیائی بود !

پرسید : فرق بین قذافی و شاه چیست هیچ هردو به يك اندازه مجنون قدرت شده بودند !

□ يك دانشمند زیست‌شناس و متخصص نژاد موفق به کار بدیعی شد ، او نطفه‌های يك و يك جوجه تیغی را بهم پیوند زد و در نتیجه سیم خاردار تولید داشت .

□ می‌گویند علی‌اصغر خان حکمت فلسفی - خدایشان بیامرزد - روزی ناصر خسرو جلو دارالفنون همدیگر را دیدند . پای استاد فلسفی در فضولات اسپون هائی که معمولاً در خیابانهای آنوقوع فرار آفرو رفت .

حکمت - استاد فلسفی در خود فرو رفت فلسفی - در اینهم حکمتی است .

□ در مورد امیر هوشنگ دولو گفتنی است ، خانه او که اتفاقاً به نام دیگری است واز مصادره فرار کرده ، محل کمیته محله شده است و در همانجا صندوق رای گیری برای فراندوم گذاشته بودند . جماعتی برای دیدن خانه امیر هوشنگ ، بدون آن جلال و جبروت به بهانه رای دادن به آنجا رفتند و دیدند صندوق رای ، درست در همان محلی قرار دارد که بساط منقل او بود و وزیران و وکیلان دست به سینه در خدمتشان می‌نشستند ، تا توجهی به حالشان بشود .

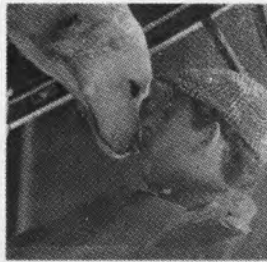
این گردش روزگار است ، ولی معلوم نیست ماجرای فرستادن آتش در پاریس درست است ، یا نه . اگر درست باشد ، آتش پشت پای شاه مخلوع بوده و برگردانده شده که : برو این دام بر مرغ دگر نه ! □ نوزادان هنگام تولد معمولاً گریه سر می‌دهند . نوزادی به دنیا آمده بود و قاه قاه می‌خندید . متعجب به سراغ او رفتند و دیدند مشت‌هایش بسته است . باز کردند ، در آن يك قرص ضد بارداری بود . طفل کماکان قاه قاه می‌خندید !

□ می‌پرسید : فرق بین شاه و سادات چیست ؟



□ این پیرمرد که با این محاسن سپید دارد تنیس بازی می‌کند ، همان آنتونی کوئین زوربا و جاده است که به علت گذاشتن ریش ، چنین هیأتی در آمده است .

□ این جنابشان که از آدمی ملول است و بوسه بر پوزه سگ می‌زند ، جناب پرنس چارلز ولیعهد انگلستان است که بعد از انتخاب یک زن - خانم تاجر - به نخست‌وزیری انگلستان ظاهراً به « هاروی » سگش دلبستگی مخصوص پیدا کرده است .
و عکس کنار نیز خانم تاجر را از یک زاویه خوب نشان می‌دهد که یک عکاس فرانسوی عکس را گرفته است .



□ وقتی به ریچارد نیکسون خبر دادند که گروهی از جوانان کمونیست به کاخ سفید حمله برده ، کتابخانه آنجا را سوزانده‌اند ، باتأسف و ناراحتی بسیار گفت : افسوس . دوتا کتاب در آنجا داشتم ، که خیلی دوستان داشتم ، یکی از آنها را حتی رنگ‌آمیزی نکرده بودم ! (کتابهای نقاشی کودکان بود) !

□ یکی از يك فرد مطلع پرسید : برای چه مصاحبه های مطبوعاتی سخنگوی دولت منتفی شده است . آن دیگری جواب داد : از سه حال خارج نیست :
۱ - زیادی اطلاعات .
۲ - از نبود اطلاعات .
۳ - از کمبود اطلاعات .

بهر حال مساله « اطلاعات » است و بیچاره کیهان در امان مانده است !

□ پس از تسخیر پیروزمندانه روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و تعطیل روزنامه آیندگان . ظاهراً دروضع فعلی دارد ، عادت قدیمی به روزنامه عصر خواندن از سرهای افتد . بجایش روزنامه صبح پیغام امروز به فروش می‌رود . بطوری که تیراژ آن در تهران حدود سه برابر اطلاعات یا کیهان است .

رندی گفت : پس پیغام امروز حتماً سه تا تیراژ دارد ؟

□ مردی در تکزاس جلو پمپ بنزین رسید ، دید خیلی شلوغ است . از راننده جاوکی پرسید : چه خبره ، باز ننت تحریم شده ؟ مرد جواب داد ، خیر . يك سیاه‌پوست با ریختن بنزین روی خودش و خود سوزی به وجود تبعیض بین سیاهها و سپیدها اعتراض کرده ، حالا مردم دارند برای زن و بچهداش اعانه جمع می‌کنند . مرد گفت : خیلی خوبه . تا بحال چقدر جمع شده ؟ جواب شنید : ۵۰ لیتر ، به اندازه دوتا خود سوزی دیگه !

□ بدبخت‌ترین درخته‌ایداست . چون تابستانها ، لباس زمستانی بتن دارد ، زمستانها بالعکس لباس تابستانی !

□ در اسرائیل مردی که منتظر بود تا زنش يك ماه بعد بزاید . به دوستش که در کارخانه کالسکه سازی کار می‌کرد سپرد ، هر روز يك تکه کوچک از کالسکه‌یی را با خود بیاور ، پس از چند ماه می‌شود کالسکه حسابی و ما را که بی‌پولیم ، از خرید يك کالسکه بی‌نیاز می‌کند . آن دوست قبول کرد و آورده يك ما بعد از او پرسید ، خوب ، چطور شد ، کالسکه درست شده ؟ مرد جواب داد : خیلی ممنوم ، ولی هر جوری این تکه‌ها را بهم می‌بندم ، مسلسل می‌شود !!

□ می‌گفت تا دیروز برای این‌که کارمان بگذرد و در پیچ و خم‌های اداری با اشکال مواجه نشود ، می‌گشتم دنبال پسرخاله‌های پیشخدمت شاهپور غلامرضا و یا دوستان خانوادگی برادر زن تابتی . حالا دنبال باغبان قدیمی‌مان می‌گردیم ، چون برادرش رئیس کمیته است !

همه کوارتز
همه سیکو
همه در حد اعلاى دقت.



ساعت کوارتز سیکو با دقتی یکصد برابر دقت ساعت‌های معمولی،

ساعتی که بایک باطری کوچک کار میکند

و تعویض باطری حتی توسط خود شما به سادگی انجام میگیرد.

هدیه‌ای که سالها می ماند

SEIKO

Quartz

روزی خواهد رسید که همه ساعت‌ها مثل سیکو ساخته شوند

آوانگارد 1075

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.